
فهرست جلد اول واقعات وردی و مجموع الفتاوی بالتفصیل مطالب

مطالب	صفحه
خطبه کتاب در حمد و نعت و باعث تالیف	۲
مقدمه در افادات فصل در کیفیت فتوی و جواز افتا	۲
فصل صلاحیت افتا کدام دارد و شرائط مفتی چند	۶
فصل در آنکه اختلاف علمای دین از قسم رحمت است	۸
فصل در قواعد استخراج فتوی که مفتی را از آن ناگزیر است	۹
فصل در کتب معتبره و غیر معتبره	۱۳
فصل در ترجیح بعض اقوال بر بعض و علامات فتوی	۱۵
کتاب الاعتقادیات تفهیمه	۱۶
فتوی — ممالک هند و بنگاله حکم دار الاسلام دارد	
جهاد در زمان ناروا و هجرت از آن بی فائده	۱۷
فتوی — در احکام اقسام علوم و جواز خواندن انگریزی بقدر حاجت	۲۱

صفحه

مطالب

مطالب	صفحه

صفحه

کتاب العبادات

مطالب — صفحه

مطالب | صفحه

مطالب　　　　　　　　　　　　　　　　صفحه



[illegible] وهو حسبي ونعم الوكيل *

این کتاب مستطاب مرغوب شیخ و شاب
محبوب جماعه احباب مطلوب اولی الالباب
مثل عنقا نایاب ملقب بالقاب

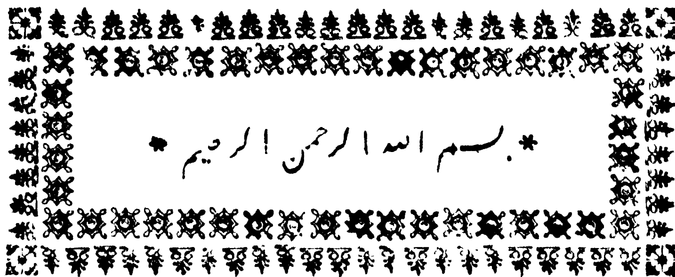
* واقعات ودودی *

و مجموع الفتاوی *

مؤلفه فقیه فاضل ادیب کامل حضرت شیخنا
مولانا مولوی عبد الودود اسلام آبادی علیه
رحمة الله المعبود الهادی مدرس پریسیدنسی کالج کلکته
بتصحیح جناب مولوی عبد الباری صاحب سوناکنیائی
و جناب مولوی عبد السبحان داکتر صاحب
باهتمام مولوی محمد اسمعیل صاحب اسلام آبادی
و بکار پردازی منشی احمد علی خان صاحب
در سنه ۱۳۲۹ هجری

* بمطبع برکتی حلیه انطباع پوشید *

بمکان اقامت مؤلف موصوف واقع مقام
بلول داکا متصل هندو کالج جانب شرقی آن
نسخه مهر مؤلف دستیاب شدنی است
و بلا مهر مؤلف مسروق باشد *



الحمد لله الذي افتى لنا ما به يُفتي * وارشدنا الى الطريقة الوسطى * وبين لنا سبيل الحلال والحرام * ويسر لنا الطريق الموصل الى دار السلام * وهو كتابه المبين المجيد * الذي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * والصلوة على سيدنا محمد خير الرسل الكرام * سيد سادات العظام * الفاظه الدر النظام * كلام السادات سادات الكلام * نجوم الظلام * نهتدي بها في ظلمات الشك والشبهات * ونجتري بها امتفتاح الواقعات المغلقات * وعلى اله واصحابه الثقات * وتابعيهم أولى الهداية والارشادات * ما دُبّجت القراطيس بنقوش نقوس الكتابة والاخبار * وزُينت عروس الفتاوي بجواتيم العلماء الاخيار * اما بعد فيقول

العبد المفتقر الى المعبود الهادي * عبد الودود الحنفي الاسلام آبادي * لما رايت الاحباب لازالوا سائلين * مصرين لي مقتفين * بان أؤلف لهم كتابا مملوا من الواقعات * مشحونا من الفتاوي المستخرجات * وان ابين لهم كيفية المفتى وشرائط الاستخراجات * وقانون الاستخراج وقواعد ة الكليات * الفت كتابا كذلك * وبذلت جهدي في جمع اقاويل العلماء من هنالك * مراعاة لجمع خواطر الاحباب * والاصدقاء من اولى الالباب * وافادة لكثير من طلبة العلم الذين رايتهم املا * لكن لا يقدرون على استخراج الفتوي اصلا * وغالب الفتيا في هذه المجموعة من استخراجات هذا الحقير * وبعضها من العلماء الاخرين وكلهم ذو فضل وشهير * وسميتها بالواقعات الوددية * من الاقاويل المرضيه * ورتبتها على مقدمة مفيدة * وكتب وابواب عديدة * وفي المقدمة سبعة فصول * وكل ذلك في الفارسية منقول * ليسهل دركه على الاكثرين * وليطابق العرف المبين * اللهم اجعلها خالصة لوجهك الكريم * ومفيدة لاهل العلم العليم * واجعل سعيي مشكورا * واسمي في جملة الصادقين الصالحين مسطورا * واسألك التوفيق * وانت خير موفق ورفيق * وصل على محمد وآله وسلم * وارحم

آئمة الدين و مشائخه وشرف وكرم *

* المقدمة في الافادات *

* فصل * بدان اى برادر * علمك الله تعالى من خيار
علومه كه فتوى دادن نزد بعض علما مكروه است اما اكثرين از اهل
علم و فضل جائز داشته اند بشرطيكه مفتى صلاحيت فتوى دادن
داشته باشد چرا كه در حديث ابى هريره و زيد بن خالد و سهل بن
معبد رض وارد است گفته اند كه ما حاضر بوديم بجناب رسول خدا ﷺ
پس مردى از مجلس ايستاد و گفت شما را بخداى عز و جل
قسم ميدهم قضا كنيد در ميان من و خصم من موافق كتاب الله تعالى
پس ايستاد خصم وى واو افقه بود از اول پس گفت او صادق
است قضا كنيد ما بين ما موافق كتاب الله و دستورى دهيد
مرا تا بگويم پس اجازت داده شد پس گفت هر اينه پسر من
مزدورى اين مرد ميكرد و پسرم با زن اين مرد زنا كرده است
پس فديه داده ام از جانب پسر مذكور كنيزى او كذا بستر پرسيدم
چند علماى دين را از ين واقعه پس فتوى داده اند مرا بر اينكه بر
پسر من صد تازيانه است و شهربدرى بجهت يك سال و بر زنش
رجم است پس اين حديث اول دليل است بر جواز فتوى
چرا كه مرد ثانى گفت كه من چند علماى دين را از ين واقعه

پرسیده بودم اوشان چنین فتوی داده اند و رسول خدا ﷺ
فتوای اوشان را انکار نفرمود و نیز درین حدیث دلیل است
برینکه فتوی دادن جائز است اگرچه غیرش اعلم و افقه از و موجود بود
ایا نمی بینید که اوشان در زمان رسول خدا ﷺ فتوی می دادند
حال آنکه رسول خدا ﷺ زنده موجود بودند و نیز از دلائل جواز فتوی
فعل صحابه است رضی الله تعالی عنهم که صحابهٔ کرام رض هموارہ
موافق حوادث و وقائع فتوی می دادند و نیز از ادلهٔ جواز فتوی
توارث مسلمین است که اهل علم و فضل در هر قرن و هر زمن
فتوی داده آمده اند * و نیز از آیهٔ کریمه جواز فتوی ثابت میشود
قال الله تعالی فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ * و این
امر برای جواز است یعنی استفتا کنید واقعات خود را از علمای دین
* و نیز بر اهل علم لازم است که استفتای اوشان را
فتوی دهند چرا که اگر علما فتوی ندهند معنی استفتا چه خواهد بود *
و بسیار احادیث صحاح دال است بر جواز فتوی والله تعالی اعلم *

* فصل در بیان آنکه کدام صلاحیت فتوی دادن دارد *

بدانکه فتوی دادن سزاوار کسی باشد که اقاویل علما را
می شناسد و می داند که از کی گفته اند * و نیز معاملات مردم را
خوب می فهمد پس اگر اقاویل علما را می فهمد و مذاهب اوشان را

نمی داند مگر می داند که ائمهٔ اربعه درین مسئله متفق اند لا باس به است که بگوید این کار جائز وان ناجائز قول او بطور حکایت خواهد شد واگر علمای اربعه در ان مسئله اختلاف کرده اند پس گفتن می تواند که این جائز است بقول فلان و ناجائز است بقول فلان * و جائز نیست که اختیار کند یکی را و جواب دهد بقول بعض حتی که نداند دلیل انرا هکذا فی بستان الفقیه ابو اللیث رح *

* فصل در بیان شرائط مفتی *

بدانکه شرائط مفتی بسیار است * اول باید که مفتی از اهل علم و دسترس بود و صلاحیت فتوی دادن که بالا مذکور شد داشته باشد چرا که اگر اهل علم نباشد اقوال علما را بچه طور فهم نماید و تمیز حلال و حرام امر و نهی و غیر ذلک از کجا کند * دوم آنکه مفتی اهل تقوی باشد و از ارتکاب محرمات و مکاره و مناهی به پرهیزد و اجرت امری یا کاری که گرفتن آن در شریعت ممنوع است مثل اجرت در فتوی وجواب مسئله شرعیه که ممنوع است نگیرد * ف * بدانکه اجرت نوشتن فتوی و تیار کردن آن و تصدیق گردانیدن ان از علما و ثبت گردانیدن مهور او شان و امثال آنها گرفتن جائز است چنانچه از کتب معتبرهٔ فقه مثل رد المحتار و حموی وغیرهما ثابت میشود کما سیظهر

سوم آنکه مفتی نرم دل و کریم بود هرگاه مردمان حاجت خود را نزد مفتی در آرد کسبرا شکسته خاطر باز نگرداند و در قضای حاجات بندگان خدا حتی الوسع بکوشد مگر اگر معذور باشد چرا که فرمود رسول خدا ﷺ هر که مقتدای مردمان باشد که مردمان با حاجات و وسائل نزدش می آیند پس او از خلت و حاجات و فاقه شان خود را پوشیده دارد پوشیده خواهد بود خدای عزوجل از خلت و حاجت و فاقه اش در روز قیامت * و باید که مفتی اهل تواضع و نرمی بود و نباشد جبار عنید و نباشد فظ غلیظ * قال الله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ الایه * چهارم آنکه مفتی مقتدای مردمان و معتمد علیه باشد که کسی در هیچ امر از وی استحقار و استکراه نمی نماید چرا که اگر مفتی سزاوار استکراه و استهجان باشد عوام الناس افتای او را قبول نخواهند نمود پس اگر فتواش موافق کتاب باشد عوام الناس بانکار و استکراه آن فتوی آثم و گناهگار خواهند شد * و باید که مفتی اهل فسق و فجور نباشد چرا که فاسق و فاجر بخاطر اجرت یا ضد یا حسد یا نام آوری واقعه را متبدل ساخته موافق مراد خود در سازد و حق را ناحق نماید و ناحق را حق قرار دهد و دران بسیار خرابیها متصور است *

* فصل در اقوال مختلف فیها *

فقیه ابو اللیث رح فرموده اند که گروه فقها در مسائل مختلف فیها کلام کرده اند بعضی می گویند که هر دو قول مختلف فیها صواب است * و بعضی می فرمایند یکی ازان دو قول صواب است و دیگری خطا اما ازان گناه مرتفع است و این قول ثانی صحیح تر است * و دلیل قول ثانی که اصح القولین است اینکه فرمود رسول خدا ﷺ عمرو بن العاص را قضا کن و فتوای ده درمیان این دو کس پس گفت عمرو بن العاص من چگونه فتوی دهم یا رسول الله و تو حاضری فرمود رسول خدا ﷺ بلی پس گفت عمرو بچه چیز قضا کنم و کدام اجر مرا خواهد رسید فرمود حضرت ﷺ فتوی ده برینکه اگر در فتوی صواب کنی وان محض حق باشد مستحق دو اجر خواهی شد و اگر دران خطا نمائی فقط یک اجر خواهی یافت قال رسول الله ﷺ ان المجتهد قد یصیب و یخطی * یعنی هر اینه مجتهد در اجتهاد خود گاهی خطا می کند و گاهی صواب * بستر دانستنی است که اختلاف علمای دین از قسم رحمت است * قال رسول الله ﷺ اختلاف امتی رحمة * یعنی هرگاه دو عالم در یک حادثه اختلاف نمایند و دران حمیت و نام آوری و غرض نفس را دخلی نباشد اختلاف مذکور رحمت محض است و دران رفاهیت و آسانی است جهت

عوام الناس چرا که هرکسی را میسر شد که بیکی از دو قول مختلف فیها متمسک گردد و بایکی ازان که باغرض خود متعلق باشد یا آسانی خود دران می بیند اختیار نماید * قاسم بن محمد روایت کرده است اختلاف صحابه رحمت است میان گروه مسلمین * و در روایت کرده است موسی الجهنی از طلحه بن مطرف هرگاه نزدیک صحابهٔ کرام لفظ اختلاف گفته می شد می فرمودند که و این را اختلاف مگو بگو این را گشایش و آسانی * قال الله تعالی مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ط مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرَاهِيْمَ هُوَ سَمّٰكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ * یعنی خداوند کریم در دین اسلام حرجی و ضرری جهت کسی باقی نداشته است یعنی اختلاف علمای دین حرج و ضرر همه مقلدین را بالکلیه مندفع ساخته است *

* فصل در بیان قواعد استخراج فتوی *

بدانکه حکایت قول ائمه و مشائخ رح که آنرا استخراج فتوی نامیدن می توانیم دران رعایت این اصول مرقومة الذیل پر ضرور است و آن مبنی است برچند قواعد متعدده * * قاعدهٔ اول * هرگاه مستفتی صورتی را نزد مفتی پیش نماید مفتی را باید که اول دران غور و تامل نماید پستر از حقیقت و حقیقت صورت مذکوره سوال نماید و در احقاق حق اصرار تمام کند حتی که حق از باطل عیان گردد

پس اگر غرض مستفتی ازان لفظ الزام خصم یا ابطال حق کسی باشد یا افساد در بندگان خدا پس مفتی را باید که ازان پرهیز کند واز آلودگی فساد دست خود را پاک دارد * واگر حق باشد از مستفتی صورت سؤال را اقام بند نماید واقدام باستخراج کند

* قاعدهٔ دوم * آنکه مفتی اولاً مستفتی را گوید که جواب مسئلهات در شریعت همین است وحکم همین طور است پس اگر مستفتی بگوید که حکم زبانی مرا کافی نیست مرا در قرطاسی حکم این مسئله نوشته واز علمای دیگر تصحیح و توکید کردانیده بدهند پس درین صورت مفتی اجرت و محنتانهٔ خود گرفتن می تواند و در صورت اولی مفتی را حلال نیست که چیزی از مستفتی بگیرد چرا که هدایت کردن باحکام شرعیه از قسم طاعات است و در جمیع طاعات گرفتن اجرت حرام مگر در اذان وامامت و تعلیم قرآن و فقه نزد متاخرین وسوای این امور اربعه هیچیک از طاعات در تحت مستثنی داخل نیست چنانکه در ردالمحتار مصرح است والله تعالی اعلم *

* قاعدهٔ سوم * آنکه مفتی مطابق صورت مرقومه اقوال مشائخ رح از کتب معتبرهٔ مسئله اولهٔ فقه تلاش نماید پس هرگاه صورتی از اقاویل مشان بنظر خود درگذرد آنرا در قرطاسی نقل کند پس اگر عینها موافق حادثهٔ معلومه کدامی قول یافته نشود دیگر قریب تر ازان

مطالب دیده میشود باید که صورت مرقومه را با اقوال مشائخ که یافته شده است تطبیق داده موافق آن در سازد نه چند آنکه غرض مستفتی از دست رود و حکم متبدل گردد *

* قاعدهٔ چهارم *

آنکه اگر مسئله مطاوبه مختلف فیها باشد مفتی به را ازان انتخاب کرده نقل نماید و علامات فتوی که عنقریب مذکور خواهد شد ازان مفتی به منکشف خواهد شد و از قول مرجوح هرگز فتوی نده و در مسائل مختلف فیها بسیار احتیاط باید کرد *

* قاعدهٔ پنجم *

آنکه اگر مستفتی صورتی پیش آرد که حکم آن در فقه بس ظاهر باشد و فقها حکم آنرا یا جزوی را ازان جهت شهرت تامه فرو گذاشته باشد پس مفتی را باید که خود آن حکم را یا جزو حکم مذکور را تصریح نماید و دران جمله * کما لا یخفی علی من له بصیرة فی الفقه یا کما هو الاظهر عند الفقیه * و امثال آنها نوشته تمام نماید *

* قاعدهٔ ششم *

آنکه اگر صورت مسئوله بعینه در کتب متداوله یافته نشود اما در ضمن مسئله دیگر حکم آن مسئله فهمیده میشود مفتی را باید که آن قول را نقل کند که ازان نیز فتوی دادن عند الحاجت روا باشد و دران لفظ * کما یفهم من عبارة ذلك الكتاب یا کما یستفاد من قول فلان * بنویسد *

* قاعدهٔ هفتم *

آنکه اگر صورت مسئوله بعینه یا بضمنه در کتب معتبره متداوله میسر نگردد

مفتی را باید که در مطولات متداوله مثل فتاوی عالمگیری ورد المحتار که فی زماننا بس متداول است تفتیش نماید اگر یافته نشود از فضلای دیگر که از خود بهتر پندارد از حقیقت مسئله مذکوره سوال کند و بپرسد که این مسئله در کدام کتاب وکدام مقام ممکن الحصول است پس اگر بهدایت شان بمطلب خود راه یابد فبها * و اگر مطلقا در کدامی کتب متقدمین و متاخرین اثر آن یافته نشود می تواند که جماعتی از علمای یک شهر یا یک قریه اتفاق نموده بنظر رفاهیت عوام الناس یا مصلحت تامه مسلمین یا دین یا بخاطر ترویج سنتی یا اجرای خیری بر مسئله از مسائل منصوصه کتاب یا سنت یا اجماع یا برا قاویل سلف صالحین قیاس کرده حکمنامه جهت تفهیم عوام نوشته بدهد و برعلم خداوند علیم حکیم معلق سازد و اقرار جهل خود را موافق * قوله تعالی وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نماید •

* قاعدهٔ هشتم *

آنکه هرگاه موافق قاعدهٔ مذکورهٔ بالا اتفاق استخراج فتوی گردد دلائل تامه از کتب معتبرهٔ متداوله بیرون آید در هر مسئله نقل دو یا سه ادله از کتب متعدده آوردن ضرور چرا که نقل فقط از یک کتاب اعتباری را نشاید و از کتب غیر معتبرهٔ غریبه نقل نباید کرد مگر در تحت اقوال معتبره چنانکه در فصل آینده ظاهر خواهد شد

ان شاء الله تعالی *

* قاعدهٔ نهم *

آنکه مفتی را باید که فقط از آیات قرآن مجید و احادیث فتوی ندهد
چراکه غیر مجتهد را ادرک معانی و مفاهیم اقوال شارع و ترجیح و تطبیق
آن دشوار است مگر در ظواهر احکام چنانچه فرضیت صلوة و صوم و امثال
آنها یا نیمناً و تبرکاً در صدر اقوال اجتهادیهٔ فقها آرد * قاعدهٔ دهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً فتوی باباحت و علت آن شئی دهد که در شرع
مبین دلیلی بر حرمت و کراهت ان قائم نیست چراکه اصل در
اشیا اباحت است نزد جمهور علمای مذاهب اربعه * و نیز باید
که حتی الوسع تکفیر احدی از اهل قبله نکند چراکه در حدیث شریف
از ان نهی آمده است * و نیز باید که در طلاق دهانیدن زن کسی
حتی الوسع نکوشد چراکه آن ابغض المباحات است و اخبث المعاملات
و آن هدم الوفاق است و غرس النفاق فقط * * قاعدهٔ یازدهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً رفاهیت عوام الناس و آسانی شان جوید و در
هر امریکه عامهٔ مردمان دیار مبتلی باشند و در منع آن مراد شان را
ضیق و دشواری است و آن امر حرام یا مکروه منصوصاً فیه یا مجمعاً علیه
نیست پس باید که فتوی باباحت و علت آن امر دهد *

لما فی فتاوی قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اسهل
علیهم کذا ذکره البزدوی فی شرح الجامع الصغیر * و ینبغی للمفتی

آن یاخذ بالا یسر فی حق غیره خصوصاً فی حق الضعفاء لقوله علیه الصلوة والسلام لعلی ومعاذ رضی الله عنهما حین بعثهما الی الیمن یسّرا ولا تعسّرا والله تعالی اعلم *

* فصل در کتب معتبره وغیرها *

بدان ارشدك الله تعالی که در حموی حاشیه اشباه مذکور است که جائز نیست نقل کردن مسئله از کتابهای غریب که غیر مشهور است ونیز در حموی در مقام دیگر مرقوم است که جائز نیست فتوی دادن از کتب غیر متداوله غیر مشهوره انتهی مترجما * ودر طحطاوی آمده است که هرچه درین زمان از قسم فتوی داده میشود آن فی الحقیقت فتوی نیست بلکه آن نقل قول مفتی است تا که عمل کند بآن مستفتی * وطریقه نقل آن یکی ازین دوامر است یا آنکه نقل کند در اسنادی و دلیلی باشد که این قول فلان امام است یا آنکه مفتی نقل کند آن مسئله را از کتابی مشهور که متداول است از کتب امام محمد بن الحسن رح وامثال آن از تصانیف مشهوره چرا که آن کتب بمنزل خبر متواتر و مشهور است انتهی مترجما * وکتابهای امام محمد رح که آنرا ظاهر الروایة گویند شش است * مبسوط زیادات جامع صغیر سیر صغیر جامع کبیر سیر کبیر وکتب دیگر از محمد رح که انرا غیر ظاهر الروایة نامند چهار است *

کیسانیات هارونیات جرجانیات رقیات * ونیز در رد المحتار مذکور است که ناگزیر است مر مفتی را که بداند حال آنکس را که بر قول وی فتوی می دهد و کفایت نمی کند فقط شناختن نام ونسب وی بلکه ضرور است که بداند درایت و روایت وی ونداند درجهٔ وی در درایت وطبقه اش از طبقات فقها تا که میان دو قائلین مخالفین تمیز کردن تواند در ترجیح یکی از دو قول متعارضین انتهی مترجما همچنین در قرة الانظار حاشیهٔ درمختار است

* فصل در ترجیح اقوال وعلامات فتوی *

در رد المحتار مذکور است که فتوی علی الاطلاق بر قول امام اعظم ابوحنیفه رح است خواه تنها بیکجانب باشند یا نه چنانچه در سراجیه مذکور است پستر بر قول ابو یوسف رح پستر بر قول محمد رح پستر بر قول زفر وحسن بن زیاد رح است * ومروی است که هرگاه ابوحنیفه رح در یکجانب باشند وصاحبین در جانب دیگر پس مفتی را اختیار است * اما قول اول صحیح تر است هرگاه مفتی مجتهد نباشد یعنی ابن م.ح است بر ینکه اگر مفتی از اهل اجتهاد واهل نظر در دلیل باشد تابعداری قولی نماید که از روی دلیل اقوی است ورنه ترتیب سابق را نگهدارد یعنی اولا فتوی بر قول ابوحنیفه رح دهد پستر بقول ثانی پستر بقول ثالث انتهی

هملخصا مترجما * ودر مضمرات آورده است که علامات فتوی اینها است * علیه الفتوي * به یفتی * به ناخذ * علیه الاعتماد * علیه عمل الیوم * علیه عمل الامه * هو الصحیح * هو الاصح * هو الاظهر * هو الاشبه * هو الاوجه * هو المختار * وامثال آنها * وشیخ رملی در فتاوی خود فرموده است که بعض لفظ از بعض آکد است پس لفظ فتوی آکد است از لفظ صحیح ولفظ اصح واشبه وبه یفتی موکد تر است از لفظ الفتوی علیه ولفظ اصح آکد است از صحیح واحوط از احتیاط وهمچنین احسن انتهی مترجما * هذا آخر ماتیسرلی ایراده فی المقدمة فاغتنمه ولا تکن کما قیل * شعر * شر الوري بمساوي الناس مشتغل * مثل الذباب یراعي موضع العلل * الآن اشرع فی المقصود * بعون الله المعبود * وصلی الله علی سیدنا محمد وآله * وعلی ائمة الدین الذین نسجوا علی منواله *

* کتاب الاعتقادیات *

* تنبیه * بدانکه درین مجموعهٔ فتاوی اکثر دلیل از ین کتب مع او له لفه نقل کرده شده است مثل * عالمگیري * درمختار رد المحتار * فصول عمادي * اشباه * حموی * فتاوي قنیه * قاضیخان * شرح وقایة * چلپي * هدایه * کفایة * جامع الرموز

فتاوی سراجیه * ابراهیم شاهی * حمادیه *
طحطاوی * وغیر ذلك مما لا یحصی من کتب الفقه
والاصول والعقائد والاحادیث والتفاسیر والسیر *
* تنبیه * فتواهای که مستخرجهٔ مولف نیست در ذیل
آنها اسمای مستخرجین آنها مندرج شدنی است و هرچه از
مستخرجات مولف است بلا نام گذاشته خواهد شد *

---

* ما قولکم سادات العلماء رحمکم الله تعالی *

اندرینکه ممالک هند و بنگاله که بالفعل در قبضهٔ اقتدار بادشاه عیسائی
است مطابق مذهب حنفی دار الاسلام است یا دار الحرب *
و بر تقدیر اول اهل اسلام را با سلطان وقت جهاد کردن محض
بغاوت و بد است یا نه و بر تقدیر ثبوت بودن این دار دار الاسلام
هجرت کردن ازان سوی دیگر ممالک اسلام غیر ضروری است
یا نه بینوا توجروا * * الجواب * ممالک هند و بنگاله
که بالفعل در قبضهٔ اقتدار عیسائیان است مطابق کتب مذهب
حنفی دار الاسلام است و فتوی برین است چراکه این قول
قول حضرت امام اعظم ابوحنیفه رح است و در اکثر کتب معتبرهٔ
فقه مثل هدایه * شرح وقایه * جامع الرموز * درمختار *
طحطاوی * رد المحتار * عالمگیری * قاضیخان * بحر الرائق *

الفائق * فصول عمادی * نهاية المراد * ابراهیم شاهي اشباه ونظائر * وامثال آن صراحةً یا ضمناً بانا خانت همین مضمون مندرج است چونکه عبارت همه یکسان است حذراً عن التطويل فقط عبارت عالمگیری و فصول عمادی مذکور میشود

في الفتاوي العالمكرية اعلم ان دار الحرب تصير دار الاسلام بشرط واحد وهو اظهار حكم الاسلام فيها قال محمد رح فی الزيادات انما تصير دار الاسلام دار الحرب عند ابي حنيفة رح بشرائط ثلث * احدها اجراء احكام الكفار على سبيل الاشتهار وان لا يحكم فيها بحكم الاسلام * والثانی ان تكون متصلة بدار الحرب لا يتخلل بينهما بلدة من بلاد الاسلام * والثالث ان لا يبقى فيها مؤمن ولا ذمی آمناً بامانه الاول الذي كان ثابتا قبل استيلاء الكفار للمسلم باسلامه وللذمی بعقد الذمة وصورة المسئلة على ثلثة اوجه * اما ان يغلب اهل الحرب على دار من دورنا * او ارتد اهل مصر وغلبوا واجروا احكام الكفر * او نقض اهل الذمة العهد وتغلبوا على دارهم ففي كل من هذه الصور لا تصير دار حرب الا بثلث شرائط وقال ابو يوسف ومحمد رح بشرط واحد لا غير وهو اظهار احكام الكفر وهو القياس ثم هذه الدار اذا صارت دار الحرب باجتماع الشرائط

الثلث الخ وبر ظاہر است کہ فتوی بر قول امام اعظم رح است چنانکہ صاحب در مختار کاپیہ ذکر کردہ است حیث قال والاصح کما فی السراجیة وغیرها انه یفتی بقول الامام علی الاطلاق ثم بقول الثانی ثم بقول الثالث ثم بقول زفر والحسن بن زیاد رح انتهی* یعنی مفتی اگر از اہل نظر نباشد یعنی از دلیل ترجیح بعض قول بر بعض دادن نتواند یعنی مقلد عامی باشد نہ مجتہد پس در مسئلہ مختلف فیہا فتوی بر قول امام اعظم اولاً خواہد داد بستر بقول ابی یوسف بستر بقول محمد رح الخ * ودر فصول عمادی بعد ہمین عبارت عالمگیری توجیہی بر قول امام زیادہ کردہ است وآن ہمین است وله ان هذه البلدة صارت دار الاسلام باجراء احکام الاسلام فیها فما بقی شیئ من احکام دار الاسلام فیها یبقی دار الاسلام علی ما عرف ان الحکم اذا ثبت بعلة فما بقی شیئ من العلة یبقی الحکم ببقائه هکذا ذکر شیخ الاسلام ابو بکر فی شرح سیر الاصل ومقام غور است کہ ہرگاہ از شروط مذکورہ الا یکی ہم درین دیار یافتہ نشد یعنی شرط اول یافتہ نشد زیراچہ گرچہ احکام حکام عیسائی درین دیار جاری است باوجود آن احکام اسلام بکثرت درین دیار جاری است یعنی احکام عبادات را نفی ومزاحمی نیست ومعاملات نیز بکثرت جاری است مثلہ

نکاح طلاق مهر نفقه ثبوت نسب موارثت هبه وقف شفعه و وصیت این همه معاملات بخوبی اجرا یافته می آید حکام خواه هنود باشند یا نصاری درین معاملات موافق فتاوی اهل اسلام حکم می نمایند و سرموی تفاوت نمی کنند * اما شرط دوم پس آنهم مفقود است یعنی کدامی دارالحرب درون آن نه متصل آن یافته میشود * اما شرط سوم پس انهم مفقود است یعنی همه اهل اسلام باامان اول در امن بوده اند و هنود که وقت سلطنت اسلام ذمی بودند او شان هم در عهد ذمهٔ خود باقی اند * اما هرگاه بکمال تحقیق ثابت شد که ممالک هند و بنگاله بلاشبه دارالاسلام است پس در دارالاسلام جهاد کردن با سلطان خود هرگز جائز نباشد اگر کدامی بی عقل از شامت خود قصد جهاد کند پس او بیشک باغی است و باغی فاسق و بدکار است پس بر رعایا لازم است که سلطان وقت را بنفس و مال خود تائید نمایند و با باغی مذکور مقابله و مجادله نموده شر او را دفع نمایند چنانکه در عالمگیری وغیره مذکور است و نیز هرگاه ثابت شد که دیار هند و بنگاله دارالاسلام است پس هجرت کردن ازان بی معنی و محض غیر ضروری است کما لا یخفی * و مخفی نیست که از ابتدای تسلط عیسائیان درین دیار که زائد از صد سال گذشته است هزاران اکابر اسلام از قسم

فضلا و صلحای و اولیاء درین دیار پیدا شده اند و تمام عمر خودها درین دیار
صرف فرموده رحلت فرمودند باوجود استطاعت خودها ازین جا
هجرت نفرمودند اوشان بزرگوار بودند العیاذ بالله بلکه بسیاری از
علما و فضلا و صلحای حرمین شریفین درین دیار تشریف آورده عمر
خودها تصرف فرمودند اوشان عاقبت خودها را خراب فرمودند حاشا
وکلا بلکه اوشان نیز می دانستند که این دیار دار الاسلام است *
اکنون مثلی برای مثبت دار الحرب یاد میکنم * عجیب بیوقوفی
دار سکونتی دخلی خود را می گوئی که این دار من نیست و بیگانگان
را که تعرضی دران نمی کنند می گوئی که این دار مملوکهٔ شما است *
والله اعلم *

* ماقولکم یا علماء الدین رح *

اندرینکه مراد از حدیث نبوی ﷺ طلب العلم فریضة علی کل
مسلم ومسلمه کدام علم است و از انواع علوم متعارفهٔ دنیا که
علم تفسیر * وقرأت * و تجوید * وعلم القران * وحدیث *
وعلم الاسانید * وعلم الرجال * وفقه * واصول * وفرائض
وصرف * ونحو * وعروض * وقوافی * وبلاغت * وبیان *
وبدیع * وحکمت * ومنطق * ونجوم * وحساب * وهندسه
ورمل * وشعبده * وسحر * وعلم القلب * وتصوف *
وعلم العقائد * وعلم الاشعار * وعلم الکلام * وطب *

والغت * وفلاحت * وعلم الصنائع وامثال آنها است
کدام فرض عین است وکدام فرض کفایه وکدام مباح وکدام مکروه
وکدام حرام وخواندن انگریزی بقدر حاجت وآموختن زبان انگریزان
که حالا بنگاله وهندوستان در قبضهٔ اقتدار ادشان است بعد
فراغت از تعلم علوم مفروضه مرسکان دیار مذکوره را جائز ودرست
است یانه بینوا توجروا * * الجواب *

مراد از حدیث مذکور که بر فرضیت تعلم علم صریح است تعلم
ضروریات دین است وآنکه جهت نگاهداشت دین خود ضروری بود
مثال علم توحید وعلم ضروریات فقه از عبادات مثال طهارت وصلوة
وصوم وامثال آنها فرض عین است وآنکه تعلم آن فرض کفایه است
یعنی آن علم که از ضروریات دین زائد باشد وانسان درا قامت
امور دنیویه ازان مستغنی نباشد وآن بدو قسم منقسم است
دینی مثال نماز جنازه ودنیوی چنانچه علم صنائع وهنر که انسان هرحال
بدان محتاج باشد مثال طب وحساب وقرأت وتجوید ومعاملات
فقه ومانند آنها وقسمی از علوم تعلم آن مستحب است مثال تبحر در فقه
وعلم قلب وحرام وآن علمی است مضر جهت دین مثال حکمت فلسفه
ومنطق ادشان وعلم شعبده وبازی ونجوم ورمل وسحر
وعلم جرعت وموسیقی وامثال آنها ومکروه وآن علم لهو ولعب

نه برای فائده دین نه دنیا مثل اشعار باطله و غزل و مباح آن علم است که جهت دنیا و امور معاش مفید باشد و مضر جهت امور آخرت نباشد چنانچه هندسه و اشعار حسنه * لما في الاشباه تعلم العلم قد يكون فرض عين وهو بقدر ما يحتاج لدينه و فرض كفاية وهو ما زاد عليه لنفع غيره و مندوبا وهو التبحر في الفقه وعلم القلب وحراما وهو علم الفلسفة والشعبدة والتنجيم والرمل وعلم الطبائعين والسحر ودخل في الفلسفة المنطق ومن هذا القسم علم الحرف والموسيقى ومكروها وهو اشعار المولدين من الغزل والبطالة ومباحا كاشعارهم التي لا سخف فيها انتهى *

و علم منطق بدو قسم منقسم است منطق فلسفی و منطق اسلامی و منطق فلسفی آنکه متعلق بهوای نفسانی باشد و اثارت نفس و اشتغال آن بلا یعنیه کند و آن حاصل میشود بسبب تبحر در علم منطق و آن حرام محض است و نیز علم کلام که فقط برای الزام خصم و مفاخرت باشد همین حکم دارد * لما في شرح الفقه الاكبر لملا علي القاري * قال الامام ابو يوسف رح العلم بالكلام هو الجهل والجهل بالكلام هو العلم وكانه اراد بالجهل به اعتقاد عدم صحته الى قوله قال الامام الشافعي رح حكمي

لى اهل الكلام أن يضربوا بالجريد والنعال ويطاف بهم
لى العشائر والقبائل ويقال هذا جزاء من ترك
الكتاب والسنة واقبل على كلام اهل البدع القول *
ومنطق اسلامى آنكه مفيد ومويد بود جهت ادراك علوم دينيه
مثل اصول فقه وامثال آن كه بالادرك مقدمات منطق ادراك
آن ازبسكه دشوار است وآن مقدار صالح است از منطق نه
تبحر دران وهمين قدر مباح است از منطق بلكه هركسى كه قدر
مايحتاج ازان نميداند علم وى اعتبار ندارد شايد * لما فى الحموى
وقال بعض الفضلاء لعل المراد بالمنطق منطق الفلاسفة اما منطق
الاسلاميين فلا وجه للقول بحرمته اذ ليس فيه ما يخالف القواعد
الاسلامية الى قوله وسماه الامام الغزالي معيار العلم وقال من
لا معرفة له به لا ثقة بعلمه وسماه ابن سينا خادم العلوم انتهى *
ونيز در درمختار احكام علوم رابعينه مانند عبارت اشباه كه مذكور
شده است تصريح كرده است * ونيز در حاشيه شامى است
تحت قوله فرض عين قال العلامى فى فصوله من فرائض الاسلام
تعلم ما يحتاج اليه العبد في اقامة دينه واخلاص عمله لله تعالى
القول * وايضا فيه تحت قوله فرض كفاية اه فيهما ول ما هو دينى
كصلوة الجنازة ودنيوي كالصنائع المحتاج اليها الى قوله قال فى

تبيين المحارم واما فرض الكفاية من العلم هو كل علم
لا يستغني عنه في قوام امور الدنيا كالطب والحساب والنحو
واللغة والكلام والقرأة واسانيد الحديث وقسمة الوصايا
والمواريث والكتابة والمعاني والبديع والبيان والاصول
القول * اما خواندن وآموختن زبان انگریزی که لسان سلطان
وقت است مقدار فهمیدن گفتگوی انگریزان و قدرت فهمیدن
نوشته شان و مقدار قدرت کتابت قرطاس متعلقه شان
که امور معاش تعلق قوی بآن دارد و بغیر انقدر نقصان مال و
عزت است که اکثر کاروبار سرشته انگریزان برآن موقوف است
که انگریزان با غیر انگریزی دان حقارة مخاطب نمیشود و در
بارگاه خود ها بار نمی دهد * یا به نیت مقابله با قسیس و رهبان
ایشان در بارهٔ اثبات حقیت دین اسلام جائز و مباح است
چراکه حکم این حکم اقسام صناعات است مانند کتابت و غیرها وکدامی
نهی از جانب شارع درباب آموختن لسان اقوام وارد نیست
پس بقاعدهٔ کلیه فقه * الاصل في الاشياء الاباحة * بر اباحت اصلیه
خود باقی ماند نه حرام ومکروه که جهت آن دلیل قوی باید بلکه ثابت و
متحقق است که رسول خدا ﷺ از صحابهٔ خود دو شخص را جهت
آموختن لغات اهل کتاب از یهود و نصاری امر فرموده بودند که در

مباحثهٔ امر دین الزام شان کردن توانند و بر مکاتبت و مخاطبت اوشان قادر شوند چنانچه در کتب سیر مذکور است * و هر علمیکه ضروری برای امور معاش بود فقهای دین آموختن آنرا فرض کفایه دنیوی قرار داده اند چنانکه آموختن زبان انگریزی است پس قطع نظر ازان در اثبات جواز و اباحت آن شکی پیدا نمیشود * کما یفهم من عبارة رد المحتار و فرض کفایه دینا دل ما هو دینی کصلوة الجنازة و دنیوي کالصنائع المحتاج الیها قال في تبیین المحارم واما فرض الکفایة من العلوم فهو کل علم لا یستغنی عنه في قوام امور الدنیا القول * قاعدهٔ فقه است * الامور بمقاصدها و قال ﷺ انما الاعمال بالنیات * یعنی هرگاه نیت و قصد خیر باشد در کاری آن درست و مشروع باشد و فاعل ازان مثاب گردد پس هرگاه خواندن انگریزی فقط بغرض الزام دشمن دین باشد یا جهت فائدهٔ امور معاشیه ممنوعیت خواندن انگریزی را وجهی نیست * کما لا یخفی علی الفقیه العادل * دون المتعصب الجاهل * والله تعالی اعلم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی *

اندرینکه فضیلت علمای دین بر عوام چه قدر است * گناه عالم و جاهل یکسان است یا بیش و کم * و در تقسیم خیرات و مبرات

علما را از دیگران پیشی دادن و نیز از میان علما بعضی را بلحاظ الفضلیت وی خاص نمود و چیزی زیاده دادن بهتر و مستحسن است بیانه بینوا توجروا * الجواب * فضیلت علمای دین بر عوام اظهر من الشمس وابین من الامس است * اما دلائل آن از قرآن * قال الله تعالی شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَاُوْلُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ * او تعالی شهادت توحید را اولا برای ذات خود ثابت کرده ثانیا بفرشتگان ثالثا بعلمای دین پس معلوم شد که بعد فرشتگان درجهٔ علما است و آن پیغمبران و وارثان شان اند و وارثان پیغمبر عالمان دین اند * وقال تع یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات * قال ابن عباس رض للعلماء درجات فوق المؤمنین بسبعمایة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمایة عام * اما دلائل آن از احادیث * قال صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء * و ظاهر و باهر است که امی درجه اعلی تر بر درجهٔ نبوت نیست پس کدامی شرف زائد ازین نیست که وارث رتبهٔ نبوت گردد و علما وارث آن رتبه اند * وقال عم اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم والجهاد * وقال صلی الله علیه وسلم لموت قبیلة ایسر من موت عالم وقال صلی الله علیه وسلم یوزن یوم القیامة مداد العلماء بدم الشهداء * وقال صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادنی رجل من اصحابی * وقال ﷺ یشفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء منذ ابکلمه من احیاء العلوم ملخصا * واز افضلیت علما افضلیت طالب علم نیز ظاهر شد لماهو الاظهر * وگناه عالم و جاهل برابر نیست در امریکه عالم را یک معصیت لازم است جاهل را دران دوگونه زیرا چه عالم فقط بسبب ارتکاب آن امر بزه کار میشود و جاهل بسبب ارتکاب آن و نیز بسبب ترک کردنش علم را که فریضه است بر هر مسلم مکلف و ترک فریضه بزه کاری دیگر است * لما فی الفتاوی الزینیه وعن ابن عباس رض ذنب العالم ذنب وذنب الجاهل ذنبان العالم یعذب علی رکوبه الذنب والجاهل یعذب علی رکوبه وترکه العلم * علما و فضلا را در تقسیم خیرات و مبرات از دیگران زیاده دادن و نیز در میان عالمان هر که بزرگتر است او را بیشی از دیگر علما دادن مستحسن و موجب زیادتی ثواب است بلکه سنت است زیرا که رسول خدا ﷺ و صحابه کرام اهل فضل را در تقسیم غنائم و غیرها بر دیگران فضیلت داده اند * لما فی مغازی الرسول للواقدی * پیغمبر خدا ﷺ بعد تقسیم غنائم حنین ابو سفیان و سهل و حکیم و غیرهم را که از رؤسای قریش بودند بسیار عطیه زیاده کردند حتی که حکیم را اول هفتاد شتر

عنایت فرمودند پس انکار کرد پس ده شتر دیگر زیاده کردند همچنان او همچنان ابا کرد تا اینکه او را صد شتر کامل عنایت فرمودند انتهی ملخصاً مترجماً * و همچنین رسول خدا صلعم بسا اوقات اهل فضل را از مهاجرین و انصار از دیگران زیاده عنایت فرموده اند * و نیز حضرت عمر بن الخطاب رض در عهد خلافت خود هرگاه بعد فتح مداین پای تخت کسری بسیار مال غنیمت از زر و سیم وغیرها مع دختر کسری در مدینهٔ منوره رسید بیرون آورد از خمس حصهٔ غایب مسلمانان و باقی خمس را در آنجا بر مردمان حاضرین تقسیم کردند بعد از ان فرمودند ای گروه مسلمین هر کرا از شما فضیلت در دین و نیکی سابق است باید که او بایستد پس عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رض ایستاد و فضائل پدر بزرگوار خود بیان فرمود پس او را خلعتی و ده هزار درهم عطا فرمودند باز فرمودند باز از شما کرا نیکی سابق است بر خیزد پس عثمان رض ایستادند پس حکم فرمودند برای وی ده هزار درهم * پس التفات فرمود عمر رض بسوی دو مردار جوانان بهشت حسنین رض و گفت ای محبوبان من شما چرا خاموشید کدام کس در دنیا بشرف و افتخار با شما برابری کردن تواند پس فرمود برای هر یکی دست بست هزار درهم * باز فرمود ای مردمان برای پدر هر کسی از شما نیکی سابق است باید که او نیز بایستد پس عبد الله بن عمر رض

است تا دیس عمر رض اقط هزار درهم برای وی حکم کردند باز عمر رض دختر کسری را که بسیار جمیله و بازیور وجواهر مالامال بود بحسین رض از جانب خود بطور هدیه عطا فرمودند انتهی مترجماً ملخصاً ما في فتوح العراق للواقدي رح * وبیشک تعامل رسول خدا و خلفای راشدین برای ما سنت است قال صلى الله عليه وسلم عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي * ونیز اعزاز و اکرام علمای دین واجب است کما علم مما سبق و علما را در خیرات برابر دیگران کردن تحقیر علما است و تحقیر علما که متضمن ترک واجب شد معصیت علاوه بران موافق تفسیر ابن عباس رض اگر غیر عالم را یکی دهند عالم را هفت صد دادن مناسب گردد کما مر انفاً و آن در طاقت کسی نیست پس باید که بحضور علمای دین بعاجزیها پیش آیند و ممنون احسان او شان باشند الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه بعضی از ملایان جاهل جهت شرمنده کردن عالمی پیش حضار مجلس از مسائل و غیرها سوال می کنند * ونیز بعض طالب العلم بدکیش خود یا بفرمایش معلم خود ناحق بخرافات اعتراضات فاضلی ذی عزت را پیش جم غفیر ذلیل و شرمنده می کند این کار شرعاً حرام و ممنوع است یا نه * و بحال داشتن عزت و ابروی مسلمان

واجب است یانه * وسزای این ملای جاهل ومتعلم ذاهل ومعلم باطل چیست بینوا توجروا * * الجواب * بقصد شرمنده کردن عالمی مناظره ومجادله کردن ممنوع وحرام است * لما یفهم معاني بعقان الفقیه قال تعالي وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا فلامهم علی المجادلة وذمهم علیها * وقال ﷺ ابغض الناس الی الله الالد الخصام * وقال ﷺ لا یجد احدکم حقیقة الایمان حتی یدع المراء وهو محق (مراء بمعنی باهم مناظره ومجادله کردن) لان المراء یودی الی العداوة والعداوة بین المسلمین حرام وبحال داشتن عزت مسلم واجب است وهاما اعلی ترازان اند في رد المحتار وقال ﷺ کل المسلم علی المسلم حرام دمه وماله وعرضه * پس هتک عزت مسلمان بیشک حرام ومعصیت است وسزای آن هرسه کسان تعزیر است چراکه ایشان باقوال وافعال خودها ناحق عالمی ذی عزت را ذلیل کرده اذیت دادند وموذی مسلم بقول وفعل واجب التعزیر است * لما في العالمگیریة من ارتکب منکرا او اذی مسلماً بغیر حق بقول او فعل وجب علیه التعزیر * وفي الطحطاوي ان من ارتکب معصیة او اذي مسلماً متعمداً بغیر حق بفعله او قوله وجب علیه التعزیر * پس حاکم وقت را باید که اول دوکس را موافق رای خود تازیانه

زنی یا گوشمالی سزای واقعی دهد و معلم مذکور را طاقت کرده بکلام عنیف زجر و تنبیه نماید که بار دیگر باز لال عالمی شاگرد خود را تعلیم کرده مرتکب حرام و معصیت نشود * في الدر المختار و يكون به و بالحبس و بالصفع علي العنق و فرك الاذن و بالكلام العنيف و بنظر القاضي له بوجه عبوس القول * و نیز بر ین هر سه کسان مذکورین واجب است که فی الفور ازین افعال شنیعه نادم شده استغفار نماید چرا که این فعل متضمن اهانت علما است و آن کفر است * کما صرح في العقائد و غيرها و الله اعلم

* چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اندرینکه شخصی طالب العلم بشوق آموختن علم دین بسفر دور رفتن می خواهد اما پدر و مادرش او را منع می نمایند لیکن از سفر مذکور والدینش را نقصانی متصور نیست پس او را بلا اجازت والدین بسفر بیرون آمدن جائزست یا نه * * الجواب * جائز است * كما في الدر المختار و له الخروج لطلب العلم الشرعي بلا اذن والديه انتهى * وفي رد المحتار اى ان لم يخف على والديه الضيعة بان كانا موسرين و لم تكن نفقتهما عليه * و لمافي بستان الفقيه فان لم يا ذنا له فلا باس بالخروج اذا كانا مستغنيين عن خدمته و الله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی *

اندرینکه بدعت چیست و بر چند قسم منقسم است و موافق
حدیث کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار کدام بدعت
ضلالت است و بعضی مردمان میگویند که اعراب قرآن من قبیل
بدعت است که در زمان خلفای راشدین نبود و هرگاه حضرت
عثمان رض قرآن را در مصحف واحد جمع کرده در اطراف منتشر
فرمودند رعایت اعراب مرعی نداشته بودند این امر در عهد
حکومت عبدالملک بن مروان رواج داده شده پس بعد زمان
خلفای راشدین بوقوع آمده است پس اعراب قرآن اقبح
بدعات باشد بینوا توجروا * الجواب * بدع بالکسر لغة
بمعنی نو پیدا آمدن نه بر مثالی و بدعت شرعاً بمعنی رسم نو در دین
بعد اکمال آن یا هر چه پیدا گشت در دین بعد نبی ﷺ و بدع جمع آن
المنسوب الیها بدعي لا بدعتي و بدعت در شریعت دو قسم است
یکی بدعت هدی آنکه موافق اصول شریعت باشد و این را بدعت
حسنه نیز گویند و فاعل آن ممدوح و مثاب است و همین مراد است
از قول آنحضرت ﷺ من سن في الاسلام سنة حسنة کان له اجرها
واجر من عمل بها دوم بدعت ضلالت آنکه مخالف کتاب
یا سنت یا اجماع یا اثر باشد یا بحیثیتی آنرا اصلی شرعی نباشد و این

رابدعت سیئه نیز گویند و مرتکب آن مذموم ومعاتب است
وبر همین محمول است قول آنحضرت ﷺ من سن في الاسلام
سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها و بدعت مطلقاً
پنج قسم است یکی واجب مانند تعلیم وتعلم صرف ونحو که بدان
معرفت آیات واحادیث حاصل گردد ومثل حفظ غرائب کتاب
وسنت ودیگر چیزها که حفظ دین وملت بر ان موقوف بود
دوم مستحب مانند بنای رباطات ومدارس واز همین قبیل است
حرکات وسکنات ونقطهای قرآن وفائده دران حفظ قرآن است
از خطا در خواندن * سوم حرام مانند مذهب فرقهٔ جبریه وقدریه
ومجسمه * چهارم مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف
نزد بعضی * پنجم مباح مانند فراخی در طعامهای لذیذ ولباسهای
فاخره بشرطیکه حلال باشد وباعث تکبر ومفاخرت نشود * کما
في النهاية الاثيرية البدعة بدعتان بدعة هدى وبدعة ضلال
فما كان في خلاف ما امر الله به ورسوله فهو في حيز الذم
والانكار وما كان واقعا تحت عموم ما ندب الله اليه وحض
عليه او رسوله ﷺ فهو في حيز المدح وما لم يكن له مثال موجود
كنوع من الجود والسخاء وفعل المعروف فهو من الافعال المحمودة
ولا يجوز ان يكون ذلك في خلاف ما ورد الشرع به لان النبي
ﷺ قد جعل له في ذلك ثوابا فقال من سن في الاسلام سنة

حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها وقال في ضده ومن سن في اسلام سنة سيئة كان له وزرها ووزر من عمل بها وذلك اذا كان في خلاف ما امر الله به ورسوله ومن هذا النوع قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه لما كانت من افعال الخير وداخلة في حيز المدح سماها بدعة ومدحها لان النبي ﷺ لم يسنها لهم وانما صلاها ليالي ثم تركها ولم يحافظ عليها ولا جمع الناس لها ولا كانت في زمن ابي بكر رض وانما عمر رض جمع الناس عليها وندبهم اليها فبهذا سماها بدعة وهي على الحقيقة سنة لقوله ﷺ عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي وقوله ﷺ اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر انتهى * وفي الكليات لابي البقاء الواجبة من البدعة نظم ادلة المتكلمين على الملاحدة والمبتدعين للرد انتهى * وابو البقا از محيط رضوى نقل كرده هر بدعتى كه مخالف باشد دليلى را كه واجب الاعتقاد وواجب العمل است پس آن بدعت كفر است وهر بدعتى كه مخالف باشد دليلى را كه واجب العمل است بحسب ظاهر پس آن بدعت ضلالت است نه كفر انتهى * وقال الامام النووي في الفتح المبين قال الشافعي رح ما احدث وخالف كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضلالة وما احدث من الخير

ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل
ان البدعة الحسنة متفق على ندبها وهي ما وافق شيئا مما مر
ولم يلزم من فعله محذور شرعي ومنها ما هو فرض كفاية
كتصنيف العلوم انتهى * ودر رسالهٔ رشيديه مذكور است
که اعراب قرآن بدعت حسنه است که صحت قرآت ما عجميان
بلکه عربيان حال بران موقوف است ودر فتح المبين و مرقاة المفاتيح
تعريف بدعت بهمان طور مصرح است تحقيق قول آنحضرت
ﷺ كل بدعة ضلالة آنست که کليه بر عموم خود باقی نيست
بلکه عام مخصوص البعض است وتخصيص عمومات بادلهٔ شرعيه
يا عقليه در شرع مشهور است وجملهٔ ما من عام الا وقد خص
منه البعض مثلی است متعارف پس معنی قول مذکور آنست که
كل بدعة سيئة ضلالة ومخصص وی حديث من سن في الاسلام
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من غير ان
ينقص من اجورهم شيء ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان
عليه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غير ان ينقص من
اوزارهم شيء اسعه * وحديث من احدث في امرنا هذا ما ليس منه
فهو رد وحديث من ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله
الحديث آنحضرت ﷺ در حديث اول امر مستحدث را حسن هم
فرمودند ودر حديث ثاني مردود بودن بدعت بقيد ما ليس منه مقيد نمودند

و در احادیث مذموم بدعت را مضاف بسوی ضلالت نمودند و نیز
بقید لا یرضاها الله و رسوله مقید فرمودند پس مذموم و مردود همین
بدعت ضلالت باشد نه نفس بدعت و ازینجا هویدا شد که هر
بدعت ضلالت نیست فی شرح المصابیح قوله ﷺ کل بدعة ضلالة
عام مخصوص ای کل بدعة سیئة ضلالة بدانکه بعض علما که بدعت را
بسوی حسنه و سیئه تقسیم نمیکنند بلکه آنرا منحصر در بدعت ضلالت
می دانند تعریف بدعت بدین عنوان نموده اند که البدعة ما
احدث علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله ﷺ من عمل او علم
او حال بنوع شبهة او استحسان وجعل ذلك دينا قويما وصراطا
مستقيما پس نزد او اعراب قرآن در سنت داخل است و قال
مولانا محمد اشرف رح فی بعض رسائله امریکه در امور معادیه یا
معاشیه مفید است داخل تحت سنت است مثل کتابت
قرآن مجید در مصحف و حرکات و سکنات و نقطها نوشتن
دران چه فائده درین حفظ قرآن است از ضیاع و خطا در خواندن انتهی
و از جمله دلائل استحباب و سنیت آن توارث مسلمین است
از زمانیکه اعراب قرآن شریف مستحدث شده کسی خلفاً
و سلفاً قرناً بعد قرن ازان انکاری نه نموده و راه خلاف دران نه
پیموده است و نیز بهمین اعتبار از مسائل اجماعیه گردید * و علاوه
آن انچه مصالح در اعراب قرآن شریف و مفاسد در ترک آن

متیقن و منصوص است برارباب عقول واضح حاجت بیان ندارد * وپس هر که اعراب قرآن شریف را اقبح بدعات داند آنکس بالاشبهه گمراه وگمراه کننده است او را باید که فی الفور ازین عقیده باطله توبه واستغفار نماید * وجلال الدین سیوطی در کتاب الاوائل ذکر نموده اول کسیکه نقطها نوشت در قرآن مجید ابوالاسود دئلی است موافق حکم عبدالملک بن مروان وبعض بسوی حسن بصری ویحیی ابن عمر رض نسبت کرده است وبعض بسوی نصر بن عاصم یمنی * هذا وافهمه والله تعالی اعلم * مولانا تراب علی رح

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه بعضی از زمینداران ورئیسان یا پیران بر تقدیر صدور معصیت مثل زنا ودزدی وغیره از رعایا وتابعداران خودها بطور جریمانه زر می گیرند شرعاً گرفتن مال جهت غیر حاکم جائز است یانه وبر تقدیر گرفتن حاکم مال کسی را بطور تعزیر واپس کردن آن بعد مدتی بر حاکم واجب است یانه بینوا توجروا * * الجواب *

جرمانه گرفتن زمیداران ورئیسان وپیران از تابعداران خودها جائز نیست ودر روایتی سلطان وحاکم را جائز است وبر تقدیر گرفتن از جهت تنبیه بر حاکم واجب است که بعد چندی آن زر را بمالکش واپس نماید حاکم را نمیرسد که آن زر را در تصرف خود درآرد که برو حرام مطلق است * لما فی العالمگیریة وعند ابی یوسف رح

يجوز التعزير للسلطان باخذ المال وعندهما وباقي الائمة الثلثة لا يجوز كذا في فتح القدير ومعنى التعزير باخذ المال على القول به امساك شيء من ماله عنه مدة لينزجر ثم يعيده الحاكم اليه لا ان ياخذه الحاكم لنفسه او لبيت المال كما يتوهمه الظلمة اذ لا يجوز لاحد من المسلمين اخذ مال احد بغير سبب شرعي كذا في البحر الرائق * ولما في رد المحتار في الفتح وعن ابي يوسف يجوز التعزير للسلطان باخذ المال وعندهما وباقي الائمة لا يجوز اه ومثله في المعراج وظاهره ان ذلك رواية ضعيفة عن ابي يوسف قال في الشرنبلالية ولا يفتى بهذا لما فيه من تسليط الظلمة على اخذ مال الناس فياكلونه القول * پس معلوم شد كه كسى را از زميندار ان و رئيسان و پيران بطور جريانه زر گرفتن هرگز جائز نيست پس اگر گرفته باشد بمالكش واپس كند و هرگز در تصرف خود نه آرد والله اعلم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرينكه بوسيدن دست و پاى بزرگان و فاضلان دين داران تيمنا تبركا بنيت تحيه و اكرام شرعا جائز است يانه * * الجواب *

جائز است بلكه بوسيدن دست و پاى عالم و متورع سنت يا مستحب است * لما في الدر المختار ولا باس بتقبيل يد الرجل العالم او المتورع على سبيل التبرك وعن الجامع انه

لا باس بتقبيل يد الحاكم المتدين والسلطان العادل وقيل سنة انتهى * وفي رد المحتار قال الشرنبلالي علمت ان مفاد الاحاديث سنيته او ندبه كما اشار اليه العيني القول . وفي العيني وقال سفيان الثوري تقبيل يد العالم والسلطان العادل سنة الى قوله كذلك يجوز تقبيل يد الوالدين والشيخ الذي ياخذ منه الذكر انتهى * اگر كسيكه قدم مرد عالم يا زاهد را طلب كرد كه بوسد عالم و زاهد را مى رسد كه اجازتش دهد لما في الدر المختار طلب من عالم او زاهد ان يدفع اليه قدمه و يمكنه من قدمه ليقبله اجابه انتهى وفي القنية ذكر في بعض اداب القاضي وان استاذنه ان يقبل راسه ويديه ورجيله فعل انتهى و معانقه غير جائز است في الهداية وقال ابو يوسف رح لا باس بالتقبيل والمعانقه لما روي ان النبي ﷺ عانق جعفرا حين قدم من الحبشة وقبل بين عينيه انتهي واگر بقصد حطام دنيا يا بطور عبادت تقبيل كنند مكروه تحريمي باشد لما في العالمكيرية وان اراد به عبادة له او لينال منه شيئاً من غرض الدنيا فهو مكروه القول وهكذا في رد المحتار والله اعلم * لبعض العلماء وقد لخصنا *

---

* چه ميفرمايند علماي دين و فضلاي شرع متين رح *

اندرين مسئله كشيدن دود تماكو كه بعضي آنرا بوهم سبيت وافتار

و خوردا سکار حرام می گویند و بعضی بسبب استعمال نارو افعال ما، و اسراف زر کرده تحریمی قرار می دهند چه حکم دارد و بعضی حلال و مباح گویند، تماکورا کافر می گویند حکم آن چیست * بینوا بالتصریح والتفصیل * توجروا الاجرالجزیل

* الجواب * تماکورا حرام یا مکروه تحریمی گفتن محض فاد و تحکم صریح است چرا که در شریعت محمدی ... کما هی بتحقیق ثابت گردیده است که اصل در نباتات اباحت است بشرطیکه بنسبت بدن و عقل مضر نباشد و استعمال این دود هرگز بعقل و بدن ضرری نمی رساند چرا که دران مطلقاً اسکار و افتار نیست و سمیت محضه دران متصور نیست چرا که عقل سلیم شاهد است که ثنان نوع انسانی بالکه چیزی زائد ازان از خواص و عوام در عرب و هند و بنگاله خصوصا اکثرها و افعالا که اهل تمیزان اند از استعمال آن منتفع میشوند و کسی با ضرار آن گواهی نمی دهند و نیز دران هرگز اسراف نیست و اسراف اضاعت مال است بلا فائده دینی و دنیوی و در تماکو فوائد کثیره است که از ... میشود و سیری حاصل میشود و گرسنگی را تیز گردانند و کذا الی ما لا یتناهی کما ستعرف و این همه فوائد عظیمه است پس بلاشک در تحت قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ داخل نشد دلیل اول از جمله

دلائل اباحت تمباکو اصل الاصل في الاشياء الاباحة است
لما في رد المحتار المختار ان الاصل الاباحة عند الجمهور
من الحنفية والشافعية انتهى * وفي اصول البزدوي بعد
ورود الشرع الاحوال علي الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة انتهى * وفي الحموي ودليل هذا القول قوله تعالي
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا اخبرنا بانه خلقه لنا علي
وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فثبت
الاباحة انتهى * وكما في الهداية ان الاباحة اصل وكذا
في فتاوي قاضيخان بناءً علي هذا كشيدن دود تمباکو بيشک
مباح است دليل دوم تجويز صاحب رد المحتار است که در
حاشيهٔ شامي فرموده تصنيف کرده است شيخ علي اجهوري
مالکي کتابي در حل تمباکو ونقل کرده است دران که جميع معتبرين
از ائمهٔ مذاهب اربعه بحل اين تمباکو فتوی داده اند ونيز مولانا عبد الغني
نابلسي رسالهٔ تصنيف کرده است وآن را بنام الصلح بين
الاخوان في اباحة شرب الدخان ناميده است وبر حرام ومکروه
گويندهٔ آن سزای بد وعذاب بے حد ثابت کرده است وفرموده
است حرام ومکروه اين هر دو حکم شرعی است وضرور است
دران از دليل شرعی ودر حرمت وکراهت تمباکو کدامی دليل
معتبر نيست که قابل اعتماد باشد وهرگز دران انکار وتقبيح

نیست نه اضرار دیگر بلکه دران منافع کثیره است پس آن داخل است در تحت قاعدهٔ الاصل فی الاشیاء الاباحة و اگر فرض کرده شود که جهت بعضی مضر است پس ازان لازم نمی آید حرام کردن آن برای هر کسی آیا نمی بینید که شهد جهت مزاج صفراوی مضر باشد و غالباً مریض گرداند و حال آنکه شهد شفا است بنص قرآن و معنی احتیاط این نیست که افترا کرده شود بر خدای تعالی باثبات حرمت یا کراهت که جهت این هر دو از دلیل شرعی ضرور است بلکه احتیاط درین است که مباح گفته شود چراکه اباحت در اشیا اصل است پس مباح گفتن باقی داشتن است چیزی را بر اصل خود احتیاط کامل در مباح گفتن تماکو است و نمی دانید که رسول خدا ﷺ در تحریم خمر توقف فرمودند و حرام نکردند تا آنکه خود حضرت مالک شرع بودند حتی که نازل شد آیت قطعیه در تحریم خمر انتهی مترجماً * وقال ایضا صاحب رد المحتار فالذي ينبغي للانسان اذا سئل عنه سواء كان ممن يتعاطاه او لا كهذا العبد وجميع من في بيته ان يقول هو مباح لكن رائحته تستكرهها الطباع فهو مكروه طبعاً لا شرعاً * دلیل سوم آنکه تماکو دوائی است پس مفید جهت اکثر امراض که درین دیار لاحق می شود یعنی دفع می کند بادها و اصلاح می کند هوا را و پاک کند رطوبات دماغیه را و باز دارد درد

دندان و اقسام نزله را و تحلیل کند ریاح معده را و واقع است فرزند شکم را و قوی کرداند قوت هاضمه را و تیز کرداند قوت دافعه را در شکم الی غیر ذالک چنانچه صاحب تحفة المومنین و غیره از اطبای متقدمین تصریح کرده اند پس هرگاه امثال این چنین فوائد در تماکو مترتب باشد چگونه آنرا عبث یا اسراف گفته شود پس استعمال آن بیشک مباح است کما لا یخفی علی النبیل دلیل چهارم آنکه در شریعت مقرر است که هرگاه در نباتات یکی از این اسباب ثلثه که عبارت از سمیت و سکر و افتار است یافته شود استعمال آن حرام یا مکروه باشد و در تماکو همه آن مفقود است پس هرگاه اثبات حرمت و کراهت ممکن نشد بر اصل خود باقی ماند و آن اباحت است دلیل پنجم قاعده مقرره فقه است که عموم بلوی از اسباب تخفیف است کما قال صاحب الاشباه فی بیان اسباب التخفیف السادس العسر و عموم البلوی کالصلوة مع النجاسة المعفو عنها الی قوله و علیه الفتوی و غبار الطرقین و قلیل الدخان النجس انتهی * و هرگاه در کشیدن دود تماکو عموم بلوی است و هر کوچه و در ان مبتلا است و باز داشتن از ان امری است محال و باز ماندن ازان دشوار پس لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت انست دلیل ششم توارث مسلمین است

که خلفاً و سلاطین قرناً بعد قرن خواص مسلمین از شرب آن ممتنع شده می آیند خصوصاً علما و صلحای حرمین شریفین دود تماکو می کشند کسی آنرا حرام یا مکروه تحریمی نمی پندارند و بر اباحت آن فتوی می دهند و این توارث و تعامل از دلائل شرعیه است کما لا یخفی دلیل هفتم قاعده معروفه فقها است که هرگاه دو مفتی حنفی در حادثهٔ واحده اختلاف نمایند پس مقلدین را باید که هر که در عبادات بفساد و حرمت و در معاملات بصحت و حلت فتوی داده است فتوایش قبول کند کما فی فتاوي قنیة استفتی مفتیین حنفیین فی حادثة فافتی احدهما بالصحة والاخر بالفساد او بالحل والاخر بالحرمة یاخذ العامي بقول من افتاه بالفساد في العبادات وبالصحة في المعاملات * پس حادثهٔ تماکو یقیناً از جمله معاملات است پس عوام را باید که فتوای ما را که بحلت تماکو و صحت استعمال آنست قبول نمایند دلیل هشتم قاعده مستمرهٔ شریعت است که هرگاه در چیزی غالب کافهٔ ناس مبتلا باشند و در تحریم آن دشواریها بر عوام و خواص متصور باشد مفتی را باید که آسانی مردمان بجوید و فتوی بحلت و اباحت آن دهد * کما في فتاوي قنیة ینبغي للمفتي ان یفتي للناس بما هو اسهل علیهم کذا ذکره الیزدوی رح في شرح الجامع الصغیر وینبغي

للمفتی ان یاخذ بالا یسر فی حق غیره خصوصا فی حق الضعفاء لقوله ﷺ لعلی و معاذ رضی الله عنهما حین بعثهما الی الیمن یسّرا و لا تعسّرا (دفع دخل عوام) اما بعضی که بگویند در تماکو بوی بد است و آن از اسباب کراهت است بگویم بوی بد در تماکو نیست مگر در تماکوی ارزال و بازاریان لو فرضنا اگر غیر شارب را بد بو معلوم شود مضایقه نیست چه بد بوئی حرمت را واجب نمی کند چنانکه کرّاث و بصل و امثال آنها یقیناً در شریعت مباح است و منع خوردن آن فقط در وقت دخول مسجد است پس هرگاه با وجود ورود نص به نخوردن بصل و امثال آن فقها آنرا از مباحات شمرده اند و این تماکو نباتی است نه کدامی نص یا ادلهٔ شرعیه بر حرمت یا کراهت آن ناطق است لامحاله استعمال آن مباح باشد اما بعضی که بگوید دود جزو آتش است و آتش بنص حرام است پس دود تماکو حرام است بگویم این استدلال ناقص است چرا که ازین دلیل حرمت بوئیدن دود لبان و عود لازم می آید حالانکه رسول خدا ﷺ محبوب میداشت آنرا و در حدیث آمده است که در بهشت تبخیر طیب خواهد شد و مورد نص طعام گرم و امثال آنست که دهن ازان متاذی میشود و بعض امراض صدر پیدا می کند * اما آنکه بعض جهال می گویند که تماکو یقیناً حرام است اما چونکه اکثرین از علما تماکو نوشش اند بتکلف اباحت آن ثابت

می کنند * بگوییم ما حلال کردن نمی خواهیم چیزی را که خدا حرام کرده است بلکه ما می خواهیم که بر حالت اصلیهٔ خود باقی ماند چیزی که خدا آنرا حلال کرده است و ثابت داشتیم چیزی را بر اصل خود که بر حرمت آن دلیلی چنین قائم شدن نمی تواند که آنرا از قاعدهٔ شرعیه که الاصل فی الاشیاء الا باحة است بیرون آرد پس دخان که اصل آن اباحت است از قسم حلال یقین است پس می گوییم وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الْکَذِبَ الآیة * اما کسیکه حلال گوینده تماکو را کافر می گوید او خود کافر گردد چرا که این جرأت عظیم است و هرگاه بر حرمت تماکو دلیلی قطعی یا ظنی قائم نشد یقیناً مباح است پس بچگونه جائز باشد تکفیر مسلمی که مباح را حلال می گوید و اگر تسلیم کرده شود که تماکو مکروه است تاهم نمی رسد که مستحل مکروه را کافر گوید و اگر فرضاً تماکو را حرام گویند پس باشک حرام لعینه نیست پس شرعاً مستحل حرام لغیره که از اجماع یا خبر واحد یا قیاس ثابت می شود کافر گفتن نادرست است * کما فی الخزانة لو قال لحرام هذا حلال اذا کان حراما لغیره فلا وفیها اذا کان حراما لعینه انما یکفر اذا ثبت الحرمة بدلیل مقطوع اما اذا ثبت باخبار الاحاد وما کان حراما لغیره کمال الغیر فلا بالاجماع انتهی * و برادری از

وقہاامخفی نیست کہ دخان تاکونہ حرام است نصاً نہ مجمعاً علیہ
پس مستحل آن ہرگز کافر نشود حالاوہ آنکہ مستحل غیر خمر از
اشربۂ دیگر بالاجماع کافر نمی شود * لمافی الحمادیة والامة اجمعت
علی تحریم الخمر الی قولہ واجمعوا علی ان مستحل غیر الخمر
لا یکفر وفیہا ایضا یکفر مستحل الخمر دون سائر الاشربة
انتہی * پس ہرگاہ مستحل تاکو مستحق تکفیر نشد خود کافرگوئندہ
اش کافر شد چرا کہ محدث دہلوی رح فرمودہ است اگر کسی
دیگری را کہ فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق شد واگر کافر
گفت واو کافرنیست خود کافر گشت * قال رسول الله ﷺ لا
یرمی رجل رجلا بالفسوق ولا یرمیہ بالکفر الا ارتدت
علیہ ان لم یکن صاحبہ کذلک وقال رسول الله ﷺ من دعا
رجلا بالکفر او قال یا عدو الله ولیس کذلک الا حار علیہ
متفق علیہ والله تعالی اعلم * * ما قولہم رح *
اندرینکہ بے سبب شرعی از راہ عداوت یا امر دنیوی از
مسلمان ہجران کردن وزائد از سہ روز کلام نکردن چہ حکم دارد
* الجواب * حرام است * لمافی الاشباہ والہجر فوق الثلث
دائر مع القصد فان قصد ہجر المسلم حرم والا فلا فی الحموی قولہ
فان قصد ہجر المسلم یعنی من غیر موجب شرعي قولہ حرم
والا فلا ای بان کان الہجر لموجب شرعي لا یحرم والله اعلم *

• چه میفرمایند علمای دین ایدهم الله تعالی •

اندرینکه سلام و مصافحه و مجالست و مخالطت با فساق و مشرکین و کفار و موالات با اوشان باینطور که بر میزی ظروف طعام یا چای یا شربت و امثال آنها آراسته شود یا بر سفره داشته آید پس باهم نشینند و بمشارکت یکدیگر خورد و نوش نمایند یا در دعوت و ضیافت اوشان روند شرعاً جائز بود یا نه و اتحاد و موالفت با اوشان روا باشد یا نه

* الجواب *

سلام و مصافحه بغیر از احتیاج با وشان ممنوع است * لما في الدر المختار ویسلم علي اهل الذمة لو له حاجة والا كره وهو الصحيح كما يكره للمسلم مصافحة الذمي فلا يسلم ابتداءً علي كافر لقوله عم لا تبتدوا اليهود والنصارى بالسلام فاذا لقيتم احدهم في طريق فاضطروه الي اضيقه رواه البخاري وكذا يخص منه الفاسق بدليل آخر ولو سلم علي الذمي تبجيلا يكفر وفي الهندية ويلقي الكافر بوجه مكفهر اي عبوس وفي المجتبى قال محمد يكره السلام علي الفاسق اذا كان معلناً وفي العالمكيرية ايضا تكره المصافحة مع الذمي وان صافحه يغسل يده ان كان متوضياً و همچنین نشست و برخواست و خورد و نوش بر یک دسترخان یا میز یا در یکظرف خوردنی و نوشیدنی و امثال آنها که باهم خورند

ناجائز است * لما فی مسائل اربعین قال هو من صح ایمانه
واخلص توحیده فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه و
لا یواکله ولا یشاربه ویظهر له من نفسه العداوة ومن داهن
مبتدع سلبه الله تعالی حلاوة الایمان ومن یذهب الی
مبتدع ینزع لذة الایمان من قلبه فی العالمگیریه ویکره
الاکل والشرب فی اوانی المشرکین قبل الغسل ومع هذا لو اکل او
شرب فیها قبل الغسل جاز ولا یکون آکلا ولا شاربا حراما
وهذا اذا لم یعلم بنجاسة الاوانی فاما اذا علم فانه لا یجوز
ان یشرب ویاکل منها قبل الغسل ولو شرب او اکل کان
شاربا وآکلا حراما الی قوله ولم یذکر محمد رح الاکل
مع المجوس ومع غیره من اهل الشرک انه هل یحل ام
لا وحکی عن الحاکم الامام عبد الرحمن انه ان ابتلی به
المسلم مرة او مرتین فلا باس به واما الدوام علیه فیکره
کذا فی المحیط * واز ینجا است که اگرچه در بعضی مقام نوشته اند
که سور آدمی مطلقاً طاهر است پس آنرا معنی نیست
جداگانه اولاً می گوییم که مجرد از ثبوت طهارت خوردن آن لازم
نمی آید چه بسا چیزها است که طاهر است اما خورده نمی شود
همچو لحم انسان وطین وغیره وثانیاً علی وجه التنزل می گوییم
که اگر خوردن آن مباح باشد تاهم بناء مجالست وموافقت

کفار که منهی عنه است مرد صالح و متقی ازان اجتناب باید
ورزید چه در شرع متحقق است که هرگاه در جائی حرمت و طاعت
مجتمع شوند ازان اجتناب باید ورزید * فی رد المحتار لان استماع
اللهو حرام والاجابة سنة والامتناع من الحرام اولی وفی
فتح القدیر وما تردد بین السنة والبدعة ترکه لازم *
در دعوت و ضیافت کفار و فجار رفتن ناجائز است فی الطحطاوی
المجوسي او النصراني اذا دعا رجلا الی طعام تکره الاجابة
وفی العالمگیریة لا یجیب دعوة الفاسق المعلن لیعلم انه غیر
راض بفسقه * علی الخصوص رئیسان و مولویان را اختلاط
و ارتباط با کفار و فجار نارواست مطلقاً فی العالمگیریة یکره
للمشهور المقتدی الاختلاط الی رجل من اهل الباطل
والشر الا بقدر الضرورة لانه یعظم امره بین یدي الناس
قال الله تع لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ وَأَبْنَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الآیة پس هرگاه دوستی و اختلاط
با اوشان ممنوع شد سائر دینداران را از اوشان پرهیز
کردن باید خصوصاً آنانرا که نزد عامیان بلقب مولوی و قاضی
مشهوراند واجب است که از مصاحبت و مخالطت شان بر
در آیند تا عوام عیب دین و مسلمین نکنند و اهل فسق و بطالت

طعنه نزنند و نیز عامیان درین امر اقتدای اوشان نموده بمخالطت
و موالات کفار و فجار نه درآیند و علما و مقتدای قوم را باید که عوام
را از مخالطت کفار و فجار و موالات اوشان حتی الوسع باز دارند
قال رسول الله ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم
یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان
حکم اول برای سلاطین و حکام است و حکم ثانی برای علما و وعاظ و حکم
ثالث برای جمیع مسلمانان است والله اعلم * ما قولهم رح *
اندرینکه کانجی که از برنج و غیره در بنگاله می سازند و بعض آنرا
گهرا کانجی نیز می گویند حلال است یا حرام * الجواب * حلال است
زیرا که ماهیت و صفت آن چنانکه در مخزن الادویه مرقوم است
همین است * ماهیت آن سرکهٔ هندی است که از حبوب ماکول
می سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است * صفت آن اینست
که هر یک از حبوب را که میخواهند مهرا پخته صافی نموده قدری
نمک و اندکی سیر انداخته آنرا در شیشه یا سفالین لعاب
دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب یا قریب
دیگدان میگذارند تا خوب ترش گردد و ثفل آن ته نشین گردد
و آب صافی بالای آن فراهم آید پس آب صافی آنرا بکار برند
طبیعت آن مطلقا سرد و تر با اندک قبض خواص آن جالی و مقوی
اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش انتهی

ملخصا * و در مجمع الجوامع نیز همین عبارت مذکور است
و در تحفة المومنین است سرکهٔ هندی فارسی آبکامه هندی
کانجی * و خوردن آن بیشک حلال است چرا که هرگاه کدامی
دلیل حرمت یا کراهت دران یافته نمی شود بدلیل * الاصل
فی الاشیاء الاباحة عند جمهور الائمة * خوردن آن مباح خواهد شد
و اما تغیر طعام دران که مقام شبه است متحقق نیست چرا که
مجرد تغیر حرمت را واجب نمی کند و جهت حرمت اشتداد
تغیر که عبارت از بدبوئی و بدمزگی و اضرار آن است باید و آن
در کانجی نیست * لما فی الاشباه المرقة اذا انتنت لا تنجس
و الطعام اذا تغیر و اشتد تغیره تنجس و حرم القول و فی
العالمگیریة و الطعام اذا تغیر و اشتد یحرم و الا شربة بالتغیر
لا یحرم * و اگر کانجی مذکور نیز بعد تیاری آن متغیر و متعفن
و بدمزه گردد و رنگش دگرگون شود که موجب اضرار باشد مکروه تحریمی
خواهد شد * کما لا یخفی علی الفقیه والله اعلم * لمولانا محمد رحمه رح *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی *

اندرینکه سوراخ کردن گوش طفلان از ذکور و حنا کردن دست
و پایش شرعاً جائز است یا نه و خورانیدن خوردنی های حرام
و پوشانیدن اشیای محرمه مربیان را مثلاً سرطان و شبر خربلما عذر
معتبر فقط جهت اصلاح معده و ظرافت چنانچه که اکثر عوام اطفال

فرزندان را میخورانند ومی نوشانند جائز است یا نه * الجواب * سوراخ کردن گوش اطفال از ذکور جائز نیست * لما في نصاب الاحتساب ولا باس بثقب اذن الطفل من النساء وفيه دليل على ان ثقب اذن الطفل من الذکور مکروه فيحتسب على من فعله * وقاعدهٔ کلیهٔ فقه است که هرچه استعمال آن جهت مرد بالغ وزن بالغه جائز است اوشان را میرسد که استعمال کنانند از صبی نابالغ وصبیهٔ نابالغهٔ خود علی الترتیب والا فلا پس هرگز روا نباشد حنا کردن دست وپای پسر را چرا که مردان را جائز نیست ونیز خورانیدن مسکرات ونوشانیدن شیر خرکه مکروه تحریمی است مر فرزندان نابالغ را * لما فی نصاب الاحتساب ولا ينبغي ان يخضب يد الصبي ورجله بالحناء ويحرم على الصبي شرب الخمر واكل الميتة والاثم على الذي اسقاه واكله * ولما فی الهدایه كالخمر لما حرم شربه حرم سقيه والله اعلم *

* چه حکم است علمای دین رحمهم الله تعالی *

درینکه پوشانیدن زیور وپارچه های ریشمی ودیگر ملبوسات محرمه باطفال صغار از ذکور که غیر مکلف اند جائز است یا نه واگر زنان بالااطلاع مردان بپوشانند چه حکم است واگر مردان بازنان خود عاجز باشند وموافق شریعت سربراهی کردن نتوانند حکمش چیست بینوا توجروا * الجواب * پوشانیدن زیور وپارچه های

ریشمی و دیگر ملبوسات محرمه ذکور صبیان را مکروه تحریمی است
لما فی الهدایة ویکره ان یلبس الذکور من الصبیان الذهب
والحریر لان التحریم لما ثبت فی حق الذکور وحرم اللبس
حرم الالباس کالخمر لما حرم شربه حرم سقیه وفی نصاب الاحتساب
ویکره لباس الحریر للرجال والصبیان من الذکور وکذالک
الذهب والفضة وایضاً فیه ویکره للذکور الصغار الخلخال
والسوار و اگر زنان از نزد خود یا باطلاع شوهر خود ها ذکور صبیان را
زیور و حریر و دیگر ملبوسات حرام بپوشانند مردان را باید آن
زیور و حریر وغیره را از ایشان انتزاع نمایند و دور کنند زیراکه
بر همه واجب است درست کردن از دست خود ها و دور کردن
منکرات شرعیه را قال ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده الحدیث * و مردان بیشک قادران اند بر زنان خود ها
قال تعالی اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ الآیه وقال تعالی یا ایها
الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا الآیة • یعنی ای اهل
ایمان نگاه دارید نفس خود ها را و زن و بچگان شما را از آتش
دوزخ بر نصیحت و تنبیه و تهدید و هر که از زن خود عاجز باشد و نتواند
که درست نماید او از رجال نیست که زن وی بر وی قوام
است بلکه او زن است و نیز او بنده زوجه است چنانکه یاد اورد
قال ﷺ تعس عبد الزوجة * و موافق حدیث شریف او نا قص

الایمان است و موافق آیه کریمه فاسق است * قال تع ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون والله اعلم * ما قولهم رح *
اندرینکه درین دیار اکثر مردمان بظن غالب خودها برای دفع
شدت مرض چیچک بردست کی می کنند یعنی تیکه می دهند یا بنوع
دیگر معالجه می نمایند و لحم گاو و مرغ وغیرها ترک می کنند و عادت
وعرف هم بدان جاری است پس شرعاً معالجه که خلاف توکل
است و معالجه بنجس مثل ریم وغیره ونیز تداوی قبل ظهور
مرض جائز است یا نه و عادت وعرف و غالب رای دلیل شرعی
میتواند شد یا نه * بینوا توجروا * الجواب * تداوی هر
مرض جائز است * لما فی الکفایة وقد ورد باباحته الحدیث
ای اباحة التداوی وهو ما روی عن النبی ﷺ انه قال تداووا
عباد الله فان الله تع ما خلق داء الا وقد خلق له دواء الا السام
والهرم والامر بالتوکل محمول علی التوکل عند اکتساب
الاسباب ثم التوکل بعده علی الله دون الاسباب القول
ومعالجه بنجس مثل ریم وغیره نیز مشروع است * لما فیما روی
التهذیب یجوز للعلیل شرب البول والدم والمیتة للتداوی
اذا اخبره طبیب مسلم ان شفاءه فیه ولم یجد من المباح
ما یقوم مقامه وذکر فی الذخیرة ما قاله صدر الشهید رح
فان الاستشفاء بالحرام انما هو محرم علی الاطلاق

وان الاستشفاء بالمحرم انما لا يجوز اذا لم يعلم ان فيه
شفاء اما اذا علم ان فيه شفاء وليس له دواء غيره يجوز
الاستشفاء به ومعنى قول ابن مسعود رض ان الله تع لم يجعل
شفاءكم فيما حرم عليكم يحتمل ان عبد الله قال ذالك في
داء عرف فيها دواء غير المحرم لانه ح يستغني بالحلال من
الحرام ويجوز ان يقال ينكشف الحرمة عند الحاجة فلا يكون
الشفاء بالحرام وانما يكون بالحلال وفي المراجية
الاشتغال في التداوي لا باس به اذا اعتقد ان الشافي هو الله تع
وانه جعل الدواء سببا له وفي البستان ولان القول في الاحكام
جائز باكبر الراي وانلم يعرف بالنص واليقين فكذلك القول
في الطب اذا كان يعرف باكبر الراي والتجارب فيجوز
استعماله * وعادت وعرف وغالب راى ازدلائل شرعيه است
لما في الاشباه العادة محكمة واصلها قوله عم ما راه المسلمون
حسناً فهو عند الله حسن ايضاً فيما اذا تعارضا قدم عرف الاستعمال
وفي الكفاية غالب الراى يصلح انيكون دليلاً في بعض المواضع
پس بجريان عرف وعادت وبا غالب راى جائز است معالجه چيچك
قبل ظهور آن اگرچه در بادى الراى عبث معلوم ميشود جائز ميتواند شد
چراكه اين مرض متعدى وسارى است كه اگر يكى بدان مبتلا شود
غالباً به ديگرى از مباشران ومصاحبان وى سرايت مى كند لهذا بعد مبتلا

شدن یکی از قوم تداوی دیگران بعمل آوززده شود وان جائز است
فی الاشباه یعالج الطاعون بما یقبض ویبرد وبا سفنجة مغموسة
فی خل وماء اودهن وردا ودهن تفاح اودهن آس ویعالج
بالاستفراغ بالفصد بما یحتمله الوقت الاول * لیکن اجتناب
از افعال غیر مشروعه بتعلیم مشرکان هنود وغیرهم مثل ره سنتش
گل وسبوی آب وحجر واستعمال سرگین وغیرها واجب ولازم
است * کما لا یخفی والله اعلم * لبعض العلماء

* ما قولهم رح *

اندرینکه درمیان گوشت حلال واقی یا زغنی پارهٔ گوشت
خنزیر یا مردار انداخت ومختلط گردید اکنون آن همه گوشت حلال
باشد یا حرام * الجواب * اگر هیچ علامت شناخت آن پارهٔ
حرام نباشد پس اگر هردو گوشت ساوی القدر بود یا حرام
زائد بود خوردنش اصلا جائز نیست واگر حلال زیاده تر است
تحری کرده بخورد یعنی در دل خود تجویز کرده هرجا که حرام پاره افتاده
بود قدری از انجا انداز د بقی حلال گردد * لما فی الاشباه منها
لو اختلطت مسالیخ المزکاة بمسالیخ المیتة ولا علامه تمیز وکانت
الغلبة للمیتة او استویا لم یجز تناول شيء منها ولا یتحری الا
عند المخمصة واما اذا کانت الغلبة للمزکاة فانه یجوز التحري
ودر وقت شدت ضرورت خواه گرسنگی مفرط باشد یا غیر آن

تحری کرده شیئ مظنون الحرام را اندازه بخورد * لما فی الهدایة اما فی حالة الضرورة یحل له التذاول فی جمیع ذلک لان المیتة المتیقنة تحل له فی حالة الضرورة فالتی تحتمل ان تکون ذکیة اولی غیر انه یتحری لانه طریق یوصله الی الزکیة فی الجملة فلا یترکه من غیر ضرورة الله اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه خوردن طعام درخانهٔ سودخوار و زن کسبه و زن واقعهٔ طائفه دار و امثال آنها شرعاً جائز باشد یا حرام * الجواب *

حکم خوردن طعام درخانه سودخوار وکسبه و امثال آنها تامل طلب است تحقیق کردن ضرور است که تمام مال از کسب حرام است یا بعض بر تقدیر اول جائز نیست که بخورد و بر تقدیر ثانی اگر اکثر مال از کسب حلال باشد خوردن درانجا مضایقة ندارد اما پرهیز کردن ازان هم اولی لما فی الاشباه اذا کان غالب المهدی حلالاً لا باس بقبول هدیته و اکله ما لم یعلم انه من حرام و ان کان غالب ماله الحرام لا یقبلها ولا یاکل ولما فی العالمکیریة اهدی الی رجل شیأ او اضافه اذا کان غالب ماله من الحلال فلا باس به الا ان یعلم بانه حرام فانکان الغالب هو الحرام ینبغی ان لا یقبل الهدیة ولا یاکل الطعام الا ان یخبر بانه حلال ورثه او استقرض من رجل وایضاً فیها آکل الربوا وکاسب حرام اهدی

الیه او اضافه و غالب ماله حرام لا یقبل و لا یاکل ما لم یخبره ان ذلك المال اصله حلال ورثه او استقرض وان کان غالب ماله حلالا لا باس بقبول هدیته والاکل منه * هرجا که حلال وحرام ساوی باشد حرام را ترجیح باشد پس درآن صورت هم طعام نخورد * لما فی الاشباه اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام القول والله اعلم *

* ما حکمهم رح *

دراینکه ولیمه چیست واجابت دعوت ولیمه وغیر ولیمه واجب و سنت است یا مکروه و حرام و در کدام کدام صورت واجب و سنت و در کدام صورت مکروه و حرام * الجواب *

صحیح آنست که ولیمه نام طعام عرس است واجابت دعوت ولیمه واجب است وترک آن جائز نیست و در غیر ولیمه مرد مدعو مخیر است خواه اجابت کند خواه نکند تاهم اجابت افضل و مستحب است زیرا چه آن مرور داخل کردن است در قلب مومن و دعوتی که مقصود ازان تطاول وتفاخر ونام آوری وثنا جوئی باشد اجابت آن مکروه است نباید کرد اجابت واجب است بشرطیکه دران مقام معصیت و بدعت نباشد واگر حال معلوم نباشد امتناع ازان افضل است اگر یقین داند که دران معصیت و بدعت است اجابت آن حرام * لما فی ردالمحتار (الولیمه) هی طعام

العرس وقيل الوليمة اسم لكل طعام وفي الهداية اختلف اجابة الدعوة قال بعضهم واجبة لا يسع تركها وقال العامة هي سنة الافضل ان يجيب اذا كانت وليمة والا فهو مخير والاجابة افضل لان فيها ادخال السرور في قلب المؤمن واذا اجاب فعل ما عليه اكل اولا والافضل ان ياكل لو غير صائم وفي رد المحتار اما دعوة يقصد بها التطاول او انشاء الحمد او ما اشبهه فلا ينبغي اجابتها لا سيما اهل العلم فقيل ما وضع احد يده في قصعة غيره الا ذل له وفي الاختيار وليمة العرس سنة قديمة ان لم يجبها اثم لقوله ﷺ من لم يجب الدعوة فقد عصي الله ورسوله فانكان صائما اجاب ودعا وان لم يكن صائما اكل ودعا وان لم ياكل ولم يجب اثم وجفا لانه استهزاء بالمضيف قال عم لو دعيت الى كراع لاجبت ومقتضاه انه سنة موكدة بخلاف غيرها وصرح شراح الهداية بانها قريبة من الواجب في التاتارخانية عن الينابيع لو دعي الى دعوة فالواجب الاجابة انكم يكن هناك معصية ولا بدعة والامتناع اسلم في زماننا * الا اذا علم يقينا ان لا بدعة ولا معصية انتهى * ولما في احياء العلوم الرابع ان يمتنع من الاجابة ان الطعام طعام شبهة الى قوله فكل ذلك مما يمنع الاجابة والاستجابة ويوجب تحريمها وكراهتها والله اعلم *

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه درکلام فقها اکثر لفظ مکروه بلاقید تحریم و تنزیه یافته میشود مراد ازان مکروه تحریمی باشد یا تنزیهی * الجواب * مراد از مکروه بلاقید تحریم و تنزیه مکروه تحریمی باشد یعنی قریب حرام نه مراد ازان مکروه تنزیهی که قریب حلال است چراکه قاعده فقها است هرگاه لفظ برا طلاق وی گذاشته شود مراد ازان فرد کامل باشد کما في الاصول وفي رد المحتار واعلم ان المكروه اذا اطلق في كلامهم فالمراد منه التحريم الا ان ينص على كراهته التنزيهية فقد قال المصنف في المصفى لفظ الكراهة عند الاطلاق يراد بها التحريم قال ابو يوسف قلت لابي حنيفة اذا قلت في شيء اكرهه فما رأيك فيه قال التحريم وكذا في الاشباه وغيره والله اعلم *

* مافولهم رح *

درینکه اکثر مردمان دیهات از خواص وعوام در تقاریب ضیافات جهت صدر نشینی که شان متکبران است مخاصمت می نمایند هرگاه درخانهٔ میزبان حاضر آیند بعضی صف جنوبی می طلبند و بعضی صف شرقی و در غیر اینجاها هرگز نمی نشینند وگرنه بلااکل بازپس رو ند حکم آن چه و مهمان را در ضیافت چه چه لازم * الجواب * مهمان را باید که در هرجائیکه میزبان بنشاند بنشیند خلاف نشست

مضیف جایز نیست * لما فی العالمگیریة یستحب للضیف ان یجلس حیث یجلس وفی البستان یجب علی الضیف اربعة اشیاء احدها ان یجلس حیث یجلس والثانی ان یرضی بما قدم الیه الثالث ان لا یقوم الا باذن رب البیت الرابع ان یدعو له اذا خرج * یعنی نیز بر مهمان واجب است که هرچه میزبان پیش کند بدان راضی شود و بلا اجازت صاحب خانه بیرون نرود و او را دعا کرده برود و در امثال این مخاصمت کردن خلاف شرع است * لما فیه یستحب للرجل ان یداری مع الناس و یترک المنازعة والخصومة ما امکنه والله اعلم * لمولوی محمد اشرف وقد لخصنا

* ما تقولون ایها العلماء الراسخون رح *

اندرینکه بعضی می گویند که خوردن ماهی کبیر که زاید از یامن است حرام حکم آن چیست

* الجواب *

خوردن ماهی کلان حلال است چه حکم حلت و حرمت در شریعت بسبب عظم جثهٔ حیوان و صغر آن مختلف نمی گردد * لعموم قوله تعالی اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتِ الایة ولعموم قول الفقهاء کما فی الهدایة ولا بأس باکل الجریث والمارماهی وانواع السمک القول وفی مختصر الوقایة وحل انواع السمک القول * وبسبب اینکه دلیل شرعی بر تحریم ماهی بزرگ یافته نمی شود پس مادامیکه دلیل محرم وارد نشود بحرمت آن حکم دادن ممکن

نیست چه اصل در همه أشیا اباحت است نزد جمهور حنفیه وشافعیه * کما فی رد المحتار وغیره و هم از آثار و کتب معتبر خوردن آنحضرت ماهی کبیر ثابت شده چنانچه در مدارج النبوه است از جابر رض گفت ما غزوه کردیم جیش خبط را و امیر کرده شد بر ما ابو عبیده پس گرسنه شدیم گرسنگی سخت پس انداخت دریا ماهی مرده را که هرگز ندیده بودیم ماهی مانند آن و گفته میشود آنرا عنبر پس خوردیم ما ازان ماهی تا نیم ماه پس گرفت ابو عبیده استخوانی از استخوانهای وی پس گذشت سواری تحت او پس چون قدوم آوردیم ذکر کردیم قصه این ماهی را برای حضرت پس گفت ﷺ بخورید رزقی را که بیرون آورده است خدای تعالی آنرا بسوی شما و بخورانید ما را نیز اگر باقی مانده باشد چیزی ازان پس فرستادیم ما برای رسول خدا ﷺ چیزی ازان پس خورد آنحضرت آنرا و در روایتی آمده که بود آن ماهی مانند کوهی * الی قوله و در صحیح مسلم و مسند امام احمد روایت کرده شده است که امر فرمود ابو عبیده تا مردم در کاسه چشم او در آیند و بنشینند سیزده مرد در اجای بود والله اعلم لبعض العلماء و قد لخصنا *

---

* ما تقولون زادكم الله شرفا *

اندرینکه مشکر دو باره که از استخوانهای حیوان مرده وغیره

صاف کرده میشود لهذا بعضی آنرا ناپاک یا مشکوک می پندارند حکم آن چیست واستعمال استخوان مذکوره وانتفاع ازان شرعاً جائز است یا نه واستخوان خنزیر وآدمی حکم این استخوانها دارد یا چه وآهک که با برگ تنبول می خورند حلال است یا حرام بینوا توجروا * الجواب * استخوان مرده سوای خنزیر وآدمی بشرط بی بودن بغیر دسومت طاهر است واستعمال آنها بغرض انتفاع بجمیع انواع آن مثل بایع وشرا وتصفیهٔ شکر ونحوها شرعاً جائز است * لما فی الدر المختار شعر المیتة غیر الخنزیر علی المذهب وعظمها وعصبها علی المشهور وحافرها وقرنها الی قوله ودم السمک طاهر انتهی وفی البرجندی وشعر المیتة وعظمها وعصبها طاهر الی قوله واما عظم الخنزیر فنجس اتفاقاً لانه لا ضرورة فی استعماله کما فی الشعر وفی قاضیخان عظم المیتة الی قوله اذا یبس ولم یبق علیها دسومة لا یفسد الماء وفی الهدایة واما اذا کان الحیوان میتا فانما یجوز الانتفاع بعظمه اذا کان یابسا ولا یجوز الانتفاع به اذا کان رطبا * اما استعمال استخوان خنزیر بغرض انتفاع فقط بعد احراق جائز است چراکه نار مطلقا مزیل نجاست است یا جهت آنکه

بعد احراق با هیئت دیگر منقلب میگردد * فی رد المحتار
واشرق كالغسل لان النار تاكل ما فيه من النجاسة حتى
لا يبقى فيه شئ او تحيله فيصير الدم رماداً فيطهر
بالاستحالة ولهذا الواحرقت العذرة وصارت رماداً طهر
للاستحالة كالخمر اذا تخللت وكالخنزير اذا وقع في المملحة
وصار ملحا وعلى هذا قالوا اذا تنجس التنور يطهر بالنار
حتى لا ينجس الخبز وكذالك اذا تنجس ممسحة الخباز تطهر
بالنار زيلعى وفى الدر المختار لا يكون نجسا رماد قذر
الى قوله لانقلاب العين وبه يفتى وفي رد المحتار تحت قوله
لانقلاب العين لان الشرع رتب وصف النجاسة على تلك
الحقيقة وتنتفي الحقيقة بانتفاء بعض اجزاء مفهومها فكيف
بالكل فان الملح غيرّ العظم واللحم فاذا صار ملحا ترتب
حكم الملح ونظيره في الشرع النطفة نجسة وتصير علقة وهي
نجسة وتصير مضغة فتطهر والعصير طاهر فيصير خمرا فينجس
ويصير خلاًّ فيطهر فعرفنا ان الاستحالة تستتبع زوال الوصف
المرتب عليها * پس آهك كه سنگ يا صدف وغيرها را خوب
سوزانيده مى سازند پاك است وبا برگ تنبول خوردن حلال *
كما حققنا بان النار مطلقا مزيلة للنجاسة او لانقلاب العين
وانتفاع از اسنخوان آدمى بجهت شرافت وكرامت وى روا

نیست نه بسبب نجاست چه اگر اجزای آنرا بغرض انتفاع
استعمال کنند تحقیر وی لازم آید پس چیزیکه در ان استخوان
آنرا بکار برند نجس نخواهد شد مگر مستعمل آن گناهکار * في
الهداية شعر الانسان وعظمه طاهر وقال الشافعي نجس لانه
لا ينتفع به ولا يجوز بيعه ولنا ان عدم الانتفاع والبيع
لكرامته فلا يدل على نجاسته انتهي * وفي رد المحتار
والادمي مكرم شرعاً وان كان كافراً فايراد العقد عليه
وابتذاله به والحاقه بالجمادات اذلال له اي
وهو غير جائز وبعضه في حكمه وصرح في فتح القدير ببطلانه *
پس شکر دوباره که از آب استخوانهای سوخته صاف کرده
میشود بالاشک پاک وحلال است چه بعد تحقیق از صناع آن
معلوم شد که او شان عظام جانورهای مذبوحه را از قصابان خریده
و سوزانیده از آب صافی آن شکر صاف می نمایند واستعمال آن
استخوان باین غرض من قبیل انتفاع است وانتفاع بجمیع
انواع آن خواه استخوان مذبوحه باشد یا مرده بعضی بعد احراق
وبعضی بدون آن شرعاً جائز است * کما حققنا والله اعلم *

لبعض العلماء وقد لخصنا • ماحكم كم رح *

اندرینکه سوال در اصل حرام است یانه وبعضی از خوند کاران
فارغ الحال بقصد تکثیر مال سوال می کنند واگر متصدق

استطاعت خود او شان را چیزی عطا کند از ان انکار نموده
می گویند که این قدر قلیل سزاوار ما نیست باز پس بالکاف
واصرار زیاده می طلبند این امر ممنوع و حرام است یا نه وهر قدر
متصدق بخوشنودی بدهد از ابخوشی گرفتن بر او شان لازم
است یا نه وهر که این چنین حاملان غیر مستحق را چیزی عطا نماید گناهگار
می شود یا چه * الجواب * سوال اصل آن حرمت است
مباح نمی گردد مگر بضرورت اما اگر از ان گریزی بود هم حرام باشد
لما في احياء العلوم ان السوال حرام في الاصل وانما يباح
بضرورة او حاجة مهمة قريبة من الضرورة فانكان منها بدٌّ فهو
حرام * اما شخص مستغنی که نزدش مثال و امثال شئ مسئول
موجود است سوال وی قطعاً حرام است * لما فيه واما المستغني فهو
الذي يطلب شيئاً وعنده مثله وامثاله فسواله حرام قطعاً القول
ولما في اشعة اللمعات * آورده اند که نمی باید که سوال کند هر که نزد
او قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است واگر
قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که سترعورت کند حلال
است که سوال کند * لما فيها لا ينبغي للانسان ان يسال وعنده
قوت يومه كذا في الخانية فانلم يكن له قوت يوم ولا شي يستربه
عورته حل له ان يسال الناس لان الحال حال ضرورة كذا في
شرح الطحاوي * وقال عليٌّ القاري ومن ملك قوت يوم يحرم

علیه السوال * وفي العالمگیریة من كان له قوت یوم لا یحل
له السوال * وظاهر است كه هركه سوال برای ذی حال نیست
الحاف واصرار كه بنفسه حرام ومتضمن ایذای مسئول عنه است
چگونه جایز خواهد شد پس اصرار والحاف این قوم خوندكاران در
سوال بلا ریب حرام است * قال صلعم لا تلحفوا بالسوال
الحدیث * ونیز بقصد تكثیر مال سوال كردن ممنوع است * ولما في
شرح صحیح المسلم من سال بغیر ضرورة سوالا منهیا عنه وكثر منه
كما في الروایة الاخري من سال تكثرا الی قوله قال صلعم
من سال تكثرا فانما یسال جمرا فلیستقل او لیستكثر * پس
بر الحاف كنندگان وزیاده جویندگان واجب ولازم است كه هر قدر
متصدق باخوشی عطا نماید بخوشنودی بگیرد زیرا كه در تبرعات
جبر نیست * لما في الهدایة اذ لا جبر في التبرع وفیها ایضا المتبرع
لا یجبر علی ایفاء ما یتبرع به * واگر متصدق دانسته باشد
كه نزد این سائل خوراك یكروزه موجود است یا موجود خواهد شد
كه او صحیح وقادر علی الاكتساب است عطا كننده او گناهگار خواهد شد
لما في الدر المختار لا یحل ان یسال شیئا من القوت من له
قوت یوم بالفعل او بالقوة كالصحیح المكتسب ویاثم معطیه ان
علم بحاله لاعانته علی المحرم * اما بر عوام واجب ولازم است
كه رعایت قدر علمای دین واعزاز واكرام اوشان دربارهٔ اعطاء

خیرات و میرات کما حقه کرده باشند چنانکه در فتوای نفیسات حاما صفحه ۲۸ تصریح کرده ام والله اعلم * لعالم و قل اصلحنا *

* ما تحکمون رحمة الله علیکم *

دادن خیرات و صدقات نافله مسلم مر هنود و دیگر بی دینانرا و نیز گرفتن خیرات و مبرات هنود و غیرهم مر مسلم را اگر برای غیر خدا نباشد جائزاست یانه * * الجواب * خیرات و صدقات نافله فقرای بی دینانرا دادن جائزاست * لما في العالمگیریة یجوز صرف صدقة التطوع الیهم اي اهل الذمة بالاتفاق و اختلفوا فی صدقة الفطر والنذر والکفارات قال ابوحنیفة ومحمد رح یجوز الا ان فقراء المسلمین احب الینا کذا فی شرح الطحطاوی واما الحربی المستامن فلا یجوز دفع الزکوة والصدقة الواجبة الیه بالاجماع و یجوز صرف التطوع الیه کذا فی السراج الوهاج وفي جامع الرموز وجاز غیرها ای غیر الزکوة من الفطرة والکفارة والنذر والتطوع الیه ای الذمی * همین حکم است در گرفتن مسلمانان خیرات و مبرات هنود و غیرهم را اگر برای غیر خدا نباشد * کما یفهم من الهدایة الذمی اذا اوصی بما یکون قربة في حقنا و في حقهم هذا جائز سواء کان القوم باعیانهم او بغیر اعیانهم وهکذا من العالمگیریة ولو وقف الذمي علی ولده وجعل آخره للمساکین جاز و یجوز ان یعطي المساکین المسلمین واهل الذمة

وان خصي وقفه مساكين اهل الذمة * وهرگاه باوجود تخصيص فقراى ذمى مساكين مسلمين را دادن روا باشد پس باطوع ورغبت وى مسلمين را گرفتن آن بطريق اولى جائز خواهد شد * والله اعلم *

* ما قولهم رح *

اندرينكه گفتن يا نوشتن لفظ قباه وكعبه بنسبت بزرگان دين داران بقصد تعظيم جائز است يا حرام *

* الجواب *

گفتن يا نوشتن لفظ قباه وكعبه بطور مجاز بقصد تعظيم فاضلان واستادان وحاكمان ديندارانرا درست ومشروع است حرام ومكروه نيست چراكه امى دليلى بر تحريم ان يافته نمى شود پس بر اباحت اصليۀ خود باقى خواهد ماند * لما فى اصول البزدوي بعد ورود الشرع الاحوال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر دليل الحرمة وهكذا الي رد المحتار وغيره * چونكه درينجا اعتبار معنى حقيقى آن هردو لفظ كه از اسماى مكۀ معظمه است متعذر است معنى مجازى متعين خواهد شد يعنى مرجع ومآب يا معظم ومكرم كما فى اكثر كتب الاصول انه اذا تعذر المعني الحقيقي فالمجاز متعين اعنى اذا تعذر وامتنع ارادة المعنى الحقيقي لعارض ومانع يمنعها يصار الى ارادة المعني المجازي واعتبار مار يتعين العمل به ولوجود المانع اى لهذا الجمع بين الحقيقة والمجاز في الارادة غير جائز حيث قال في الاشباه واذا انفق

امثها ينافي الاصول على ان الحقيقة اذا كانت متعذرة فانه يصار الي المجاز * ازين ادلهٔ مذكوره خوب معلوم شد كه استعمال لفظ قبله وكعبه مجازًا مشروع ومباح است * فايده ما في الباب اگر آنرا از قبيل بدعت في العادة گفته شود ممكن است پس ترك آن از روي احتياط اولى خواهد بود مگر آن حرام وضلالت نيست * لما في الحديقة الندية شرح الطريقة المحمدية اما البدعة في العادة فليس فعلها ضلالة ولا وعيد البدعة شامل لها بل ترك فعلها اولى عند اهل الورع والاحتياط القول والله اعلم * لمولوي اكبر على وقد لخصنا

* چه ميفرمايند رح * اندرينكه بعد فراغ از نماز فرض وغيره انانكه در مسجد اند اگر كسى از انميان براى تعظيم مردى عالم متدين كه دران مسجد داخل شد بايستاد وسلام گفت پس سلام وقيامش در خانهٔ خدا براى مخلوقى شرعا جائز باشد يانه

* الجواب * سلام وقيام وى براى تعظيم عالم شرعا درست است بلكه مستحب * لما في الدر المختار * وفى الوهبانية يجوز بل يندب القيام تعظيما للقادم كما يجوز القيام ولو للقاري بين يدي العالم * وفي رد المحتار تحت هذا القول اي انكان ممن يستحق التعظيم * قال في القنية قيام الجالس في المسجد لمن دخل عليه تعظيما وقيام قاري القرآن

لمن يجيئ تعظيما لا يكره اذا كان ممن يستحق التعظيم * وفي مشكل الاثار القيام لغيره ليس بمكروه لعينه انما المكروه محبة القيام لمن يقام له فان قام لمن لا يقام له لا يكره قال ابن وهبان اقول وفي عصرنا ينبغي ان يستحب ذلك اي القيام لما يورث تركه من الحقد والبغضاء والعداوة لاسيما اذا كان في مكان اعتيد فيه القيام وفي القهستاني وذكر في الزاهدي لا يكره ان يقوم لاخر في المسجد تعظيما له * وهرگاه قيام براى تعظيم جهت مستحق آن مشروع شد سلام بطريق اولى مشروع خواهد شد بلكه مسنون زيراچه سلام تحيهٔ زائرين است لما في القنية السلام تحية الزائرين * ورسول خدا ﷺ جهت افشاى سلام ما را امر فرموده اند * قال ﷺ افشوا السلام الحديث كما في المدارج واين حديث اول نصيحت رسول خدا ﷺ بود در مدينهٔ منوره بعد هجرت * والله تعالى *

* چه ميفرمايند علماى دين رح * اندرينكه رسومات بدعيه شادى مثل نوشه را لباس سرخ و زرد پوشانيدن وبدون حاجت نوشه را سوار كرده بامردمان براتي باطراف ونواحى فقط براى تفاخر وريا ونامآورى گشت دادن وباروت سوختن وآتش بازى سر كردن واسباب ملاهى مثل دهل وطاسه ومزمار ونغمه نواختن وباماثلده

روشنی شمع و چراغ بسیار کردن و نوشه را با ضرورت غسل
دادن و زنان بیگانه بعد عقد رو بروی نوشه آمده هزل و تمسخر کردن
و رقص و غنا کردن زرد آب یا سرخ آب بر لباس مردمان پاشیدن
و گلابه در ابدان مردمان انداختن و امثال آنها که در تقاریب شادی
جهال مبتدعه یا ختنهٔ اطفال اوشان یا گوشوارهٔ دختر یا نمک چشی
و غیر ذلک بعمل می آید همه آن بدعت خبیثه و حرام است یا نه و کنندهٔ
این رسوم خبیثه خواه ناکح خود باشد یا ولی وی بزه کار و گناهگار است
یا نه و اگر کسی خود این افعال نمی کند اما بآن افعال راضی بوده
شریک مجالسش شده او نیز بزه کار و فاسق است یا نه * بینوا توجروا
* الجواب * لباس سرخ و زرد و معصفر و مزعفر جهت مرد
مکروه است * لما في الهدایة روي الحسن عن النبي صلعم انه
قال وایاکم والحمرة فانها من زینة الشیطان فان الشیطان
یحب الحمرة و لما في الدر المختار وکره لبس المعصفر و
المزعفر الاحمر والاصفر للرجال مفاده انه لا یکره للنساء *
و بلا فائده نوشه را غسل دادن و ضروری فهمیدن من قبیل اصرار علی
المباح است و آن مکروه بلا نکیر است * ولهو ولعب و جمیع رسوم
خبیثهٔ جهال که در سوال مذکور شد همه آن بدعت و حرام است
لما افاده مولانا شاه عبد العزیز قدس سره فی بعض تالیفاته فی
الرسومات المنهیة في النکاح ولا یجوز تضییع المال باحراق البارود

والكاغذ وركوب الخيل والطوف بالبلد من غير حاجة
قال الله تعالى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِيَاءَ
النَّاسِ * واظهار المعازف والملاهي واظهار لعب اللعابين وستر
حيطان البيت بالثياب الجميلة تزيينا ودخول النساء الاجنبيات
على الزوج بعد الفراغ من العقد وكلامهن معه ومس اذنه
واذنه ووضع النبات على جسد الزوجة وامر الزوج بان يرفعه
بلسانه ووقوف النساء حول الزوج والزوجة عند الخلوة
كله من البدعات المحرمة * واكثر اين بدعت مخترعه مذكوره
متضمن اسراف وتبذير است وآن در شرع حرام وممنوع
است * قال الله تعالى اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ الاية
وقال تع وَلَا تُسْرِفُوا الاية وقال ﷺ كلوا واشربوا وتصدقوا
والبسوا مالم يخالطه اسراف ولا مخيلة * ومرتكب اين
بدعات منهيه خواه خود ناكح باشد يا ولي وي گناهگار وبدكار است
چراكه فعل حرام معصيت وعقاب را لازم است كما لا يخفى وهركه
بآن افعال راضي بوده شريك آن مجلس گردد يا پيروي فاحش
كند او فاسق است واگر بآن ممانعت نگردد كافراست * لما في الدر
المختار ان الملاهي كلها حرام ويدخل عليهم بلا اذنهم
لانكار المنكر قال ابن مسعود رض صوت اللهو والغناء ينبت النفاق
في القلب كما ينبت الماء النبات قلت وفي البزازية استماع

صوت الملاهي كضرب قصب ونحوه حرام لقوله عم استماع الملاهي معصية والجلوس عليها فسق والتلذذ بها كفر ولما في القهستاني ويجب ان يجتهد ان لا يسمع لقوله عم استماع صوت الملاهي معصية والجلـــوس عليها فسق والتلذذ بها كفر وهذا اما لتغليظ الذنب كما في الاختيار او للاستحلال كما في النهاية والله تعالى اعلم * ماقولكم رح * اندرينكه استعمال چرم وچربی حیوان مرده وانتفاع ازانها خواه ماكول اللحم باشد يا غيرآن بلاعذر شرعی روا باشد یانه* بينوا توجروا * الجواب * استعمال وانتفاع از چرم وچربی مرده بهر نحیکه باشد جائزنیست اگرچه ماكول اللحم باشد زيراكه آن هم بسبب مردن در حکم غير ماكول اللحم میشود * لما في شرح الوقاية واذا لم يكن حيا فان لم يكن ذكى كان لحمه نجسا سواء كان ماكول اللحم او غيره وانتفاع از اجزای مرده سوای اشیای ده گانه روا نیست وچرم وچربی ازانها معدود نه * كما في ابراهيم شاهي ولا ينجس من الميتة عشرة الشعر والصوف والوبر والريش والعظم والحافر والقرن والظلف والمنقار والظفر لا حيوة فيها * ودر حموی هشت نوشته است باعتبار تداخل یا اختلاف * فقال وثمانية من الميتة يجوز الانتفاع بها القرن والظلف والعصب والصوف والوبر والريش والعظم والشعر سواء كان ماكول اللحم او غيره

وظاهر آنست که این حکم مخصوص باشیای مذکوره است و در غیر آنها حکم جواز انتفاع نخواهد شد زیرا که ماعدای آنها مسکوت عنه است و مسکوت در وقت حاجت بیان است * لمافی التوضیح لان السکوت عند الحاجة الی البیان بیان * وهم ثابت است که مفهوم مخالف در روایات ماخوذ است نه در دلیل * لمافي شرح الوقایه ولا خلاف في ان التخصیص بالذکر فی الروایات یدل علی نفی الحکم عما عداه * پس بطریق مفهوم مخالف معلوم شد که حکم جواز انتفاع در غیر اشیای دهگانه نخواهد شد پس چرم مرداری و چربی آنرا استعمال کردن و خرید و فروخت آن شرعاً حرام است یا مکروه تحریمی لما حققنا والله اعلم * لبعـــض العلماء *

* ماقولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه تعظیم مصحف شریف واجب است یانه و نهادن پای بر مصحف شریف ومس آن بپای بی تعظیمی است یانه و بر تقدیر اول کتابت و تقلیب اوراق قرآن شریف از پا مرمقطوع الیدین را بلا ضرورت معتبرهٔ شرعیه حرام و ناجایز خواهد شد یانه *

اجیبوا تثابوا * الجواب * تعظیم قرآن شریف بلکه کتب فقه هم واجب است لمافي العالمگیریة تعظیم القرآن والفقه واجب و نهادن پای بر مصحف شریف بی تعظیمی است چنانکه از اقاویل فتاوی قنیه واشباه وحموی وهدایه وغیرها ظاهر میشود * في القنیة

لو وضع رجله على المصحف حالفاً يتوب وفي غير الحالف استخفافاً يكفر انتهى وفي الاشباه يكفر بوضع رجله على المصحف مستخفا به والا فلا قال الحموي قد وقع الاستفتاء عن رجل مقطوع اليدين يكتب القرآن باصابع رجله هل يحرم عليه و يكفر ومقتضى هذا الفرع انه لا يكفر حيث لم يكن مستخفا فی الهداية رجل وضع رجله على المصحف ان كان على وجه الاستخفاف يكفر والا فلا * پس ازین اقاویل مدرک گردید که مجرد نهادن پابر مصحف بی تعظیمی و بی ادبی است پس هرگاه که تعظیم مصحف واجب بود بی تعظیمی مصحف حرام خواهد شد زیرا که دران ترک واجب است و ترک واجب حرام و گذاشتن پا بر مصحف وسپس بان فردی است از افراد آن پس کتابت مصحف از پاو تقلیب اوراق از پا جهت مقطوع الیدین حرام خواهد شد و نیز قول صاحب فتاوی قنیه موید آن است * حیث قال لو وضع رجله على المصحف حالفا يتوب القول * پس معلوم شد که نهادن پا بر مصحف معصیت است ورنه توبه لازم نمی شد و معصیت متصور نیست مگر در فعل حرام پس ظاهر شد که نهادن پا بر مصحف حرام است وایضاً اینکه تعظیم مصحف مامور به است از جانب شارع و بی تعظیمی مصحف منهی عنه و اگرچه فرض کرده شود که کتابت و تقلیب اوراق از پا جهت مقطوع الیدین نیز مامور به است

و ترک منهی مقدم بر فعل مامور باشد * لما هو المعلوم من کتب اصول الفقه ولما فی رد المختار فی مبحث استقبال القبلة وترك المنهی مقدم علی فعل المامور والله اعلم *

* ما قولکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

اندرینکه گناه صغیره و کبیره چیست و گناه کبیره چند است و مرتکب کبیره کافر است یانه و مغفرت ازان ممکن است یانه * الجواب * هر معصیتی که آدمی بران اصرار می کند ان گناه کبیره است وعلی الخصوص هر معصیتی که بران از جانب خدا و رسول وعید وارد است و صغیره معصیتی است که بنده دران از خدا استغفار نماید و هرچه دران وعید وارد نیست * لما فی شرح العقائد للنسفی قیل کل ما توعد علیه الشارع بخصوصه وقیل کل معصیة اصر علیها العبد فهو کبیرة وکل ما استغفر منها فهی صغیرة القول * و گناه کبیره نه چیز است شرک با خدا کردن کسیرا ناحق کشتن زن عفیفه را تهمت زنا دادن زنا کردن گریختن از صف جهاد جادو کردن مال یتیم خوردن نا فرمانی والدین مسلمین کردن و در حرم ستم کردن و بروایتی سود خوردن و نیز دزدی و شراب خواری و بروایتی هرچه فساد آن مثل فساد این اشیای مذکوره باشد یا زیاده تر ازان آن نیز کبیره است * ولما فیه قد اختلفت الروایات فیها روی ابن عمر رض انها تسعة الشرك بالله وقتل النفس بغیر حق و

وقذف المحصنة والزنا والفرار من الزحف والسحر واكل مال اليتيم وعقوق الوالدين المسلمين والالحاد في الحرم وزاد ابوهريرة اكل الربوا وزاد علي رض السرقة وشرب الخمر انتهى وفي تيسير الاصول عن عبيدة بن عمير عن ابيه ان رسول الله صلعم قال وقد ساله رجل عن الكبائر فقال هن تسع الشرك والسحر وقتل النفس واكل الربوا واكل مال اليتيم والتولي يوم الزحف وقذف محصنات وعقوق الوالدين واستحلال البيت الحرام قبلتكم احياء واموانا اخرجه ابوداؤد والنسائي والفرار من الزحف هو الفرار من مصاف الجهاد ومقاتلة الكفار والمحصنات جمع محصنة ومن العفائف ذوات الازواج وقذ فهن رميهن بالزنا انتهى * ومرتكب كبيره كافر نمى شود واز ايمان خارج نمى گردد وما وراى شرك كردن بذات وصفات خداى ديگر را مغفرت ممكن است اگر خدا خواهد * لما في العقائد والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان ولا تدخله في الكفر والله تعالى لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء من الصغائر والكبائر والله تعالى اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

درينكه شخصى از قوم هنود يا مجوس يا كتابى چيزى از خوردنى يا نوشيدنى يا لباس يا عطريات وغيره نزد مسلمى بطور تحفه ارسال

دارد گرفتن آن مرسلم را شرعا جائز است یا نه وخوردن واستعمال کردن آنها حلال است یا نه وشیرینی وحلوا که هنود تیار می نمایند مرسلم را خوردن آن درست باشد یا حرام ومکروه * الجواب * مرسلم را جائز ودرست است که هدیهٔ اوشان را قبول نماید * لما في العالمکیریة فقد روی محمد رح في السیر الکبیر اخبارا متعارضة في بعضها ان رسول الله صلعم قبل هدایا المشرك وفي بعضها انه لم یقبل فلا بد من التوفیق واختلف عبارة المشایخ رح في وجه التوفیق فعبارة الفقیه ابو جعفر الهندواني ان ما روی انه لم یقبلها محمول علی انه انما یقبلها من شخص غلب علی ظن رسول الله صلعم انما یقاتلهم لاعزاز الدین لاعلاء کلمة الله العلیا لا لطلب المال وقبول الهدیة من هذا الشخص جائز فی زماننا ایضا القول * وخوردن واستعمال کردن اشیای مذکوره بهر طوریکه باشد بحق مسلم حلال است * لما فیها ولا باس بطعام الیهود والنصاری واکله من الذبائح وغیرها اتفاقا ولا باس بطعام المجوسی الا الذبیحة وفیها ایضا ولا باس بضیافته وان لم یکن بینهما معرفة کذا فی الملتقط انتهی لان المهدی الیه یکون مالکا للهدیة المرسولة بالقبض والقبول والمالك یتصرف فی ملکه بای نوع شاء وخوردن شیرینی وحلوا تیار کردهٔ هنود

حلال است * اما مر من عبارة الهندية ولا باس بطعام المجوسي الا الذبيحة وهذا مما لا يخفى على الفقيه والله اعلم

* چه میفرمایند فضلای دین وعلمای کاملین رح *

اندرینکه شخصی از قوم هنود یا مجوس یا نصاری که کبیر السن است بدین اسلام مشرف شد وبعضی از مسلمانان اورا بختنه کردانیدن امر کرد اما نومسلم مذکور عذرها پیش کرد وگفت که معاف دارید پس ختنه دادنش از ضروریات دین است یا نه * بینوا توجروا * الجواب * ملاحظه کرده خواهد شد که او طاقت ختنه دارد یا نه اگر اهل بصر گوید که طاقت آن دارد پس اگر ممکن باشد که خود آنکس ختنه خود دهد بهتر وگرنه نماید تا وقتیکه طاقت نکاح یا خرید کنیزک ختانه نه دارد * لما في العالمگيرية الشيخ الضعيف اذا اسلم ولا يطيق الختان ان قال اهل البصر لا يطيق يترك لان ترك الواجب بالعذر جائز فترك السنة اولى كذا في الخلاصه وقيل في ختان الكبير اذا امكن ان يختتن نفسه فعل والا لم يفعل الا ان يمكنه ان يتزوج او يشتري ختانة فتختنه وذكر الكرخي في الجامع الصغير ويختنه الحمامي كذا في فتاوي العتابيه * وفي الفتاوي السراجيه وكذا شيخ من المجوس او الهند لو اسلم وقال اهل البصر انه لا يطيق الختان يترك * وفي الدر المختار كشيخ اسلم وقال اهل

النظر لا يطيق الختان ترك رايضا في موضع آخر منه ولا ضرورة لان الختان عند نا سنة وفي جامع الرموز والاختتان ليس بضرورة * ولذا قيل يختن الكبير نفسه ان امكن والا لم يفعل الا اذا امكنه النكاح او شراء جارية وهكذا في العمادي الحمادية بعينها * وازين روايات معلوم شد كه نو مسلم خواه هنود باشد يا نصاري يا مجوس بشرطيكه سن رسيده باشد ختنه اش چندان ضروري نيست كه در ان بسيار كاهش كرده آيد بالاختنه نزمرة مسلمين داخل خواهد ماند * والله اعلم بالعالم وقل اصلحنا *

* ماقولكم ايها العلماء الثقات رح *

اندرينكه سمي بكر مي گويد كه برهر عاقل عالم واجب است كه احكام را از قرآن وحديث بمقتضاي دانش خود بترجيح وتوفيق وتطبيق بگيرد وتابعداري كسي ازان نه نمايد بدليل قول امام ابوحنيفه رح لا تقلدوني ولا مالكا ولا غيره وخذوا الاحكام من حيث اخذوا من الكتاب والسنة * وامام احمد بن حنبل رح نيز چنين فرموده اند وبدليل آنكه خداوند تعالي مارا ارشاد نكرده است كه تقليد ابو حنيفه ومالك وغيرهما نمائيم بلكه خداي تعالي فرموده است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللهِ وقال تع اِتَّخَذُوْا

اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ * يعني بعض شما بعض را مالک ومختار خود نسازد چنانکه نصاری رهبان خود ها را ساخته اند پس ابو حنیفه ومالک وغیرهما را بچه دلیل امام خود سازم چرا که ازان بوی اشراک می آید •

• فاجاب زید الفقیه *

مراد ازین آیات آنکه تابعداری مقتدایان خود ها که در تابعداری اوشان از جانب خدا غیر ماذون هستید نکنید بدلیل * قوله تعالی فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وبدلیل قوله تعالی اَلسَّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ الاية * درین آیات خدای تعالی به پیروی اهل اجتهاد اذن داده است وتابعداران سابقین اولین را ستوده است واما خطاب امثال مذکورین فقط برای علمای مجتهدین است بدلیل آنکه اوشان برای غیر مجتهدین کتب تدوین فرموده اند وبدلیل آنکه * قال الامام النووي فی شرح صحيح المسلم تحت حديث عمرو بن العاص انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا حكم الحاكم فاجتهد ثم اصاب فله اجران واذا حكم فاجتهد ثم اخطأ فله اجر رواه مسلم قال العلماء اجمع المسلمون على ان هذا الحديث في حكم عالم اهل للحكم فان اصاب فله اجران اجر باجتهاده

واحد باصابته وان اخطا فله اجر باجتهاده وفي الحديث بعينه ولم تقل بره اذا اراد الحاكم فاجتهد فاما من ليس باهل للحكم فلا يحل له الحكم فان حكم فلا اجر له بل هو آثم ولا ينفذ حكمه سواء كان وافق الحق ام لا وهي مردودة كلها ولا يعذر في شي من ذالك * پس ازين اجماع معلوم شد كه هركه اهل حكم واجتهاد نيست او را نمي رسد كه احكام را از قرآن وحديث بر دلائل خود بترجيح وتطبيق بگيرد * وفي الطحطاوي والرسالة الزينية قال في فتح القدير قد استقر راي الاصوليين على ان المفتي هو المجتهد فاما غير المجتهد ممن يحفظ اقوال المجتهدين فليس بمفت والواجب عليه اذا سئل ان يذكر قول المجتهد كالامام على وجه الحكاية انتهي * وكذا قال البزدوي في اصوله * پس ازين اجماع متيقن گرديد كه غير مجتهد را حال نيست كه احكام را از كتاب وسنت بگيرد پس برو لازم است كه تقليد مجتهدي كند بدليل حديث معاذ بن جبل رض هرگاه رسول خدا ﷺ او را بقضاي يمن فرستاد فرمود كيف تقضي اذا عرض لك قضاء قال اقضي بكتاب الله قال فان لم تجد فبسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة رسول الله قال اجتهد رائي ولا آلو فضرب رسول الله ﷺ على صدره وقال الحمد لله الذي وفق

رسول رسول الله بما يرضى به رسول الله رواه ابو داؤد والترمذی والدارمی * پس این حدیث نص است بر اینکه بر اهل یمن اتباع معاذ رض واجب گشته بود نه اخذ احکام از کتاب و سنت چرا که رسول خدا صلعم او را بر اهل یمن قاضی و مفتی گردانیده بودند و حکم نفرموده بودند او را که قرآن و حدیث بر اهل یمن بخواند پس اهل یمن احکام خودها از قرآن و حدیث بگیرند پس معلوم شد که بر غیر مجتهد واجب است تقلید مجتهدی و همین است طریق رضای رسول الله و غیر مجتهد احکام را از کتاب و سنت گرفتن مخالف این حدیث است *

* سوال دوم *

باز بکرعلی در جد التنزل می گوید هر کسی را جائز است که عمل نماید بر قول یکی از مجتهدین فاضل باشد یا مفضول از صدر اول تا آخر مجتهد است بدلیل * قوله تع فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ * این آیت عام مطلق است بهر واحد از اهل ذکر پس مقید کردن با ابی حنیفه یا شافعی و غیرهما خلاف آن نص لازم آید *

* فاجاب زیل الفقیه *

آیت مذکوره بالاجماع بر عموم خود باقی نیست زیرا چه تابعداری اهل هوا از مجتهدین بالاجماع باطل است پس این آیت

محتمل معنی مرادی خواهد شد با دلهٔ قویهٔ شرعیه چرا که امام حنبلی
و سیاها باوی تقلید مفضول را منع می کنند * لما فی العالمکیریة
واذا كان المبتلی جاهلا فانه یاخذ بفتوی افضل
الرجال عند عامة الفقهاء * باز دلیل بر همه آن قول
طحطاوی است * قال بعض المفسرین فعلیکم یا معشر المؤمنین
اتباع الفرقة الناجیة المسماة بالسنة والجماعة فان نصرة الله
تعالی وحفظه وتوفیقه وموافقته فیه وخذلانه وسخطه ومقته فی
مخالفتهم وهذه الطائفة الناجیة قد اجتمعت الیوم فی المذاهب
الاربعة هم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون ومن
كان خارجاً من هذه المذاهب الاربعة فی ذلك الزمان فهو
من اهل البدعة والنار * پس از قول طحطاوی معلوم شد که
اجتماع اهل سنت وجماعت منحصر است در مذاهب اربعهٔ
و هرکه ازین چهار مذاهب خارج است او از اهل بدعت و اهل
دوزخ است * وقال القاضی ثناء الله فی التفسیر المظهری قوله تع
وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فان اهل السنة والجماعة
قد افترقت بعد القرون الثلثة والاربعة علی اربعة مذاهب ولم یبق
فی فروع المسائل سوی هذه المذاهب الاربعة فقد انعقد
الاجماع المرکب علی بطلان قول یخالف کلهم وقد قال الله تع
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ○

وقال ﷺ لا تجتمع امتي علي ضلالة انتهى و في التفسير الاحمدي تحت آية ففهمناها سليمان ؑ وقد وقع الاجماع بان الاتباع انما يجوز للائمة الاربعة انتهي وفي فتاوي قنية من قال لا اقول بفتوي الاربعة ولا اعمل بفتواهم فهو رد على رسول الله ﷺ واجماع الامة انتهي و في الاشباه ان من خالف الائمة الاربعة فهو مخالف للاجماع وانكان فيه خلاف غيرهم انتهي وقال فخر الدين الرازي في المحصول في الاصول ان الامة اذا اختلفت على اقوال في مسئلة كان اجماعهم على ان ما عداها باطل الى قوله المراد من الامة الائمة الاربعة و عقل نیز همچنین حکم می کند چرا که ائمهٔ اربعه بغایت اهتمام و تمام کوشش در تحقیق دین قائم بودند باوجود کثرت مجتهدین با اوشان در مذاهب اوشان عقل انکار می کند که چیزی مخفی بوده باشد بر اوشان وآن ظاهر شده است بر آنانکه بعد اوشان اند حالانکه رسول خدا ﷺ فرموده اند * خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث * پس ائمهٔ اربعه مصادق این این حدیث اند نه من بعد هم ازین پس حاصل کلام آنکه نقول ثابت شد که بر هر واحد از اهل سنت و جماعت بالکه اهل اسلام واجب است که بیرون نرود از مذاهب چهارگانه که قدم ازین راهها بیرون انگندن راه جهنم پیمودن است *

* سوال سوم *

بستر بکر هی مستعمل التنزل می گوید که بر کرامی مقلد واجب نیست تعیین کردن مذهبی بلکه جائز است که اخذ کند آنچه نفس وی میخواهد از حلال و حرام و بگیرد در میان مذاهب اربعه بایندطور که نماز فجر روزی بمذهب شافعی بخواند و روزی بر مذهب مالک و روزی هرگاه خواهش کند سوسمار بخورد بر مذهب شافعی و همچنین روزی باخر بخورد بمذهب مالک چراکه تعیین مذهب ثابت نیست بنصوص شرعیه بلکه آن شرک است در رسالت *

* فاجاب زید الفقیه * این اعتقاد باطل است * بقوله تع إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا * پس تقلید بالتعین واجب شد نه واجب اصولی که تارکش مرتکب الحرام باشد بلکه واجب حنفی است که تارکش مرتکب مکروه تحریمی گردد و نیز اگر تقلید بلا تعیین کرده رخص مذاهب را تتبع کرده باشد عملش باطل خواهد شد چراکه آن بالاجماع ممنوع است * قال ابن عبد البر المالکی فی الاصول ولا یخفی علی احد ان الناس یمارعون الی ما یوافقون نفوسهم فیما فی ذلک الزمان بسبب قلة الدین

وكثرة التواني وعدم الاعتنـــاء في امر الدين فيقعون في الممنـوع بالاجماع فكيف كان بري الذمة عن عهدة التكليف بالتقليد بالتعيين الذي هو مقتضى الآيات والاجماع وثانيه رجوع كردن از تقليد بالتعيين بعد العمل بالاتفاق ممنوع است كما صرح اكثر الاصوليين * وبالاجماع تتبع رخص مذاهب ممنوع است وآن تفتيش حلالهاي مذاهب است وجائزهاي آن چنانكه در در مختار است كه حكم ملفق بالاجماع باطل است (وتلفيق گرفتن چيزي از مذهب حنفي وچيزي از مذهب شافعي وهكذا) ومجتهدين اجماع كرده اند بر ينكه لازم است بر هر واحد در گفتن واعتقاد كردن در مسائل مختلف فيها از شروع اجتهادات اوشان باينطور كه اين حلال وجائز است وآن حرام وغير جائز واگر تلفيق جائز بودي حرمت در اشيا باقي نبودي واستقرار حلت وحرمت از دار دنيا نابود گشتي واجماع امت بر امر لغو گرديدي واين باطل است صراحةً لقوله تع ويتبع غير سبيل المؤمنين الآية * پس اگر قول كسي در جواز تلفيق ديده شود پس بايد دانست كه او غير معتد به است يا قولش را بر نفوذ حكم حمل بايد نمود نه بر حلال بودن آن فعل يا آنكه قبل علم گفته باشد چرا كه علم تدريجي است يا بر ناداني وي حمل بايد نمود واين هم جائز است يا حمل بر ضرورت نموده شود الضرورات تبيح المحذورات

فی الجمله همه اینها جهت آنکه در مقابله اجماع نه افتد * قال علی القاري الحنفي فی الرسالة المؤلفة في جواب السؤال والجواب قلنا لا يجوز للقاضي ما قلتموه بل يجب عليه حتما ان يعين مذهبا من هذه المذاهب اما مذهب الشافعي في جميع الوقائع والفروع واما مذهب مالك واما مذهب ابي حنيفة وليس له ان يتخذ من مذهب الشافعي في بعض ما يهواه ومن مذهب ابي حنيفة في الباقي ما يرضاه لانا لوجوزنا ذلك لادّى الى الخبط والخروج عن الضبط وحاصله انه يرجع الى نفي التكاليف الشرعية فان مذهب الشافعي اذا اقتضى تحريم شيء ومذهب ابي حنيفة اباحة ذلك الشيء بعينه او على عكس ذلك فهو ان شاء مال الى الحل وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق الحلة والحرمة وفي ذلك اعدام التكليف وابطال فائدته واقلاع عائدته واستيصال قاعدته وذلك باطل انتهى * الحاصل مسئله يافته نميشود مگر در ان اختلاف آئمه اربعه است مگر اندکی بغایت اندک پس اگر این تلفيق جائز بودی کدامی مسئله از مسائل بر حکمی قرار نگرفتی نه بر حلت نه بر حرمت پس تکاليف شرع از دار دنيا يکقلم مرتفع شدی پس بالکليه فائده بعثت واحکام نبوت فاسد گرديدی واين محض باطل است پس واجب شد پيروی مذهب معين بوجوب جنفی ودر در مختار

و تحریر الاصول و مختصر الاصول و شرح آن و غیرها ممنوعیت و بطلان رجوع عن التقلید بعد العمل مصرح است * فی الرسالة الزینیة نقل العلامة قاسم فی تصحیحه عن جمیع الاصولیین انه لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق * باز زید تقید علی سبیل التنزل می گوید اگر تقلید بلا تعیین بروایتی جائز هم باشد تاهم مرجوح است بر نسبت تقلید بالتعیین که آن راجح و افضل است پس آن واجب الاتباع است * قال تع لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ * و عمل بقول مرجوح بالاجماع باطل است لما فی الدر المختار ان العمل بالقول المرجوح جهل وخرق للاجماع قال الحموی وان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم یستوجب التعزیر فبلا اجتهاد و برهان اولی انتهی فی التفسیر الاحمدی تحت قوله تعالی فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ اذا التزم مذهباً یجب علیه ان یدوم علی مذهب التزمه ولا ینتقل الی مذهب آخر پس از ما تقدم ثابت شد که مجوز تقلید بلا تعیین ضال و مضل است و فرقهٔ مختطبه که قائل تقلید نیستند و خود را محمدیه می گویانند از اهل نار است و همین است فرقه وهابیه العیاذ بالله والله اعلم * فیا ایها العلماء العظام نسئلکم ابکر علی الصواب ام زید * فاجاب العلماء کلهم بان زید علی الصواب والحق و بکر علی الخطاء والبطلان *

(اعلم ان علماء الهند المتازين كانوا استخرجوا هذه الفتوى بالعربية العويصة بالتقارير المعقولية ثم نحول العلماء هذا وبفجالة صحوها وزينوها بخواتمهم فترجمتها الى الفارسيه وبذلت جهدي في تسهيلها وتلخيصها فاغتنموها لانها درة فريدة لا مثل لها فغوّصت في بحرها وجئت بها الى ساحلكم فادعوا لي بالخير) وهر كسى از علماى اعلام مرقوم الذيل با تقريظ طويله اجوبهٔ زيد نقيه را ترجيح داده مهر خودها دران ثبت كرده اند *

سيد محبوب على	قطب الدين محمد	محمد صدر الدين	محمد كريم الله
محمد ضياء الدين	محمد هاشم	حسين شاه	محمد لطف الله
ركن الدين محمد تراب على	محمد وجيه		

* الى غير ذلك من اسماء العلماء وخواتيمهم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى * اندرينكه كسى اگر تمام الفاظ قرآن مجيد از استاد بيا موخته نه اجازت حاصل كرده ليكن چند پاره خوانده اينقدر ملكه حاصل كرده كه تمام قرآن را درست ميخواند پس او را ميرسد كه تلاوت تمام قرآن وتعليم ديگران كند يا چه * الجواب * هرگاه آنكس كلام مجيد را صحيح خواند

و غلطی در تلاوت نکند او را میرسد که تلاوت و تعلیم آن کند
اگرچه از استاد کامل نیاموخته و اجازت حاصل نکرده زیرا که
هرگاه در شریعت منع ازان امر دیده نشد و اصول اربعه که
کتاب و سنت و اجماع و قیاس است بان ناطق نشد در جواز
آن شکی نیست زیرکه اصل در اشیاء و افعال موافق مذهب
مختار اباحت و جواز است چنانچه در حموی مذکور است *
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا انتهى
وفی الحمادیة الاصل في الاشياء الاباحة * پس باعتبار اباحت
اصلیه تلاوت و تعلیم قرآن بلا اجازت از شیخ جائز خواهد شد
دلیل دیگر آنکه مقصود از تعلم و اجازت از استاد آنست
که الفاظ قرآن مجید را بادرستگی خواند و غلطی در اعراب و ادا نکند
چون مقصود بدون آن حاصل شد حاجت تعلم باقی نماند و اجازت
چه در کار کما لا یخفی * دلیل سوم قول جلال الدین سیوطی است
في الاتقان * فائده * ادّعى ابن جبير الاجماع على
انه ليس لاحد ان ينقل حديثا عن النبي ﷺ ما لم يكن له
به رواية ولو بالاجازة فهل يكون حكم القرآن كذلك
فليس لاحد ان ينقل آية او يقرأها ما لم يقرأها على شيخ لم
ار في ذلك نقلا ولذلك وجها من حيث ان الاحتياط في اداء
الفاظ القرآن اشد منه في الفاظ الحديث انما هو حرف انّ

ينقل في الحديث ما ليس منه او يتقول على النبي ﷺ ما لم يقله والقرآن محفوظ متلقى متداول فيه وهذا هو الظاهر

* فائدة ثانية * الاجازة من الشيخ غير شرط في جواز التصدي للاقراء والافادة فمن علم من نفسه الاهلية جاز له ذلك وان لم يجزه احد على ذلك السلف الاول والصدر الصالح وكذلك في كل علم وفي الاقراء والافتاء فلانه لما يتوهمه الاغبياء من اعتقاد كونها شرطا وانما اصطلح الناس على الاجازة لان اهلية الشخص لا يعلمها غالبا من يريد الاخذ عن المبتدئين ونحوهم لقصور مقامهم على ذلك والبحث عن الاهلية قبل الاخذ شرط فجعلت الاجازة كالشهادة من الشيخ للمجاز بالاهلية

واگر گفته شود این جواز خلاف تصریح شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح است که در شرح بعض رسائل تجوید آورده

ومما رأيت في كلام بعض مشائخ اليمن من الوجوه التي ذكرت في اصل وقوع الرسم على خلاف الناس ثلثة وجوه الى قوله الثاني لما كان القرآن سمعياً لا يسوغ لاحد ان يقرأه من غير استماع كما لا يجوز له ان يضمره بفرائه من غير نقل كثيرة على وجه لا يمكن القرأة به للآخر الا بعد الاستماع والتعلم خطا فالقرأة بدون الاستماع خطاء

وان اصاب كالتفسير بالراي فقد جاء في الخبر الصحيح
والبحر الفسيح من قال في القرآن برائه فاصاب فاخطا *
این کلام صریح است بر عدم جواز قرأت بدون استماع و تعلم
گویم شیخ دهلوی رح در شرح خود رای بعض مشائخ یمن
نقل کرده چنانکه عادت اکثر شرّاح است که اقوال علما را
می آرند بعضی ازان ضعیف باشد و بعضی ازان قوی و این رای
شیخ یمنی ضعیف قابل اعتقاد نیست بسبب ادلهٔ مذکوره
ومخالفت عقل و قول سیوطی و ضعف رای یمنی ظاهر است
چه از سمعی بودن قرآن لازم نمی آید که قرأت بدون شنیدن
روا نباشد بلکه مراد آنست که صحابه رض ازان حضرت شنیدند
و عقلی نیست که حسب مراتب عقول زیادت ونقصان تغییر
و تبدیل در الفاظ آن جائز بودی بلکه قرآن مجید چنانکه مسموع
و منقول است مکتوب نیز است که اگر در حفظ خطا یافته شود یا نشنیده
باشد مکتوب دیده بخواند کما قالوا ان الكتاب للغائب
كالخطاب للحاضر ومدار قیاس وی ظاهر حدیث من قال في
القرآن برائه فاصاب فاخطا است ومحدثین رح در صحت این
حدیث کلام کرده اند و سهیل بن ابی حزم را که راوی است
طعن وجرح کرده اند گفت ابو موسی ترمذی در ذیل این حدیث *
هذا حديث غريب وقد تكلم بعض اهل الحديث في سهيل بن ابي حزم

وابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب او را ضعیف گفته وقال البخاري لا یتابع بحدیثه یتکلمون فیه وقال في موضع آخر لیس بالقوي عندهم وقال ابوحاتم لیس بالقوی یکتب حدیثه ولا یحتج به وقال اسحق بن منصور عن یحیی بن معین صالح واگرچه یحیی بن معین او را صالح گفته اما احمد بن حنبل و بخاری و ابوحاتم او را جرح کرده اند قاعده اصول فقه آنست که هرگاه جرح و تعدیل متعارض باشد جرح راجح باشد بر تعدیل * فی فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت اذا تعارض الجرح والتعدیل فالتقدیم للجرح مطلقاً سواء کان الجارحون اکثر او المعدلون پس معلوم شد ضعف رای شیخ یمنی پس بیشک جائز و رواست خواندن و تعلیم کردن قرآن بشرطیکه نادرستگی خواندن تواند اگرچه نیاموخته باشد از استاد و حاصل نکرده باشد اجازت وی * والله تعالی اعلم * لبعض اهل المدرسة وقد لخصنا

* چه میفرمایند رح * اندرینکه دو مرد یا دو زن باهم دریک فرش خفتن روا باشد یانه وهرگاه پسر و دختر بعمر ده سالگی برسند جدا کردن ایشان از بستر مادر و پدر و برادر و خواهر و از اجنبی و اجنبیه از باهم خفتن دریک چادر یا یک فرش واجب است یانه * الجواب * دو مرد یا دو زن در یک

چهار تا یا در یک فرش خفتن جائز نیست اگرچه هریکی بطرفی از بستر بخسپد * لما في الدر المختار لا یجوز للرجل مضاجعة الرجل وان کان کل واحد منهما فی جانب من الفراش قال ﷺ لا یفضی الرجل الی الرجل في ثوب واحد ولا تفضی المراة الی المراة في الثوب الواحد * وهرگاه پسر باشد یا دختر بعمر ده سالگی برسد واجب است جدا کردن او شان از باهم خفتن پس جدا کرده خواهد شد از مادر و پدر و خواهر و برادر و از زن بیگانه و مرد بیگانه چرا که هرگاه صبی و صبیه بعمر مذکور برسند اکثر صاحب شهوت می شوند وآن باعث فتنه گردد پس نخواهند خفت با مادر خود نه با خواهر نه با زن دیگر مگر با زوجهٔ خود نه با پدر نه مرد دیگر چرا که صبی و صبیه بعمر ده سالگی جماع را می فهمند و اهل دیانت نیستند که خود را از ان حرکات باز دارند پس اکثر اوقات بر خواهر و مادر خود بیفتند چرا که خواب وقت راحت است دران وقت شهوت برانگیخته می گردد و نیز در خواب در غالب اوقات عورت هردو منکشف می گردد پس او شان را با مر شنیع یا زنا مرتکب میگرداند خصوصاً اطفال این زمان فسق و فجور را زیاده تر از جوانان می فهمند خصوصاً هرگاه خوبصورت و صبیح الوجه باشند باک خسپیدن ندهند چه اگرچه بمجرد خوابیدن

چیزی از فعل بد بوقوع نمی آید مگر قلب زن و مرد بسبب مضاجعت
متعشق میگردد و بس رفته رفته وقوع فتنه متحقق گردد * لما فی
الدر المختار واذا بلغ الصبي او الصبية عشر سنين يجب
التفريق بينهما بين اخيه واخته وامه وابيه في المضجع لقوله ﷺ
وفرقوا بينهم في المضاجع وهم ابناء عشر وفي رد المحتار
وفي البزازية اذا بلغ الصبي عشراً لا ينام مع امه واخته
وامراة الا بامراته او جاريته اه فالمراد التفريق بينهما
عند النوم خوفا من الوقوع في المحذور فان الولد اذا بلغ عشراً
عقل الجماع ولا ديانة له ترده فربما وقع على اخته او امه
فان النوم وقت راحة مهيج للشهوة وترتفع فيه الثياب عن العورة
من الفريقين فيودي الى المحذور والى المضاجعة المحرمة
خصوصاً في ابناء هذا الزمان فانهم يعرفون الفسق اكثر من
الكبار واما قوله وامه وابيه فالظاهر ان المراد تفريقه
من امه وابيه بان لا يتركاه ينام معهما في فراشهما لانه ربما يطلع
على ما يقع بينهما بخلاف ما اذا كان نائماً وحده او مع ابيه وحده
او البنت مع امها وحدها وكذا لا يترك الصبي ينام مع رجل
او امراة اجنبيين خوفا من الفتنة ولا سيما اذا كان صبيحا فانه
وان لم يحصل في تلك النومة شيء فيتعلق به قلب الرجل
والمراة فتحصل الفتنة بعد حين * والله اعلم *

* ما قولکم رحمة الله علیکم اجمعین *

اندرینکه صلهٔ رحم برادران و خواهران و یگانگان دیگر که عبارت از مهربانی کردن و تحفه و هدیه فرستادن و حاجت برآوردن وغیر ذلک است بر مردم واجب است یانه و تحفه وحصه در تقاریب سالانهٔ عیدین و شب براءت وغیرها نزد ایشان فرستادن جائز است یانه و فرستادن تحفه وحصه بقصد زیاده یابی یا مکافات از صلهٔ رحم است یانه * الجواب * صلهٔ رحم واجب است لما فی التنویر وصلة الرحم واجبة القول وقال ﷺ صلوا الارحام الحدیث و در تقاریب تحفه وحصه فرستادن جائز است چراکه رسول خدا ﷺ هدایا و تحف نزد یگانگان خود فرستاده اند چنانکه در کتب سیر مصرح است و جهت آنکه کدامی نهی از جانب شارع دران وارد نیست پس مباح باشد * ولما فی الدر المختار صلة الرحم واجبة ولو کانت بسلام و تحیة وهدیة ومعاونة ومجالسة ومکالمة وتلطف واحسان الی قوله ولا یرد حاجتهم لانه من القطیعة فی الحدیث ان الله یصل من وصل رحمه ویقطع من قطعها وفی الحدیث صلة الرحم تزید فی العمر * و فرستادن تحفه وحصه بقصد زیاده یابی یا مکافات از صلهٔ رحم نیست لما فی رد المحتار اعلم انه لیس المراد بصلة الرحم ان تصلهم اذا وصلوک لان هذا مکافاة بل ان تصلهم وان قطعوک فقد روی

البخاري وغيره ليس الواصل بالمكافي ولكن الواصل الذي اذا قطعت رحمه وصلها انتهى وقال ﷺ صل من قطعك الحديث * وهر كه براى تفاخر ونا آورى تحفه وحصه تقاريب نزد توانگران بغريبان وبيگانگان وهمسايگان غربا را كه مستحق آنست يكقلم ترك نمايد او گناهگار ومبتدع است لقوله تعالى وآت ذا القربى حقه وقوله عم ما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه پس با اينچنين كس موانست ومهادات نداشتن وتحفه اش قبول نكردن انسب است لقوله ﷺ من صحح ايمانه واخلص توحيده فانه لا يانس الى مبتدع ولا يجالسه ولا يواكله ولا يشاربه ويظهر له من نفسه العداوة الحديث والله اعلم *

* ما قول علماء الدين رحمهم الله تعالى اجمعين *

اندرينكه نان پاو كه خمير آن از تارى سكر كه متعارف است مى سازند مباح وحلال است يا مكروه وحرام ونجس * بينوا توجروا

* الجواب * نان مذكور بمقتضاى اجتهاد امام ابوحنيفه وابو يوسف رح وموافق روايتى از محمد رح مباح وحلال است زيرا كه سكر مذكور نزد ايشان بدون سكر حرام نيست چنانكه از قول قاضيخان كه از فقهاى طبقه ثالثه است مفهوم ميشود الشراب الرابع من العنب هو عصير العنب اذا طبخ حتى ذهب ثلثاه ما دام حلوا يحل شربه عند الكل واذا غلي واشتد يحل

شربه في قول ابى حنيفة وابى يوسف في قول الاخر لاستمراء
الطعام والتداوي والتقوي لطاعة الله تعالى دون اللهو واللعب
ويحرم القدح المسكر منه وهو الذي يعلم يقيناً او بغالب الراى
انه يسكره وعلى قول محمد والشافعي لا يحل شربه الا ان عند
محمد رح لا يحل مالم يسكر منه وعلى قول الشافعي ره يحل بشرب
قطرة منها كما في الخمر لمحمد والشافعي ره قوله عم كل مسكر
حرام وقوله عم ما اسكر كثيره فقليله حرام ولابي حنيفة و
ابى يوسف ره ما روى ان رجلا اتى عمر رض بمثلث قال عمر رض
ما اشبه هذا بطلاء الابل كيف تصنعونه قال الرجل يطبخ العصير
حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه فصب عمر رض عليه الماء وشرب
ثم ناول عبادة بن الصامت ثم قال عمر رض اذا رابكم شرابكم
فاكسروه بالماء وعن عمر رض اذا ذهب ثلثا العصير ذهب
حرامه وريح جنونه وما رويا من الحديثين روى عن ابراهيم
النخعي ره ما يرويه الناس كل مسكر حرام خطاء لم يثبت انما
الثابت كل سكر حرام وكذا ما يرويه الناس ما اسكر كثيره
فقليله حرام ليس بثابت وابراهيم النخعي ره كان صيرفي الحديث
انتهى ونيز در جامع فتاوى قاضيخان است واما المتخذ مما
سوى التمر والعنب نحو الثمار والسكر والفانيذ والحبوب
والعسل والشعير والحنطة والذرة وما اشبه ذلك مالم يطبخ

يحل شربه بلا خلاف فاذا غلى واشتد وقذف الزبد فان كان طبخ ادنى طبخة يحل في قول ابي حنيفة وابي يوسف رح الى قوله فاذا لم يطبخ وغلى واشتد فيه روايتان عن ابي حنيفة و ابى يوسف رح في رواية يشترط للاباحة ادنى طبخة في رواية لا يشترط ذلك فان سكر من هذه الاشربة فالسكر والقدح المسكر حرام بالاجماع انتهى ونيز از كلام صاحب هدايه كه از فقهاى طبقهٔ خامسه است ظاهر ميگردد كه تا آن زمانيكه مست نكند مباح است حرام نيست نزد شيخين ونه از قبيل خمر است وهمچنين فهميده ميشود از كلام ديگر علما واصحاب متون وشروح وفتاوى في البداية ولا باس بالخليطين ونبيذ العسل والتين ونبيذ الحنطة والذرة والشعير حلال وان لم يطبخ وعصير العنب اذا طبخ حتى ذهب ثلثاه وبقى ثلثه حلال وان اشتد انتهى در فتاوى عالمگيرى است اما ما هو حلال عند عامة العلماء فهو الطلاء وهو المثلث ونبيذ التمر والزبيب فهو حلال شربه ما دون السكر لاستمراء الطعام والتداوي للتقوى على طاعة الله لا للتلهي والمسكر منه حرام وهو القدر الذي يسكر وهو قول العامة واذا سكر يجب الحد عليه ويجوز بيعه ويضمن متلفه عند ابي حنيفة وابي يوسف رح واصح الروايتين عن محمد رح وفي رواية عنه ان قليله وكثيره حرام لكن لا يجب الحد ما لم يسكر كذا في المحيط السرخسي انتهى

فی العنایة روي عن يحيي بن معين انه قال الاحاديث الثلثة ليست بثابتة عن رسول الله صلعم الی قوله والثالث کل مسکر حرام وکان يحيي بن معين اماما حافظا متقيا حتی قال احمد بن حنبل ره کل حديث لا يعرفه يحيی بن معين فليس بحديث پس ازين روايات صاف ظاهر شد که نزد امام اعظم وامام ثانی ره نوشيدن مسکر مذکور يعنی تاڑی اگرچه تيز باشد همچو نبيذ تمر وغيره بقصد گواريدن طعام وهضم آن يا برای تداوی يا باراده حصول قوت برای طاعت خدای تعالی نه بجهت لهو ولعب مباح وحلال است اگر بقدر سکر نرسد ومست نکند وحرام است مسکر آن وقدح مسکر ازان وهمچنين است در صحيح تر روايت از محمد رح چنانچه از عالمگيری منقول شد پس آن نان که خميرش از تاڑی تيار شده مقصود ازان اصلاح نان وسرعت انهضام می باشد نه لهو ولهی وسکر پس چگونه نزد شيخين ونزد محمد رح در صحيح تر روايت پاک وحلال نخواهد شد زيرا که علت حرمت نزد ايشان سکر است وآن درآن مفقود فی الهداية ولهما (اي للشيخين) قوله عم حرمت الخمر لعينها ويروي بعينها قليلها وکثيرها سواء والسکر من کل شراب خص السکر بالتحريم في غيرالخمر اذا العطف للمغايرة انتهی اگر گفته شود درين روايات تصريح بحکم مسکر مذکور يعنی تاڑی نيست پس چگونه اباحت شرب آن

بقصد تقوی بر مذهب شیخین ثابت شد گویم گرچه تصریح
بإباحتش نیست اما عموم در قول قاضیخان واما المتخذ من
مما سوی التمر والعنب الی قوله وما اشبه ذلك اشارت است
بآن وهمچنین امام محمد رح در جامع صغیر اشاره کرده است
باباحتش فی الهدایة وقال فی الجامع الصغیر وما سوی ذلك
من الاشربة فلا باس به قالوا هذا الجواب علی هذا العموم
والبیان لا یوجد فی غیره وهو نص علی ان ما یتخذ من الحنطة
والشعیر والعسل والذرة حلال عند ابیحنیفة رح ولا یحد
شاربه عنده وان سکر منه ودر کفایه تحت همین عبارت است
ما سوی الخمر والسکر نقیع الزبیب والطلاء وهو الباذق
والمنصف لانه قال فی الجامع الصغیر وما سوی ذلك من بعد
ما ذکر هذه الانبذة وجامع صغیر کتابیست نهایت معتبر
فی رد المحتار من البحر والنهر ان الجامع الصغیر صنفه محمد
بعد الاصل فما فیه هو المعول علیه ووجه عدم تصریح حکم تاری
در کتب قدما جز این نیست که در زمان ومکان شان وجودش
ظاهر نبود اگر گفته شود که فتوی در اشربه مسکره بر قول محمد رح
است موافق روایت تحریم از وی نه بر قول شیخین رح جواب
آن بچند وجه میگویم اول آنکه در حقیقت این فتوی صرف . قول

محمد رح نیست بلکه بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیز ممنت
زیرا که این فتوی در حق فاسقین شاربین بقصد لهو و سکر
است نه در حق قاصدین تداوی و تقوی چنانکه ظاهر است از تعلیل
فتوی و در حق قاصدین لهو و سکر باتفاق ائمه ثلثه حرام است
في شرح العيني على الكنز وهذا الاختلاف فيما اذا قصد به
التقوي دون التلهي وان قصد به التلهي فهو حرام بالاجماع
انتهى وفي الطحطاوي اذا كان شربه للهو فقليله وكثيره
حرام اتفاقا وجه دوم آنکه اگر فتوی عام در حق قاصدین تقوی
و تلهی باشد و مراد از تعاملیان آن باشد که چون درین زمان قصد لهو
و سکر غالب شد نه نیت تقوی بر طاعت لهذا سداً للباب بالکلیه
ممنوع کردند و بر قول محمد رح فتوی دادند چنانچه تصریح کرد باین
توجیه صاحب رد المحتار اندرینصورت فتوی مذکوره البته موافق
مذهب و قول شیخین رح نیست لیکن این فتوی خلاف رسم
المفتی است چرا که هرگاه یکی از صاحبین با ابو حنیفه متفق باشند
بر مفتی لازم است که فتوی بر آن دهد في قاضیخان وان كانت
المسئلة مختلفاً فيها بين اصحابنا فان كان مع ابي حنيفة رح
احد صاحبيه ياخذ بقولهما لوفور الشرائط واستجماع ادلة
الصواب فيهما انتهى و نیز تعسیر و دشواری است دران فتوی
بر ناس حالانکه مطلوب شارع تیسیر و تسهیل است لقوله

تعالى يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وعن عايشة رض كان رسول الله ﷺ يحب ما خفف عنهم اي امته ولقوله ﷺ انما بعثتم ميسرين ولم تبعثوا معسرين وخير دينكم ايسره وافضل امتي الذين يعملون بالرخص كذا في العقد الفريد للشرنبلالي شاه ولي الله محدث دهلوي رح در رسالة عقد الجيد في احكام الاجتهاد والتقليد فرموده في عمدة الاحكام من كشف البزدوي يستحب للمفتي الاخذ بالرخص تيسيرا على العوام مثل التوضي بماء الحمام والصلوة في الاماكن الطاهرة بدون المصلي القول وفي القنية ثم ينبغي للمفتي ان يفتي الناس بما هو اسهل عليهم وبعضي در رسالها ديه از فقها وجماعتي از علماي حنفيه در مسألة اشربه مسكره قول شيخين را تصحيح كرده اند وفتوى بر آن داده اند چنانچه طحطاوي از صاحب درمختار نقل كرده وصحح غير واحد قولهما وعلله في المضمرات بان الخمر موجودة في العقبى فينبغي ان يحل من جنسه في الدنيا انموذج ترغيباً وكذا في رد المحتار وقهستاني در شرح نقايه گفته والاول اصح كما في النهاية والظهيرية وقاضيخان والكبري وفتاوى اهل سمرقند والحميدي كما في خزانة المفتين وهو الصحيح لان الخمر موجودة في العقبى فينبغي ان يحل من جنسه في الدنيا انموذج ترغيباً كما في المضمرات والا يلزم تفسيق

الصحابة رضی عنه وکان عمر رض امتثار الناس فیما یهضم الطعام ویقوی علی الطاعة القول و نیکو ظاهر که این فتوی موافق رسم المفتی است و مبنی است بر آسانی و یسر که مراد شارع است پس ترجیح دارد این فتوی بر افتای بقول محمد رح اگرچه هر دو قول مصحح است وفی الهدایة نجاستها خفیفة فی روایة وغلیظة فی اخری ونجاسة الخمر غلیظة روایة واحدة آنچه امام محمد رح وغیره استدلال می کنند بر حرمت قلیل هر شراب مسکر باحادیث ثلثه کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله حرام وکل مسکر خمر * جوابش اینکه ابراهیم نخعی صیرفی الحدیث طعن کرده اند در اولین و گفت نیست ثابت مگر کل سکر حرام چنانکه از فتاوی قاضیخان منقول شده و حافظ ثقه یحیی بن معین امام الجرح والتعدیل مجروح کرده ثالث را چنانکه از عنایه آورده شده و از حدیث اول وثالث جواب تسلیمی نیز داده اند و آن اینکه بر تقدیر ثبوت محمول است بر قدح اخیر مسکر زیرا که او مسکر است حقیقة کما تقدم فی الهدایة ثم هو محمول علی القدح الاخیر اذ هو المسکر حقیقة وفی العنایة لئن سلمنا ثبوته فهو محمول علی القدح الاخیر انتهی وهمچنین است در عنایه آری اگر قسمی از اقسام مسکر قلیل باشد یا کثیر کسی نخورد و نیز آن نان که از خمیر که ام مسکر تیار میشود نخورد و خود جا عن اختلاف

الائمة ازان احتراز ورزد افضل واحسن وعزیمت خواهد بود اما فتوی ورخصت همان است که گفته شد والله اعلم *

لمولانا محمد اله داد مد ظله * ماتقولون رحمکم الله تعالی * اندرینکه بند کردن عامه خوراک مردمان مانند شالی وگندم وبرنج وغیرها جهت گران فروشی تا وقت قحط وگرانی مکروه است یانه و حاکم وقت آن بند کننده را بفروختن آن ها جبر خواهد کرد یانه *

* الجواب * بند داشتن خوراک مردمان بانتظاری قحط مکروه تحریمی است درشهریکه اینمعنی باهل شهر مضر باشد * لما فی الدر المختار وکره احتکار قوت البشر کتبن وعنب ولوز والبهائم کتبن وقت فی بلد یضر باهله لحدیث الجالب مرزوق والمحتکر ملعون القول وفی رد المحتار الاحتکار لغة احتباس الشيء انتظارًا لغلائه الی قوله لقوله عم من احتکر علی المسلمین اربعین یوما ضربه الله بالجزام والافلاس وفی روایة فقد بری من الله وبری الله منه القول وبرحاکم وقت واجب است که بند کننده غله را حکم کند که هر قدر از خوراک وی واهل وی فاضل بود بفروشد واگر نفروشد حاکم او را موافق رای خود تعزیر وسزا نماید و حاکم خود آن غله جات را جبرًا بقیمت موافق بفروشد لما فی تنویر الابصار ویامره القاضی ببیع ما فضل عن قوته وقوت اهله فان لم یبع عزره وباع علیه وفاقا *

والله تعالى اعلم * العالم * ماقولكم رح *

اندرینکه بعض متصوفه مدعی فقر درویشی می گوید من خدای تعالی را در بیداری بچشم سر دیده ام و می بینم این امر ممکن الحصول است یانه و اینچنین گفتن در شریعت جائز است یانه بر تقدیر ثانی مدعی مذکور ضال ومضل است یانه وسزای وی چیست *

* الجواب * خداوند کریم را در دنیا بچشم ظاهری دیدن ممکن نیست بلکه رسول خدا ﷺ و انبیای کرام دیگر نیز همچنین ندیده اند و هرکه اینچنین دعوی نماید که خدا را بچشم سر دیده ام نه در خواب و هیچ تاویل پیش نه آرد او در اعتقاد باطل است در تحت گمراهی و گمراه کردن افتاده است بلکه بر وخوف کفر است حاکم را باید که تعزیرش کند و شهره رش نماید لما فی شرح العقائد والصحیح انه صلی الله علیه وسلم انما رای ربه بفواده لا بعینه و فی شرح الفقه الاکبر لملا علی بن القاری فالقائل بانی اری الله فی الدنیا بعین بصرية ان اراد به روية المنامية لا يكون بحاسة البصرية بل بالتصورات المثالية او التمثلات الخيالية وان اراد بها حال اليقظة فان اراد به حذف المضاف واراد انه يري انوار صفاته و يشاهد اثار مصنوعاته فهذا جائز لا مرية كما ورد عن بعض الصوفية ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله او بعده او فيه

او معه واما من ادعى هذا المعنى لنفسه من غير تاويل في المبنى فهو في اعتقاد فاسد وزعم كاسد وفي حضيض ضلالة وتضليل وفي مطعن وذيل بعيد عن سواء السبيل الى قوله والحاصل ان الامة قد اتفقت على انه تعالى لا يراه احد في الدنيا بعينه ولم يتنازعوا في ذلك الا لنبينا صلعم حال عروجه على ما صرح به في شرح عقيدة الطحاوي ثم هذا السائل ان قبل التاويل السابق فيها فبها والا فانكان مصمماً على مقوله ولم يرجع بالمنقول عن معقوله فيجب تعزيره وتشهيره بما يراه الحاكم الشرعي لما يقتضيه تقريره القول وقد نظم بعض ارباب العقائد شعراً * ومن قال في الدنيا يراه بعينه * فذلك زنديق طغى وتمردا * وخالف كتب الله والرسل كلها * وزاغ عن شرع الشريف وابعدا * وذلك من قال فيه الهنا * يرى وهو يوم القيامة موّدا * والله اعلم *

* ما حكم علماء الدين ايدكم الله تعالى *

اندرينكه عالمي متقي مقتداي قريه از دست خود ناخن مولود خود را قطع نمود وزنان كفار را كه بسبب عرف قاطع السره مي باشند وبكم از دوست روپيه قطع نمي نمايند اينقدر زر بانا قابله داون اسراف فهميده طلب نمود پس بعضي عوام بسبب اين امر عالم مذكور را لعن وطعن مي نمايند واز و نفرت مي كنند پس شرعاً قطع سره

مباح است یا حرام ومکروه وزنان کفار را بخوش آمد بها آورده دو صد روپیه دادن اسراف ونارو است یا نه بغیر حق شرعی مرد عالم را لعنت نمودن چه حکم دارد * الجواب * قطع سره مولود بدست خاص مباح است حرام ومکروه نیست چرا که جهت حرمت وکراهت از ادله شرعیه ناگزیر است و درین باب کدامی نهی از جانب شارع وارد نیست پس بکلیه * الاصل فی الاشیاء الاباحة کما صرح فی الدر المختار والعالمگیریه والهدایه والاشباه وغیرها البته آن فعل مباح خواهد شد چرا که اصل جمیع اشیا مباح بودن است حتی که دلیل حرمت یا کراهت ظاهر گردد فی اصول البزدوی بعد ورود الشرع الاحوال علی الاباحة مالم یظهر دلیل الحرمة وجهت این امر دادنی دو صد روپیه حواله زن کافره نمودن اسراف است وان حرام لقوله تعالی إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ علاوه آنکه از کفار و عامه اهل دین اعراض نمودن وکدامی معامله نکردن اولی وانسب است فی احیاء العلوم اما الی فلا یجوز ایذاؤه الا بالاعراض عنه الی قوله و الاولی الکف عن مخالطته ومعاملته القول وفی العالمگیریة و یلقی الکافر بوجه مکفهر ای عبوس خصوصاً مقتدای قوم را باید که حتی الامکان از مخالطت و معاملت اهل کفر پرهیز نماید تا که عوام با اوشان اختلاط نه نماید لما فیه یکره للمشهور

المقتدی الاختلاط الی رجل من اهل الشر والباطل الا بقدر الضرورة لانه یعظم امره بین یدی الناس القول هرگاه اباحت این فعل از ماسبق ثابت گردید دینداران اهل علم را باید که از دست خاص قطع سرهٔ مولود خودها نمایند تا عوام درین فعل اقتدای شان نمایند و این قطع را از افعال منکرات نفهمند و از اسراف زر و معاملهٔ کفار که بلا ضرورت ممنوع است محفوظ باشند یا از دست زن مسلمه باعزت یا خادمهٔ مسلمهٔ خودها یا زنان مولدهٔ خودها قطع نمایند و موافق رسوم باطلهٔ هنود که کفره مسلمانان بعض دیار که این قطع را محض عیب و خست می فهمند خوف است که اوشان باجماعهٔ هنود محشور شوند * کما جاء فی الحدیث من احب قوماً فهو منهم العیاذ بالله من ذلک امالعن و طعن مرد عالم جهت این امر مباح محض بیجا و معصیت است آن لعنت کنندگان واجب التعزیر اند لما فی الطحطاوی من ارتکب معصیة الی قوله وجب علیه التعزیر وهکذا فی الهندیة والدر وغیرهما * والله اعلم *

* ما قولکم رح * درینکه فرقهٔ از شیعه که سب شیخین ولعن اوشان می نمایند مسلم اند یا کافر و بر تقدیر ثانی از مشرد کهٔ سنی وارث خواهند شد یا نه و تقیه یعنی پوشیده داشتن

مذهب و دین خود در طریقهٔ روافض واجب است یانه و بر تقدیر اول اگر امری مخالف اهل سنت و جماعت بعمل آرند مانند سب شیخین و لعن بر ایشان نعوذ بالله منه و منهم انکار آن کنند پس آن انکار قابل اعتماد است یانه *

الجواب

در کفر فرقهٔ شیعهٔ مذکورین شبهتی نیست زیرا چه ایشان سب صحابه میکنند و اعتقاد بحقیت خلافت خلفای ثلثه که خدای تعالی بسبب ایشان دین را تمکین داده ندارند کذا فی زاد الآخرة وفی العالمگیریة الرافضی اذا کان یسب الشیخین او یلعنهما العیاذ بالله فهو کافر ولو قذف عایشة رض کفر بالله وفی البحر الرائق الرافضی کافر اذا کان یسب الشیخین وایضاً من انکر امامة ابی بکر الصدیق فالصحیح انه کافر وکذلك من انکر خلافة عمر رض فی اصح القولین وفی الاشباه کل کافر تاب فتوبته مقبولة فی الدنیا والاخرة الا جماعة الکافر بسب النبی والشیخین او احدهما وکذا فی دستور القضاة وابراهیم شاهی و الدر المختار وفی تذکرة الابرار من شتم الخلفاء الراشدین رض عنهم فقد کفر خلوداً بحیث ان تاب لم تقبل توبته اندرینصورت دین و ملت فرقهٔ شیعهٔ مذکورین مخالف دین اهل اسلام ثابت شد و اختلاف دو دین از جملهٔ موانع ارث است پس آن شیعه وارث از متروکهٔ سنی نخواهد شد لما فی الفرائض

الشريعة المانع من الارث اربعة الى قوله الثالث اختلاف
الدينين فلا يرث الكافر من المسلم اجماعاً و تقیه در مذهب
شیعه واجب است لمانی تحفه اثنا عشریه آنکه گویند کار انبیا
و آئمه اخفای دین و مذهب است همیشه این بزرگواران بتقیه
گذرانیده اند و مذهب و دین خود را بکسی واضح نگفته انتهی و در جای
دیگر آنست و آنچه در باب تقیه و غلو آن از حضرت صادق
روایت کنند هم آثار مخترعه و موضوعهٔ این فرقه است هرگز مثال
این نحو را حضرات امام تجویز نخواهند فرمود چه جای ایجاب آن
و از اعظم کید و مکر ایشان تقیه است یعنی اخفای مذهب باطل خود
از عقلا و ارباب الالباب و عرض آن مذهب بر سفها و صبیان و حمقا
و نسوان تا اهل عقل بر ضلالت و اکاذیب آن مطلع نشوند
و بزعم نزنند و هرگاه ایشان را گرفته میشود که در فلان کتاب از
ائمه چنین روایت است آن مخالف روایت و مکذب عقیدهٔ
شما است بهترین اجوبهٔ ایشان حمل بر تقیه و این تقیه اصلی است
عظیم از اصول ایشان اگر این اصل نمی گوید هرگز مذهب ایشان
نزد عقلا و سفها هم صورت رواج نمی یافت و هرگاه تقیه را واجب
نمی دانند پس اگر سب شیخین و لعن ایشان انکار کنند هرگز
انکار ایشان قابل اعتبار نیست چنانچه بتجربه آنجا میده و بحد تواتر
رسیده است که کسی از ایشان سب و لعن شیخین در مجالس

کرده است و هرگاه او را دار و گیر کرده شده است صاف انکار نموده است و هرگز اقرار بان نکرده پس اگر احدی از ایشان برای جلب نفع یا دفع ضرر انکار از سب شیخین نماید هر اینه انکار او مقبول نخواهد شد والله اعلم بالصواب * مولانا محمد وجیه رح *

* ما قولهم رح * درین مسئله که بلاد هند و بنگاله و نواحی آن محکومهٔ نصاری حکم دار الاسلام میدارد که احکام دار الاسلام مثل جواز صلوة جمعه و عیدین دران جاری میتواند شد یا حکم دار الحرب که مومن را اخذ ربو و سود از حربیان بحکم حدیث لا ربو بین المسلم والحربی في دار الحرب علی ما في الهدایة وغیرها روا باشد چنانچه بعضی مسلمانان اینجا بگورنمنت روپیه جمع داده ماهواری سود آن بحساب معمولی می گیرند بینوا بعبارة الکتاب توجروا یوم الحساب * ظاهر آنست که بلاد مسطوره حکم دار الاسلام میدارند نه حکم دار الحرب زیرا که همهٔ آن پیش ازین هنگام حکومت سلاطین دار الاسلام شده بودند و حد و قصاص و جملهٔ احکام شرعیه دران از جانب حکام اسلام بلا دغدغه نافذ میشد و دار الاسلام نزد امام ابو حنیفه رح حکم دار الحرب وقتی پیدا میکند که شروط ثلثه دران معاً یافته شوند اول اجرای احکام کفار و عدم جریان احکام اسلام دوم اتصال بلده بدار الحرب از هرچهار جانب سوم باقی نماندن کسی از مسلم و ذمی بامان اول

و نزد صاحبین رح وجود شرط اول برای صیرورت دار الحرب .
کافیست اگرچه هر دو شرط اخیر یافته نشود * کما فی الفتاوی
العالمکیریة وغیرها من المعتبرات چنانکه عبارت آن در صفحه ۱۸
مذکور شد وظاهر است که شرط اول در بلاد مسطوره یافته نمیشود
زیرا که مراد از شرط اول یعنی اجرای احکام کفار و عدم نفاذ احکام
اسلام آنست که حکمی از احکام اسلام دران جاری نه باشد
ولهذا طحطاوی در بیان وجه اول می آرد ظاهره لو اجریت احکام
المسلمین واحکام اهل الشرك لا تكون دار الحرب انتهى *
و در فصول عمادی است ان دار الاسلام لا تصير دار الحرب
اذا بقي شيء من احكام الاسلام وان زال غلبة اهل الاسلام
وذكر الاسبيجاني في مبسوطه ان دار الاسلام محكومة بكونها
دار الاسلام فيبقى هذا الحكم ببقاء حكم واحد فيها ولا تصير
دار الحرب الا بعد زوال جميع القرائن ودار الحرب تصير
دار الاسلام بزوال بعض القرائن وهو ان يجرى فيها احكام
اهل الاسلام وذكر الصدر الامام ناصر الدين في المنشور ان
دار الاسلام انما صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام
فما بقيت علقة من علائق الاسلام يترجح جانب الاسلام وهكذا
في حاشية الطحطاوي والفصول الاستروشنيه وقال في الفصولين
نقلا عن شيخ الاسلام ابي بكر في شرح سير الاصل ابوحنيفه رح

يقــول بأن هذه البلــدة صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام فيها فما بقي شي من احكام الاسلام فيها يبقى دار الاسلام على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلة فما بقي شي من احكام العلة يبقى الحكم ببقــائه انتهى وفي الجرهان شرح مواهب الرحمن لا تصير دار الحرب ما دام فيه شي منها بخــلاف دار الاسلام لانا رجحنــا اعلام الاسلام واحكام اعلاء كلمة الاسلام وفي الدر المنتقــى لصاحب الدر المختار ان دار الحرب تصيــر دار الاسلام بجــري بعض احكام الاسلام واما صيرورتها دار الحرب نعوذ بالله منها فعنده بشروط ثلثة الى اخر ما نقل عن شيــخ الاسلام لا شبهــة ان الدار محكومة بدار الاسلام مدة بقاء حكم واحد كما في العمادية فالاحتيــاط ان يجعل هذه البــلاد دار الاسلام كما في المستصفى و چون چنوز بعض شعائر و احكام اسلام مثل اذان و جماعت و صلوة جمعه و عيدين و تقسيم تركات بموجب فرائض الله و احكام نكاح و طلاق و غيرها در ديار مسطوره باقيست بودن آن دار الحرب متحقق نشد و باتفاق آئمهٔ ثلثهٔ حنفيه دار الاســلام باقي ماند و فقدان شرط ثاني از ين جهت است كه مراد از اتصال بدار الحرب آنست كه در كدام جانب آن دار الاســلام نباشد در شــرح ملتقي الابحر مي آرد الاتصال بدار الحرب بحيث لا يكون بينهمــا بلاد الاسلام

یلحقها اهل الذمة منها و ظاهر است که بلاد مذکوره بطرز مسطور
واقع نشده چه بسا ملک هامثل حیدرآباد و رامپور و تونک و بهوپال
و ممالک افغانستان مثل اطراف پشاور و کابل و غیرهما ملک و صیع
دار الاسلام متصل آن ظاهر و هویدا است پس بودن دار الحرب
بهر جانب آنها و نبودن دار الاسلام بکدام جانب آنها متحقق نشده
اما فقدان شرط ثالث از ین جهت است که مراد از امان اول
آنست که مسلم من حیث الاسلام و ذمی بجهت عقد ذمه بر نفس
و مال خود امن داشته باشد یا کسی در ملک ایشان بدون اجازت
ایشان داخل شدن نتواند قال فی الدر المنتقی ای لم یبق مسلم
او ذمی فیها اصلا الا بامان الکفار او لم یبق الامان الذی
کان للمسلم بالاسلام وللذمی بعقد الذمة قبل استیلاء الکفار
و فی الفصول العمادیة قوله و ان لا یبقی فیه مسلم او ذمی امنا
بالامان الاول معناه و ان لا یبقی فیها مسلم او ذمی امنا
علی نفسه ذکره فی الصغری الکبیر و فی البرهان یشترط فی صیرورة
دار الاسلام دار الحرب زوال الامن ای امن المسلمین علی
اموالهم وانفسهم و ظاهر است که نصاری نفس و مال کسی را
من حیث الاسلام و عقد ذمه تلف نمی سازند تا خوف و عدم
امن متصور گردد و سکان بلاد دیگر از مسافران و تاجران و سپاهیان
بلا دغدغه بغیر استیمان درین ملک داخل میشوند و سکان این

بلاد هم بغیر اجازت بهر جانب که میخواهند میروند پس از
روایات معتبرهٔ مذکوره و تحقیقات مسطوره متحقق شد که ممالک
محکومهٔ نصاری واقع هندوستان و بنگاله باتفاق ائمهٔ ثلاثه حنفیه حکم
دار الاسلام میدارند نه حکم دار الحرب و چون بودن بلاد هند و
حوالی آن محکومهٔ نصاری دار الاسلام محقق شد گرفتن سود از
نصاری و مشرکین درین بلاد بالاتفاق جائز نیست آری اختلاف است
در گرفتن سود از حربیان در دار الحرب نزد امام ابو یوسف
و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رح روا نیست و نزد امام
ابو حنیفه و امام محمد رح جائز است در عیون المذاهب میگوید *
لا ربو بین سید وعبده ولا بین حربي ومسلم ثمه وعند ابي يوسف
والثلثة يتحقق و در شمنی شرح مختصر مذکور است قال ابو يوسف
ومالك والشافعي واحمد يقع بينهما الربو لاطلاق النصوص
الواردة وهكذا في الدر المختار والدر المنتقى و در برهان شرح
مواهب الرحمن مذکور است لا ربو بين مسلم وحربي في داره عند نا
كالمولى وعبده ويحكم ابو يوسف به بينهما كالشافعي ومالك
لاطلاق النصوص فانها لم تقيد المنع بمكان دون مكان وقياسا على
مستأمن منهم في دارنا ولهما ما روى مكحول عن النبي صلعم انه
قال لا ربو بين المسلم والحربي في دار الحرب ذكره محمد بن الحسن
والمسند للبيهقي في المعرفة في كتاب السير عن الشافعي

قال قال ابو یوسف انما قال ابو حنیفة هذا لان بعض المشیخة حدثنا عن مکحول عن رسول الله صلعم انه قال لا ربوا بین اهل الحرب نظنه قال واهل الاسلام قال الشافعی وهذا حدیث لیس بثابت ولا حجة فیه قال فی المبسوط هذا مرسل ومکحول ثقة والمرسل من مثله مقبول راقم الحروف گوید اگرچه در تاتارخانیه آورده و الصحیح قولهما وسائر متون هم قول طرفین است و بجای خود مسلم شده است که بمقابله شروح و فتاوی قول متون معتمد علیه میباشد لیکن مقتضای قواعد فقهیه آنست که قول امام ابو یوسف رح مفتی به و معتبر تر باشد زیرا که دلیل امام ابو یوسف قوتی دارد بر دلیل طرفین و از مسلمات فقهاست جائیکه دلیل احد الصاحبین قوی باشد و دلیل امام ضعیف فتوی بر قول صاحب الدلیل القوی میباشد صاحب بحر الرائق در رساله رفع الغشاء فی وقتی العصر والعشاء در ذکر امام اعظم رح می نویسد الافتاء بغیره لا یجوز لهم لانه لا یرجح قول صاحبیه او احدهما علی قوله الا لموجب وهو اما ضعف دلیل الامام اما قوت دلیل امام ابو یوسف ظاهر است که نصوص حرمت ربو از آیات و احادیث مطلق و عام واقع شده مخصص بمکان دون مکان نبوده اند پس حدیث مرسل مکحول بجهت بودنش از آحاد

مخصص نص مطلق نمیتواند شد چه در اصول فقه مقرر شده است
که زیادت بر کتاب بغیر حدیث متواتر یا مشهور جائز نیست
اما جواز احتجاج بحدیث مرسل اگرچه نزد امام ابو حنیفه و امام مالک
و امام احمد و اکثر فقها مسلم است لیکن بودنش فی نفسه قابل
احتجاج چیزی دیگر است و اعتبارش بمقابلهٔ نصوص مطلقه و مخصص
بودن آنها چیزی دیگر و الاول لا یستلزم الثانی معهذا مرسل
نزد امام شافعی و جمهور محدثین و جماعتی از فقها قابل احتجاج هم
نیست امام نووی در شرح مسلم می آرد مذهب الشافعی
والمحدثین او جمهورهم وجماعة من الفقهاء انه لا یحتج بالمرسل
ومذهب مالک وابی حنیفة واحمد واکثر الفقهاء انه یحتج به
ومذهب الشافعی انه اذا انضم الی المرسل ما یعضده احتج به
بالجمله جواز اخذ ربو در دار الحرب در مذهب حنفی نیز از امور
یقینیه نیست بل از امور مشتبهه و لهذا مولانا عبد الحی داماد و
شاگرد خاص مولانا عبد العزیز رح و استاذ مولانا محمد اسحق در فتوی
خود بعد ذکر این حدیث الحلال بیّن والحرام بیّن و بینهما مشتبهات
لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات فقد استبرأ لدینه
وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام می فرمایند باید دانست
که سود گرفتن که بر دام نفعی مقرر کنند و تا ادای آن وام نفعی مقرر
متزائد گردد از قبیل اول و از جنس حرام بیّن است لیکن بشرطیکه

در دار الاسلام بود اما در دار الحرب از کافر حربی پس از قبیل
ثانی و از جنس مشتبهات است اما بودنش از جنس مشتبهات
پس بنابر آنکه در روایات صحیح لائقهٔ احتجاج بالاتفاق در میان
اهل اسلام حالش مبین نیست پس دران اختلاف واقع شده
اکثر ائمهٔ مجتهدین بحرمت آن قائل اند بجهت آنکه اینهم رباست
و حرمت ربا صریح در قرآن مجید است و دلیلی که این نسبت آن از
ربای عام خاص شود و حکمش جداگانه گردد بپایهٔ ثبوت نرسیده
و نزد بعضی یعنی امام اعظم و امام محمد رح حلالست چه مال حربی را حرمت
نیست که گرفتنش حرام بود و حدیثی هم منقول شده که مکحول
تابعی گفت قال رسول الله ﷺ لا ربو بین المسلم و الکافر فی دار الحرب
و این چنین حدیث را که تابعی روایت کند و نام صحابی نگوید مرسل
گویند و دران که مرسل قابل احتجاج است یا نه اختلافست و قطع نظر از مرسل
بودنش در کتب صحیح محدثین موجود نیست ازین جهت سود گرفتن
از کافر حربی در دار الحرب منجملهٔ امور مشتبه مختلف فیها است
و مولانا محمد اسحاق رح در فتوی خود تحریر کرده اند در ربا گرفتن
در دار الحرب از حربیان کلامیست و آن اینست حرمت ربا
بنص قطعی ثابت است کما قال الله تعالی اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰو
و حلت ربا از کافر حربی در دار الحرب ظنی است پس عمل کردن
بر دلیل اقوی باید خصوصاً وقتی که در دار الحرب بودن این دیار

علما را اختلاف باشد پس اجتناب در گرفتن سود از حربی اوکد و الزم خواهد بود و نیز قاعده فقه است اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام و این وقتیست که هر دو دلیل در یک مرتبه باشد و چون یک دلیل اقوی و دلیل دیگر اضعف باشد پس عمل بر اقوی موکد تر میشود بنا برین قاعده هم ربا از حربی نباید گرفت حاصل اینکه سود از حربیان در دارشان هم نباید گرفت احتیاطا للاختلاف بین العلماء في احل الربو في دار الحرب من الحربی انتهی هذا والله اعلم بالصواب * لمفتي سعد الله من طله و قد اختصر *

* ما قولكم رح * اندرینکه بعضی از ملایان دیهات بذریعهٔ فال یا رمل از واردات آینده خبری دهند و می گویند ترا امسال پسری متولد شدنی است یا مقدمه است که حالا دایر است فتح خواهد شد کامیابی مر ترا است یا گویند در تزویج پسرت با دختر فلان یا دخترت با پسر فلان صلاح و فلاح نیست راست باشد یا دروغ حکم کاهن دارند یا نه و کاهن در شرع کافر است یا نه و تصدیق کاهن نیز کفر است یا نه و هرگاه آن ملایان مدعی غیب کافر شدند ایشان را دور کردن و از ان کار باز داشتن واجب است یا نه *

* الجواب * این ملایان که دعوی غیب دانی می نمایند بیشک حکم کاهن دارند چرا که کاهن آنست که خبر دهد از حوادث آینده در مستقبل لما في شرح المقاصد للنسفي والكاهن هو الذي

يخبر عن الكوائن في مستقبل الزمان ويدعي معرفة الاسرار .
ومطالعة علم الغيب وكاهن كافر است اما يفهم من عبارة
ملا علي وبالجملة والعلم بالغيب امر تفرد به سبحانه ولا سبيل
اليه للعباد الا باعلام منه الى قوله ان قول القائل عند رؤية
هالة القمر اي دائرته يكون مطرًا مدعيا علم الغيب لا بعلامة
كفرٌ وهكذا في شرح العقائد وتصديق كننده كاهن كافر است
لما في العقائد وتصديق الكاهن بما يخبره عن الغيب كفرٌ
اين مايان فال گو كه مدعي غيب داني اند كافران وفاجران اند حاكم
اسلام را وهركه بر اوشان قادر است واجب است كه
اوشان را از بيمات دور نمايد وبرجاي ودوكان خود نشستن
ودر مكانهاي مردمان رفتن واين كاركردن نهد بهر حال ازان افعال
منهيه باز دارد لما في شرح علي بن القاري الواجب على ولي الامر
وكل قادر ان يسعى في ازالة هؤلاء المنجمين والكهانين
والعرافين واصحاب الضرب بالرمل والحصى والقرع والفالات
ومنعهم من الجلوس في الحوانيت والطرقات وان يدخلوا
على الناس في منازلهم زيرا كه سواي خداوند عليم علم غيب كسى
نمى داند وانبيا عليهم السلام نيز غيب نمى دانستند وآنكه از غيب
خبر داده اند از اعلام او تعالى است لما فيه ثم اعلم ان الانبياء عم
لم يعلموا المغيبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله تعالى احيانا

ذكر الحنفية تصريحا بالتكفير باعتقاد ان النبي عم يعلم الغيب لمعارضة قوله تعالى قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله كذا في المسائرة * والله اعلم * * ما تقولون رح *

اندرینکه آموختن فن جادو و آموزانیدن آن کسیرا که جهت فرط محبت کسی بر کسی مثلاً جهت زیادت محبت زوج بر زوجه وعکس آن حرام است یا نه و نیز فعل جادو حرام است یا چه وجهت جادوگر مرد باشد یا زن در شریعت چه سزا مقرر است *

* الجواب * آموختن و آموزانیدن جادو حرام است لما في شرح ملا علی ن القاري على الفقه الاكبر واما تعليمه و تعلمه ففيه ثلثة اقوال الاول الصحيح الذي قطع به الجمهور انهما حرامان الثاني انهما مكروهان الثالث انهما مباحان و فعل جادو حرام است بالاجماع لما فيه ايضاً و يحرم فعل السحر بالاجماع جادوگر مرد باشد یا زن فاسق و بدکار است واگر جهت فرط محبت کسی برکسی جادو نماید نیز درین حکم داخل است چراکه در فرط محبت بسیار فسادا ممکن است که بسبب جادو فرط محبت اینقدر گردد که از کار معاد و معاش وی تباه گردد یا بسبب جادو بریکت زوجه محبتش مفرط گردد و زوجگان دیگر را بسبب وی اذیت دهد یا طلاق دهد یا بامر و خواهش وی کسیرا بکشد یا حق کسیرا هدم کند وحکم جادوگر و سزای وی در

شر بعث قتل امتت چرا که او سنان مفسد فی الارض امتت لما فی شرح الفقه الاکبر ایضاً فلو فعل ما فیه هلاك انسان او مرضه او تفریق بینه وبین امراته وهو غیر مفکر لشیئ من شرائط الایمان لا یکفر لکنه یکون فاسقاً ساعیاً في الارض بالفساد فیقتل الساحر والساحرة لان علة القتل السعی فی الارض بالفساد القول ولما فی رد المحتار رهذا موافق لکلام امام الهدی ابی منصور الماتریدی ثم انه لا یلزم من عدم کفره مطلقاً عدم قتله لان قتلـــه بسبب سعیه بالفساد فاذا ثبت اضراره بسحـــره ولو بغیر مکفر یقتل دفعاً لشـــره کالخناق وقطاع الطریق والله اعلم •

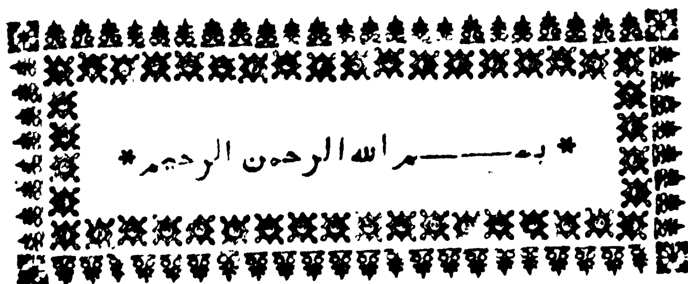
* ما قولکم رح * اندرینکه بتقریب

امرشادی ساختن طعام ولیمه برای مردمان برادری وغیرهم قبل از نکاح مشروع است یا بعد ازان واگر بکدام عذر بعد از نکاح طعام ولیمه کنند تا چند روز درست باشد وخوردن ان طعام واجابت دعوت آن درکدام صورت ممنوع ودرکدام صورت مشروع •

* الجواب •

سنت در طعام ولیمه بعد از عقد نکاح است وپیش از عقد نکاح خورانیدن طعام مسنون نیست قال زین العرب في حاشیة المشکوة ان الولیمة تکون بعد الدخول وقیل عند العقد وقیل عندهما وآنچه مروج است که بعد عقد نکاح والیان عروس بمردمان برات طعام می دهند انهم بطریق ضیافت جائز است

نزبطریق ولیمه است ونزد آنکه اجابت دعوت ضیافت ولیمه وخوردن
آن جائز باشد بشرطیکه خالی باشد از منکرات شرعیه مانند لهو و
سرود ورقص وغیره قال الامام محمد ن الغزالي في احياء العلوم
في بيان منكرات الضيافة ومنها سماع الاوتار وسماع القينات
ومنها اجتماع النساء على السطح تنظر الى الرجال مهما كان
في الرجال شاب تخاف الفتنة بهم فكل ذلك محظور ومنكر
يجب تغييره ومن عجز عن تغييره لزمه الخروج ولم يجز له
الجلوس فلا رخصة في الجلوس في مشاهدة المنكرات
في الجمله اگر شخص مدعو پیش از حضور خود داند که درانجا منکرات
است نرود واگر بعد حاضر شدن منکرات دید پس اگر او مقتدا
وقادر بر منع است منع کند واجابت که سنت است ادا کند والا برخیزد
واگر عامی است ونشسته است بخورد چراکه او را نمیرسد که بجهت
بدعت سنت را ترک نماید لما في شرح الوقاية اعلم انه لا يخلو انه
ان علم قبل الحضور ان هناك لهو لا يجوز الحضور وان لم يعلم قبل
ذلك لكن هجم بعده فان كان قادرا على المنع يمنع فان لم يكن
قادرا فان كان الرجل مقتدى يخرج لئلا يقتدى الناس وان لم
يكن مقتدى فان قعد واكل جاز لان اجابة الدعوة سنة فلا تترك
بسبب بدعة كصلوة الجنازة تحضرها النائحة لیکن عامی را هم ضرور
که کراهت آن بدل دارد ورنه خوف نقصان ایمان است والله اعلم



* رسالهٔ فاتحهٔ مغفوره *

الحمد لله الذي فاتحة كتابه فاتحة لابواب الخيرات
والمبرات * والصلوة على خير رسله مفتاح الرحمات *
سيدنا محمد وآله واصحابه الفاتحين للفتوحات * اما بعد
فما قولكم ايها العلماء الاعلام * والفضلاء الفخام *
رحمة الله تعالى عليكم وبركاته الى يوم القيام *
اندرينكه ايصال ثواب قرأت فاتحه وغيرها از سور قرآنى واذكار
مثال تسبيح وتحميد وتهليل وتكبير وغير ذلك ونماز وروزه وامثال
آن از اعمال بدنيه وصدقات اطعمه وغيرها واشباه آن از اعمال
ماليه بارواح گذشتگان از فرق انبياء واولياء وصلحاء وغيرهم از مؤمنين
جائز ومشروع است يانه * وثواب اعمال مذكوره باموات
مسطورين ميرسد يانه وگذشتگان منتظر لحوق مدد زندگان
از قسم فاتحه وادعيه وصدقات ونماز وروزه وغيرها باشند يانه *

وگذشتگان از حسنات موصله وادعیهٔ زندگان مستنیرو منتفع میشوند یانه واز ظلمات وعذاب قبور وغیر ذلک نجات یابند یانه واحضار اطعمهٔ مصدوق بها از اجناس مختلفهٔ برنج وگوشت پخته وانواع فواکه وثمار پیش قاریان جهت ایصال ثواب آنها باشارهٔ حشی یا بالا احضار مصدوق به بهردو صورت ایصال ثواب آنها بشرطیکه از بدعات شنیعه ومخترعات سیئهٔ عوام کالانعام (که ذکرآنها مصرح خواهد شد) خالی باشد جائز ومشروع است یانه بینوا بالتفصیل توجروا الاجرا لجزیل *

* الجواب * وبالله نستعین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه ایصال ثواب قرأت سورهٔ فاتحه وغیرها از سور قرآنی واذکار واعمال بدنیه ومالیه بارواح گذشتگان از قسم انبیاء واولیاء وصلحاء وغیرهم از مومنین جائز ومشروع است وثواب اعمال مذکوره بارواح اموات مسطورین میرسد وگذشتگان منتظر لحوق مدد زندگان از امثال قرأت فاتحه وادعیه وصدقات وغیرها باشند واز حسنات موصله وادعیهٔ زندگان مستنیرو منتفع میشوند واز ظلمات وعذاب قبور وغیر ذلک نجات یابند لما فی الزیلعی هکذا الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوةً کان او صوماً او حجا او صدقةً او قرأةً القرآن والاذکار الی غیر ذلک من انواع البرّ ویصل ذلک

الى الميت وينفعه الى قوله وقال مالك والشافعي رح يجوز ذلك في الصدقة والعبادة المالية والحج ولا يجوز في غيره من الطاعات كالصلوة والصوم وقرأة القرآن وغيره ولنا ما روى ان رجلاً سال النبي ﷺ فقال كان لى ابوان ابرهما حال حيوتهما فكيف لى ببرهما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان تصلى لهما مع صلوتك وان تصوم لهما مع صومك رواه الدارقطنى وعن على رض ان النبي ﷺ قال من مرّ على المقابر وقرأ قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها الاموات اعطى من الاجر بعدد الاموات رواه الدارقطني وعن انس رض قال قال رسول الله ﷺ من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات وعنه ايضاً رض انه سال رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعولهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم ويفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص العكبري وفي الفتاوى العالمگيرية هكذا الاصل في في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوةً كان او صوماً او صدقة او غيرها كالحج وقرأة القرآن والاذكار وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلوة والسلام والشهداء والاولياء والصالحين وتكفين الموتي وجميع انواع البر وفي شرح الفقه

الاكبر للامليّ القاري واختلف العلماء في العبادة البدنية كالصوم والصلوة وقرأة القرآن والذكر فذهب ابوحنيفة واحمد وجمهور السلف الى وصولها والمشهور من مذهب الشافعي ومالك عدم وصولها وذهب اهل البدع من اهل الكتاب الى عدم وصول شيء للميت لا الدعاء ولا غيرة وقوله مردود بالكتاب والسنة انتهى وفي البحر الرائق الظاهر انه لا فرق بين ان ينوي عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم انتهى وفي اشعة اللمعات واختلاف كرده اند در گردانيدن ثواب قرآن براى ميت و وصول ثواب آن بدو وصحيح وصول اوست شيخ عبدالله يافعي در روض الرياحين آورده كه شيخ عزالدين عبدالسلام را در خواب ديدند كه گفت كه ما در دنيا حكم كرده بوديم كه ثواب قرآن بميت نمى رسد درين عالم برخلاف آن ظاهر شد و دريافتم كه ميرسد انتهى وفي الفتاوى العالمگيرية واذا اراد زيارة القبور يستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة وآية الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلثا ويجعل ثوابها للميت يبعث الله تعالى الى الميت في قبره نورًا ويكتب للمصلي ثوابا كثيرًا القول وفيها ايضاً ومن قرأ على قبر بسم الله وعلى ملة رسول الله رفع الله العذاب والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة كذا في الغرائب وفي شرح

العقائد للنسفي وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم اي صدقة الاحياء عنهم اي عن الاموات نفع لهم اى للاموات خلافاً للمعتزلة تمسكاً بان القضاء لا يتبدل وكل نفس مرهونة بما كسبت والمرأ يجزئ بعلمه لا بعمل غيره ولنا ما ورد في الاحاديث الصحاح من الدعاء للاموات خصوصاً في صلوة الجنازة وقد توارثه السلف فلو لم يكن للاموات نفع فيه لما كان له معنى وقال عليه السلام ما من ميت يصلى عليه امة من المسلمين يبلغون ماية كلهم يشفعون له الا ان يشفعوا فيه پس ازين ادلهٔ متعددهٔ مذكورة الفوق خوب ظاهر شد كه ايصال ثواب مشروع ومفيد است چرا كه آنچه كه مذكور شد همه عمل غيرا ست افادهٔ آن با براهين قطعيه مثبت گرديد بما لا مزيد عليه اما آنكه مسلمين متميزين اينديار بعد ايمان اينكه رسانندهٔ ثواب صدقات وغيرها بارواح اموات او سبحانه تعالى است فقط بارادهٔ ايصال ثواب باشارهٔ حسنى طبق هاى اطعمهٔ صدقه را از اجناس مختلفهٔ برنج وگوشت وانواع فواكه پيش روى قاريان گذاشته التماس نمايند كه ما اجراين اشياى مصدوق بها بارواح فلان وفلان وجميع مومنين گردانيده ايم اى قاريان شما نيز سورهٔ فاتحه وآيات قرآنى خوانده ثواب آنها بارواح فلان وفلان وجميع مومنين گردانيد پس ترقاريان بعد قرأت فاتحه وغيرها دستهاى خود برداشته بگويند الهى ثواب اين فاتحه و

اذکار واطعمه بارواح فلان و فلان و جمیع مسلمین میتین برسان بعد ازان درود گفته مسح رخ نمایند یا اطعمهٔ متصدق را در مجلس قرأت حاضر نیارند و بعد قرات فاتحه و غیرها قاریان ایصال ثواب نمایند پستر اطعمهٔ متصدق را حاضر آورده تقسیم نمایند همه صورتهای مذکوره جائز و مشروع است وفی الجمله هر دو صورت مرقومة الذیل مشروع و مستحب است اول آنکه مصدوق به در مجلس قرأت حاضر باشد بطرف آن اشارهٔ حسی نماید و نیت کند که ثواب صدقهٔ این چیزها و این عملها که میکنم بارواح فلان و فلان برسد چنانکه رواج هندوستان و بنگاله و حوالی آنست دوم آنکه مصدوق به غائب باشد و اشارهٔ عقلی بطرف آن کنند و نیت نمایند که ثواب صدقهٔ آن چیز و این عمل بارواح کذا و کذا برسد چنانکه رواج حرمین شریفین و جمیع ارض عرب است بهر دو صورت مذکوره فاتحه خوانی و ایصال ثواب مشروع و مستحب باشد و موجب ثواب و نجات برای آنکس که ثواب برای وی بگردانند * لما فی فتح القدیر عن عایشة و ابی هریرة رضی الله عنهما انه عم کان اذا اراد ان یضحی اشتری کبشین عظیمین سمینین اقرنین مرحوئین فذبح احدهما عن امته ممن یشهد الله بالتوحید وشهد له بالبلاغ وذبح الاخر عن محمد صلعم فیه ایضاً عن جابر رض انه علیه السلام اتی بکبشین املحین اقرنین مرحوئین

فاضجع احدهما فقال بسم الله الله اكبر اللهم عن محمد ثم اضجع الاخر فقال بسم الله الله اكبر اللهم عن محمد وامته ممن شهد لك بالتوحيد وشهد لي بالبلاغ وفي تيسير الاصول عن جابر رض قال ذبح رسول الله ﷺ يوم النحر كبشين اقرنين املحين موجوئين فلما وجههما قال اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم منك ولك واليك اللهم من محمد وامته بسم الله الله اكبر ثم ذبح پس ازین احادیث معلوم شد که دعای آنحضرت ﷺ درباب اضحیه مخالف بودگاهی نیت اضحیه برای امت خود قبل از ذبح می فرمودند چنانکه در همین حدیث جابر است وگاهی نیت بعد از ذبح می فرمودند چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد ونیز ازین احادیث معلوم شد که رسول خدا ﷺ بمحضر مصدوق به ایصال ثواب جهت امت خود فرمودند پس این احادیث اول دلیل است برینکه طعام صدقه را حاضر آورده ایصال ثواب کردن مشروع ومسنون است پس عیان وبیان است که هرگاه در صدقه حیوانات نیت صدقه بمحضر مصدوق به ثابت گردید پس نیت صدقه اطعمه وشیرنی وغیرها بمحضر مصدوق به بالطریق الاولی صحیح ودرست خواهد شد که در حیوانات از نسبت

نباتات و ما یخرج منها در شرع احتیاط بیشتر است مثلاً جهت
حلت اکثر حیوانات ذبح شرعی با تسمیه مشروط باوجود آن هر اعضای
حیوانات حلال نیست بخلاف نباتات که جمیعها حلال و مباح است
مگر بعوارض پس بیشک احتیاط در حیوانات زیاده تر است
فتدبر و نیز از دلائل احضار مصدوق به در مجلس قرأت حدیث سعد
بن عباده است رض فی المشکوة عن سعد بن عبادة قال یا
رسول الله ان ام سعد ماتت فای الصدقة افضل قال الماء
فحفر بئراً وقال هذه لام سعد رواه ابوداؤد والنسائی *
دربن حدیث دلیل کافی است برینکه محضر مصدوق به قبل ترتب
ثواب آن علی وجه الکمال ایصال ثواب جائز باشد که سعد بن
عباده انصاری که از مشاهیر صحابه است چاه کندیده بمحضر چاه که
هنوز آب آن کسی ننوشیده بود هذه لام سعد گفت یعنی ثواب
این که آینده مرتب خواهد شد جهت ام سعد گردانیدم پس طعام
صدقه حاضر آورده اگر قبل اطعام مردمان متصدق بگوید که ثواب این
اطعمه حاضره و ثواب سوره فاتحه مقروه بفلان و فلان میت دادم
جائز و مشروع باشد پس هر فعلیکه از فعل رسول مقبول صلعم
چنانکه در احادیث سابقه مذکور شده و از فعل کرام صحابه چنانکه
در حدیث سعد بن عباده است ثابت و متحقق شد آن فعل
مشروع و مستحب باشد نه بدعت و ضلالت پس داخل فقرهٔ اولی

از دو فقره حدیث نبوی شبه عن جابر رض قال قال عمران خیر
الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة و قال
علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم پس
چگونه این امر فاتحه خوانی و ایصال ثواب به محض مصدوق به بدعت
باشد حالانکه ما اقتدای هدای محمد ﷺ که خیر الهدی است کردیم و
نیز اقتدا با عظم صحابه که سعد بن عباده انصاری است نمودیم علاوه
بران بدعتیکه موجب ضلالت باشد آن بدعتی است که راجع باصلی
از اصول دین نباشد و الا لازم آید که احداث مدارس و رباطات
که در عهد آن سرور نبود بدعت و ضلالت باشد حاشا و کلا
(و حد بدعت و اقسام آن مع اسرار آن در فتوای صفحه ۳۳ مصرح
شده است) و از دلائل جواز فاتحه خوانی و اعراس بزرگان قول
صاحب صراط المستقیم است حیث قال پس عباداتیکه از مسلمان
ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و آن طریق
رسانیدن دعای خیر بجناب الهی است پس این خود البته خیر و
مستحسن است و اگر آنکس که ثواب را بروحش برسانند از اهل
حقوق او است بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر
خواهد شد پس خوبی قدر امر از امور مرسومه فاتحه و اعراس
و نذر و نیاز اموات شک و شبه نیست انتهی بلفظه و منه

ایضاً فی مقام آخر پس چارهٔ کار طالب حق و صواب و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع وجنس طعام و متناولان آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند بهتر است القول پس این روایت اوّل دلیل است برینکه فقط برایصال ثواب اطعمهٔ متصدقه اکتفا نا کرده دعا هم با صدقه جمع کردن اولی و اهم است چنانکه دستور فاتحه خوانی است و از دلائل ایصال ثواب فاتحه مرتبع بدین قول صاحب خزانة الروایات است حیث قال فی الفتاوی الصوفیة من جامع الفتاوی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رفعتم ایدیکم الی الله ودعوتموه وسالتموه حوائجکم فامسحوا ایدیکم علی وجوهکم فان الله حی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه وسال حاجته ان یرد هما خائبین فامسحوا هذا الخیر فی وجوهکم و نیز ازین روایت معلوم شد که مسح یدین بررخ بعد فراغ از مناجات مشروع است چنانکه معمول ایصال ثواب فاتحه خوانی است لقوله عم ان ربکم حی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرد هما صفراً ولما فی الفتاوی العالمگیریة والمستحب ان یرفع یدیه عند الدعاء بحذاء صدره ومسح الوجه بالیدین

اذا فرغ من الدعاء قيل ليس بشيء وكثير من مشائخنا اعتبروا ذلك وبه ورد الخبر كذا في الغياثية ولما في الفتاوى السراجية يصح الوجه بعد الدعاء لا باس به اما آنکه بعض می گویند که هرگاه طعام صدقه در مجلس حاضر آورده شود در تناول آن بامثال فاتحه خوانی وغیرها توقف کردن ممنوع است چرا که در حدیث شریف وارد است که هرگاه طعام حاضر آورده شود و وقت نماز نماز حاضر باشد باید که ابتدا بطعام کنند و نماز را تاخیر کنند در جواب بگویم در صورت حضور طعام قبل فاتحه خوانی اگر صراحةً اجازت خوردن از متصدق یافته نشود واما امر بفاتحه خوانی کرده باشد طعام مذکور را قبل فاتحه خوانی خوردن روا نباشد حتی که متصدق بعد فاتحه خوانی اذن دهد اما حدیث ابتدا بطعام محضرا از نماز محمول بر احتیاج طعام یا ضیاع آنست یا غلبه گرسنگی لما في اشعة اللمعات ظاهر آنست که امر با بتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد انتهی و در رای آن در ضیافت با وجود تقدیم طعام انتظار اذن میزبان گو صریح نباشد درکار هرگاه قرأت فاتحه و غیرها وایصال ثواب آن قبل خوردن بالتماس میزبان در آمد یک قلم اذن میزبان یافته نشد پس مانع فاتحه خوانی وغیرها چه خواهد بود لما في نصاب الاحتساب و ينبغي ان لا ينتظر الادام اذا حضر الخبز و ياخذ في الاكل قبل ان يوتى بالادام اكراماً

للخبز قال عليه السلام اكرموا الخبز فانها من بركات السماء والارض قال العبد اصلحه الله تعالى وهذا في بيته واما في الضيافة فينتظر الاذن وفي كنز العباد ولا يضع يده في الطعام الا باذن المضيف انتهى واز دلائل مشروعيت فاتحه خوانى جواز اعراس بزرگان سابق است (وعرس نام ايصال ثواب اطعمه متصدقه وقرأت فاتحه وغيرها است باتعيين تاريخ وفات اولياى كرام) وعمل اعراس واجابت آن از علماى كرام ومشائخ عظام جارى بوده است لما في ما ثبت من السنة في ايام السنة للشيخ عبد الحق الدهلوى رح في روايات اختلاف يوم وفاة غوث الثقلين شيخ المشارق والمغارب محبوب الرحمن عليه افضل الصلوة والسلام يصرح مرجحها تاسع ربيع الثاني حيث قال فبهذه الرواية يكون عرسه تاسع ربيع الآخر وهذا هو الذى ادركنا عليه سيدي الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبدالوهاب القادري الحنفي المكي فانه قدس سره كان يحافظ في يوم عرسه هذا التاريخ اما اعتبارا على هذه الرواية او من شيخه الشيخ الكبير على المتقي المكي او من غيره من المشائخ رحمة الله تعالى عليهم اجمعين وقد اشتهر في ديارنا هذا هذا اليوم الحادي عشر وهو المتعارف عند مشائخنا من اهل الهند من اولاده رض عنهم ولما في جامع البركات ايضاً كه امام عبد الوهاب متقى مكى بروز مولود

آن حضرت ﷺ در روز عرس حضرت غوث الثقلین رض عرس شیخ خود شیخ علی متقی مکی و عرس ولد خود طعام وافر می پختند و بخورانیدن علماء صلحاء و فقرا میدادند انتهی * و مخفی نیست که عرس رسمی است در دیار هند با تعیین تاریخ وفات بزرگان بتقریب آن بسیار طعام تیار می سازند و بر محضر آن فاتحه و درود و ادعیه خوانده ایصال ثواب می نمایند و میان فاتحه خوانی و عرس فرقی نیست مگر از جهت تعیین تاریخ و عدم آن بس حسب زعم منکرین کار خیر فاتحه لازم می آید که مولانا شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه و مشائخ شان مبتدع باشند نعوذ بالله من هذا القصد و از جمله دلائل فاتحه خوانی و ایصال ثواب آن بروح اموات فعل رسول خدا ﷺ است که رسول مقبول بروح حضرت سید الشهدا امیر حمزه رض طعام شام طعام سوم روز و دهم روز و چهلم روز و ششماهه و سالیانه تیار کرده ایصال ثواب فرمودند و صحابه کرام نیز همچنین کرده اند هر که این را منکر باشد فعل رسول خدا ﷺ و صحابه را منکر شده باشد کذا فی مجموع النادرات نقلا من خلاصة الفقه و از دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعده الامور بمقاصدها است چنانکه در اشباه مرقوم است یعنی حسن و قبح هر عمل مربوط است بمقاصد آن یعنی اگر غرض ازان عمل نیکی باشد ان عمل نیک و اگر مقصود ازان عمل بدی است آن

عمل بدعتی کہ سجدہ اگر بہ نیت تحیہ باشد بادشاہان آن را
کفر نگفتہ و اگر بہ نیت عبادت باشد آنرا کفر صریح دانستہ اند وہمچنین
خوردن بہ پری شکم اگر بہ مقصود شہوت باشد آنرا حرام گفتہ اند
و اگر بہ مقصود تقوی برای روزۂ فردا یا بخاطر ضیف باشد آنرا مستحب
دانستہ اند و مانند این امثلہ کثیر است وہرگاہ مقصود از فاتحہ خوانی
فقط ایصال ثواب بارواح مومنین باشد نہ ادای رسوم جہال
و ایصال ثواب کار نیک و مفتاح بساخیرات و مبرات است
پس بیشک مشروع و حسن شد کما لا یخفی علی الفقیہ
البصیر لا سیما الضریر و از جملۂ ادلۂ مشروعیت آن تعامل
حرمین شریفین است زادہما اللہ شرفاً کہ خواص و عوام آنجا بہ نیت
ایصال ثواب اقسام طعام تیار کردہ قبل احضار ان در مجلس فاتحہ
و سورہ دیگر و درود و بعضی ذکر میلاد شریف خواندہ ایصال ثواب
آن بارواح اموات می نمایند و مفتیان و قضاۃ و مدرسین مکۂ معظمہ
و مدینۂ منورہ بمشروعیت فاتحہ خوانی باحضار اطعمہ و عدم آن بارہا
فتوی دادہ اند چنانچہ تقریظ علمای مکۂ معظمہ و فتوای شان در ذیل
این فتوی مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالی و فقہا تعامل حرمین
شریفین را از ادلۂ شرعیہ مثل کتاب و سنت و اجماع
و قیاس گردانیدہ اند از ادلہ مشروعیت فاتحہ خوانی قاعدۂ مستمرۂ
فقہ است کہ عموم بلوی از اسباب تخفیف است لو فرضنا اگر

در فاتحه خوانی چیزی از قبح شرعی موجود باشد پس هرگاه اکثرین
عوام و خواص هند و بنگاله و عرب تجویز آن و عمل آن می کنند حتی که
آنرا مفتاح الخیرات والمبرات تصور دیده اند منع همه ازان عمل
حرجیت عظیم و ضرریت جسیم و تنگی است بر مردمان قال الله
تعالی مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ الآیة قال الله تعالی
یُرِیْدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وعلاوه آنکه منع فاتحه
خوانی سد باب ایصال ثواب است اگر آنرا همه علمای دیار متفق
شده ممنوع سازند وجود ایصال ثواب وخیرات و ضیافات آن
یکقلم مثال عنقا از دار دنیا معدوم خواهد شد الا ما شاء الله قال صاحب
الاشباه فی بیان اسباب التخفیف السادس العسر وعموم
البلوی کالصلوة مع النجاسة المعفو عنها کما دون ربع الثوب
من المخففة وقدر الدرهم من المغلظة ودم البراغیث
والبق فی الثوب وان کثر وبول ترشش علی الثوب قدر رؤس
الابر وطین الشوارع وبول سنور فی غیر اوانی الماء وعلیه الفتوی
از جمله دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعده حسن الکل بحسن الاجزاء
است یعنی هرگاه اجزای یکشی بانفراد ها حسن باشند چون همه مجتمع
شوند نیز حسن باشد بلکه نور علی نور گردد چنانکه قبح الاجزاء قبح الکل
را لازم است و فاتحه خوانی فیما نحن علیه هر جزوی ازان حسن است
یعنی ایصال ثواب گذشتگان و ترویح ارواح بزرگان از اولیان

و پیغمبران و اطعام غربان و مسکینان و خاطرنوازی عالمان و فاضلان و اکرام صالحان و تطهیر مکان و قرائت قرآن و اذکار رحمان و درود رسانی سید پیغمبران و ضیافت مهمان و دفع خذلان و رغم شیطان و انتخاب افضل الوان و برشمادران و پدران و احضار ثمار و فواکه بیگران و شرای نفائس فراوان و توسیع رزق اهل و خانه باشان و تجدید اتحاد بین الاخوان و حاله رحم اقربا و جیران و اشاعت خیرات بی پایان و امثال آنهاست همه آن حسن است هرگاه فاتحه خوانی ازین اشیای نفیسه مرکب شد در مشروعیت آن شکی باقی نماند و با یه مجموعی موجب تکثیر ثواب گردید پس البته فاتحه خوانی درپایه استحباب رسید بدعت وضلالت را چه دخل و این مانند انکه کسی در ایام صیام نماز های نافله و اطعام مساکین و تلاوت کلام الله و غیرذلک امور حسنه را جمع نماید پس آن مستحب و موجب تکثیر ثواب گردد و از دلائل مشروعیت آن قاعده کلیه فقهاست که در هرامری خواص و عوام مبتلا باشند و در منع آن تنگدلی اکثر مردمان باشد و قری مقصور باشد در ان حالت مفتی را باید که آسانی و رفاهیت مردمان جوید و در تجویز آن حتی الوسع کوشد لما في الفتاوی القنية ينبغي للمفتي ان يفتي للناس بما هو اسهل عليهم كذا ذكره البزدوي رح في شرح الجامع الصغير و ينبغي للمفتي ان ياخذ بالا يسر في حق غيره

خصوصاً في حق الضعفاء لقوله عم لعليّ و معاذ رض حين بعثهما
الى اليمن يسّرا ولا تعسّرا انتهى ولقوله عم انما بعثتم
ميسّرين ولم تبعثوا معسّرين وخير دينكم ايسره وافضل
امتهان الذين يعملون بالرخص كذا في العقد الفريد
للشرنبلالي و شاه ولي الله محدث دهلوي در عقد الجيد في احكام
الاجتهاد والتقليد فرموده في عمدة الاحكام من كشف البزدوي
يستحب للمفتي الاخذ بالرخص تيسيراً على العوام مثل التوضي
بماء الحمام والصلوة في الاماكن الطاهرة بدون المصلى القول
و از انجمله قاعدهٔ كليهٔ فقه است كه ضرورت ممنوع را مباح مي گرداند
لما في الاشباه وغيره الضرورات تبيح المحظورات والضرر يزال
هرگاه متحقق گرديد كه عامهٔ مسلمين قرى و امصار شرقاً و غرباً
فاتحه خواني را از انفع خيرات و اثوب مبرات مي فهمند و مفتاح
ايصال ثواب ميدانند و در منع آن في الحقيقت سد باب ايصال
ثواب است اگر علما فاتحه خواني را بالاتفاق منع فرمايند اكثر عوام
ضيافات و اطعامات ايصال ثواب را يكقلم ترك خواهند گفت و بر تقدير
سد باب آن هزارها توكل پيشگان از قسم اهل علم و طلبهٔ علم
و خوندكاران قريات ذليل الاوقات خواهند شد و آن امري
است بغايت شنيع پس تجويز فاتحه خواني موجب دفع مذلت
شان گرديد پس رعايت صلاح و رفاهيت غرباي اهل علم كه خواص

بندگان خدا اند چه قدر اهم امور دین است قابل تامل است *

اما آنکه بعض منکرین متعصبین می گویند که فاتحه حرام یا بدعت شنیعه است و اطعمه صدقه که بر محضر یا غیبت آن فاتحه خوانی می نمایند حرام مثل لحم خنزیر گردد یا مثل پاینخال خوک نی ست؛ دگاه هم گویند که مرتکب کبیره میشود یا که بر خوف کفر است چه آن شقی نمی داند که چه بی ادبیها با سوره معظمه فاتحه می کند خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعه گفته بکبائر معصیت گرفتار می شود و فی العقائد و رد النصوص کفر الی قوله والاستهانة بها کفر والاستهزاء علی الشریعة کفر *

و نیز بسبب تحریم حلال یعنی حرام گفتن اطعمه ایصال ثواب که سوره فاتحه دران خوانده شده است و آن حلال طیب است بزه کار می شود قال الله تعالی لم تحرم ما احل الله لك الآیة باز منکر متعصب می گوید ما فاتحه را حرام نمی گوییم بلکه فتیه را حرام می گوییم بگوییم اکنون بدو وجه مرتکب معصیت شد اول بسبب اهانت سوره قرآنیه و تحریم حلال دوم بسبب تغیر اسم فاتحه که منصوص بها است نعوذ بالله منه و من قوله اما آنکه بعضی از منکرین بتعصب و جهال می گوید که در فاتحه خوانی تشبه است با هنود که هنود جهت اموات خود اطعمه تیار کرده و ریاحین و ثمار حاضر آورده پیشروی برهمن خودها بر نهند پس او کلمات کفر دران خوانده تقسیم می نماید پس جهال مسلمانان از هنود دیده این عمل اخذ کرده اند و دلیل اینکه ﷺ من تشبه بقوم فهو منهم اقول هر عملیکه راجع

باصلی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدده ایصال ثواب دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبه نباید گفت و آن در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چراکه شما معنی تشبه نمی دانید واز خصائص ابواب بنی بصر خاصیت تشبه ماضی از تفعل است واز خاصیات تفعل تکلف در ماخذ است نحو تجوع و تکوف یعنی بتکلف خود را گرسنه ظاهر نمود همچنین کوف پس مراد درینجا همین بود که هر که بتکلف خود را درین عمل مشابه هنود در سازد او از هنود باشد و پر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان هنود گویند علاوه آن ظاهر کرد که جهت تشبه با کفار مخصوص در امورات مذمومات است نه در محمودات و نیز قصد تشبه با کفار نامنجار باشد نه در آنکه مقصود تشبه نشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متصدق بها با وضار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد تشبه با کفار و اهل بدعات * فی الدر المختار فان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء بل فی المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر وفی رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء فانا ناکل ونشرب کما یفعلون بحر عن شرح الجامع الصغیر لقاضیخان ویؤیده ما فی الذخیرة قال هشام رایت علی ابی یوسف نعلین مخصوفین بمسامیر فقلت اتری بهذا الحدید باسا قال لا قلت سفیان وثور ابن یزید کرها ذلک لان فیه تشبها بالرهبان فقال

بندگان خدا اند چه قدر راهم اموز دین است قابل تأمل است *

اما آنکه بعض منکرین متعصبین می گویند که فاتحه حرام یا بدعت شنیعه
است و اطعمه صدقه که به محضر یا غیبت آن فاتحه خوانی می نمایند حرام مثل
لحم خنزیر گردد بلکه مثل پائخال خوک نیست و نگاه هم گویند و نیز
مرتکب کبیره میشود بلکه بر دخول کفر است چه آن شقی نمی داند
که چه بی ادبیها با سوره معظمه فاتحه می کند خواندن آنرا حرام و بدعت
شنیعه گفته بکبائر معصیت گرفتار می شود وفی العقائد ورد النصوص
کفر الی قوله والاستهانة بها کفر والاستهزاء علی الشریعة کفر *
و نیز بسبب تحریم حلال یعنی حرام گفتن اطعمه ایصال ثواب که
سوره فاتحه دران خوانده شده است و آن حلال طیب است نیز گناهکار
می شود قال الله تعالی لم تحرم ما احل الله لك الآیة باز منکر
متعصب می گوید ما فاتحه را حرام نمی گوییم بلکه فتیه را حرام می گوییم
بگوییم اکنون بدو وجه مرتکب معصیت شد اول بسبب اهانت
سوره قرآنیه و تحریم حلال دوم بسبب تغییر اسم فاتحه که
منصوص بها است نعوذ بالله منه ومن قوله اما آنکه بعضی از
منکرین متعصب و جهال می گوید که در فاتحه خوانی تشبه است با هنود
که هنود جهت اموات خود اطعمه تیار کرده و ریاحین و ثمار حاضر آورده
پیش روی برهمن خود ها بنهند پس او کلمات کفر دران خوانده
تقسیم می نماید پس جهال مسلمانان از هنود دیده این عمل اخذ کرده اند
[illegible] و له انه ﷺ من تشبه بقوم فهو منهم اقول هر عملیکه را جمع

باملی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدده ایصال ثواب
دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبه نباید گفت و آن
در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شما معنی تشبه نمی دانید
و از خصائص ابواب ابن بصری هستید تشبه ماضی از تفعل است
و از خاصیات تفعل تکلف در ماخذ است نحو تجوع و تکوف
یعنی بتکلف خود را گرسنه ظاهر نمود همچنین تکوف پس مراد درینجا
همین بود که هر که بتکلف خود را درین عمل مشابه هنود در سازد
او از هنود باشد و پر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه
خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان هنود گویند علاوه آن ظاهر
که کراهت تشبه با کفار مخصوص در امورات مذمومات است
نه در محمودات و نیز قصد تشبه با کفار نا هنجار باشد نه در انکه مقصود
تشبه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متصدق
بها با وضمار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد
تشبه با کفار و اهل بدعات * فی الدر المختار فان التشبه بهم
لا یکره في كل شيء بل في المذموم وفيما يقصد به التشبه كما في
البحر وفي رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا يكره في
كل شيء فانا ناكل ونشرب كما يفعلون بحر عن شرح الجامع الصغير
لقاضيخان ويؤيده ما في الذخيرة قال هشام رايت على ابي يوسف
نعلين مخصوفين بمسامير فقلت اترى بهذا الحديد باسا قال لا قلت
سفيان وثور بن يزيد كرها ذلك لان فيه تشبها بالرهبان فقال

كان رسول الله ﷺ يلبس النعال التي لها شعر فقد اشار الى ان صورة المشابهة فيما يتعلق به صلاح العباد لايضر القول اما كراهت سكوت عند الاكل لتشبه اليهود وكراهت لبس خاتم * در خنصر يسرى لتشبه الروافض محمول است بر مرجوحيت وكراهت تنزيهي ورنه بالاتفاق مذكوره در تحت حديثي كه حكم آن اشد است داخل نگردد فتدبر اما آنكه بعضى از متعصبين اهل حق مي گويند كه اكثر عوام در لوازم فاتحه خواني مشابهت با هنود قصداً مي نمايند وآن معصيت است واكثر جهال اعتقاد حضور ارواح وخوردن آنها ازان اطعمه ميدارند لهذا مرغوبات ميت را دران خاصة مي دهند وآن جهل است ونيز غيب داني را جهت اموات ثابت مي نمايند وآن كفر است وبعضى از جهال حيوان وخوردني ديگر را بنام اموات نذر مي نمايند وآنرا بقبور مي برند وعمل فاتحه دران كرده مي خورند ومي خورانند ونذر لغير الله وحمل الى القبور حرام است وبعضى از عوام ايام خاصه را جهت فاتحه خواني متعين كرده آنها را بر خود ها التزام كرده است كه بدون آن وقت ميت مثاب نمي شود وآن سفاهت است وبعضى از جهال اطعمه متصدقه را بحصص متعدده تقسيم كرده مي گويند اين طبق براى خدا است وآن براى پيغمبر خدا وآن براى پدر من واين جهل جاهليت است لهذا فاتحه خواني حرام است يا بدعت شنيعه اقول مجيبا هر كه اين كارها در فاتحه خواني مي نمايد وهمين اعتقاد دارد براى وى گناه لازم است نه نفس فاتحه خواني وايصال ثواب بسبب اينها حرام وبدعت گردد

نعماشا وکلا فتوای ما در تجویز فاتحه خوانی درانصورت است که فاتحه خوانی از همه محذورات و بدعات خالی باشد مثلا بعضی از جهال اهمال دول روز عیدین صلوة عید را با رقص وغنا ولهو ولعب جمع می نمایند پس ازان لازم نمی آید که نفس صلوة عیدین حرام وبدعت گردد بلکه فاعل آن ازان گناهگار می شود چنانکه اگر با جنازه زنان نوحه کنندگان باشند ترک صلوة جنازه جائز نباشد لما فی شرح الوقایة لان اجابة الدعوة سنة فلا تترك بسبب بدعة كصلوة الجنازة تحضرها النائحة پس هرگاه برای ایصال ثواب زمانی ومکانی در شریعت متعین ومقرر نیست فاعل آن مختار است که بلا تعیین زمان و مکان هرگاه قادر شود اطعمه صدقه مهیا کرده فاتحه و درود خوانده ایصال ثواب بوجه مسنون نماید و هر طعام و هر چیزیکه جهت فقرا و مساکین اصلح و انفع باشد اختیار نمودن افضل است و مقتدای قوم و مولویان را باید که هرگاه عامی را در بدعتی شنیع و رسمی قبیح مبتلا بینند بموعظه حسنه تنبیه نموده از منهیات شرعیه حتی الوسع باز دارد قال عليه السلام اذا رأى احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه وان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان بدانکه در فاتحه خوانی واجب ولازم است که اعتقاد وجوب تعیین زمان و مکان و کیفیت و کمیت یافته نشود و خالی باشد از استحلال معصیت و تحریم حلال و عکس آن والزام ما لا یلزم مثل تعظیم ما لیس بمعظم و تحقیر ما لیس بمحقر و تغییر شرائع و ایجاب المباح و اصرار علی المباح و غیر ذلک

چنانکه جهال در وقت طبخ وتیاری اطعمه وغیرها از اشیای صدقه اذعان
حضور ارواح اموات وعلم آنها مثل عالمیان غیب بنوعیکه بخوف بیزاری
ارواح ایشان اطفال خردسال را از مس اشیای مذکوره ممنوع سازند
که آن کفر است و در احضار طعام ظن حلول ارواح اموات یا دخول
اثر فاتحه دران یا تناول اموات ازان که آن جهل وعبث است یا
پرستش اطعمه مثل کفار که آن مشابهت بکفره است وتخصیص
متناولان چنانکه نیاز سیدة النساء وغوث اعظم را بدستور جهال هند
جز درخورش سادات نباید داد که آن تحریم حلال است واعتقاد عدم
جواز فاتحه بدون حضور اطعمه که آن التزام مالایلزم است وتعیین وقت
بنوعی که پیش یا پس همان وقت معین نارواست وتعیین کیفیت
مثل چهار دانه باین اعتقاد که غیر آن نارواست وتعیین کمیت
مثل سه منی باین اعتقاد که بیش یا کم ازان ناجائز است که
آنها اصرار علی المباح است وغیر ذلک من الرسوم الجاهلة والبدع
المخترعة من الجهلة که هر آن واجب الاحتراز والاجتناب است
هرگز بعمل نه آید اعاذنا الله منها ومن الوساوس الشیطانیة * و
التعصب والحمیة الجاهلیة * والله تعالی اعلم * وعلمه احکم *
وعلیه التوکل وبه استعین * وصلی الله علی محمد وآله واصحابه
اجمعین * لمؤلفه عبد الودود اصلح الله شانه * فتوای حضرت
استاذ عالم مولانا الاکرم الشیخ الحاج المولوی عبد العلی السدوی
نفعنا الله ببرکاته دربارهٔ جواز فاتحه خوانی با تقریظ هاى مکه معظمه و

مهورشان که وقت مراجعت از مکه معظمه آورده بودند (نقل مطابق اصل) ما قولكم يا سادات العلماء رحمكم الله تعالى في هذه المسألة ان كثيرا من الناس يصنعون اطعمة الصدقة لاكل الفقراء فهم والقراء يقرؤن سورة الفاتحة وغيرها من سور القران للاموات عند اخراج اطعمة الصدقة بحضرتها او غيبتها ثم بالدعوة الله تعالى لحاجة ايصال ثواب قراءة سور القرآن والاطعمة المتصدقة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروة وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان فهل يجوز جعل ثواب قرأة الفاتحة وغيرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذكورة للاموات ام لا وهل يصل الثواب اليهم ام لا وكذلك الدعاء والمناجاة لايصال ثواب سور القرآن والاطعمة المتصدقة بحضر الاطعمه بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروة وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان جائز ام لا بينوا توجروا

* الجواب * يجوز جعل ثواب قرأة سورة الفاتحة وغيرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذكورة للاموات ويصل الثواب اليهم لما في الفتاوي العالمگيرية والاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة كان او صوما او صدقه وغيرها كالحج وقرأة القران والاذكار وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلوة والسلام والشهداء والاولياء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع البر كذا في غاية السروجي شرح الهداية وفي رد المحتار على الدر المختار وعن انس رض قال يا رسول الله انا

نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك لهم
قال نعم انه ليصل اليهم وانهم ليفرحون به كما يفرح احدكم
بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص العكبري وكذلك الدعاء
والمناجاة بمحضر الاطعمة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروءة
وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان جائز لان مطالبهم وصول
اعمالهم البدنية والمالية المرقومة الى ارواح الاموات والظاهر
ان معنى الدعاء رفع الحاجات الى رافع الدرجات فيجوز الدعاء
لايصال ثواب السور المقروءة والاطعمة المتصدقة الذي هو المطلوب
والحاجة لهم قال تبارك وتعالى فادعوني استجب لكم والله تعالى اعلم

تأملت الجواب فوجدته موافقا للصواب والله الهادي وعليه اعتمادي
وانا الفقير الى الله تعالى البرجمال بن عبد الله شيخ عمر رئيس المدرسين
ببلد الله الامين عفا الله عنه وعن جميع المسلمين (شيخ جمال)

تأملت الجواب فوجدته موافقاً لما عليه اهل السنة والجماعة امال الله
الهداية الى طرق الصواب قاله بفمه وامر برقمه الفقير الى ربه المتعال
صديق بن عبد الرحمن كمال المدرس بالحرم الشريف المكي
عفي عنهما آمين (صديق عبد الرحمن كمال)

هذا الجواب صحيح موافق للمرجح في مذهب اهل السنة والجماعة
كتبه الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن احمد بن زيني دحلان خادم
الفقراء بالمسجد الحرام صانه الله تعالى (احمد دحلان)



كتاب العبادات

* ما قولكم فى قول العلماء رح * اندرينكه در بارهٔ
استنجا فقط شاشيدن وادن بعضى مى گويند كه اگر فقط از
آب بشويند و كلوخ نگرفته باشند طهارت حاصل نشود ونماز
جائز نباشد در شرع تفصيل آن چيست بينوا توجروا
الجواب * در خروج بول يا غائط اگر اطراف مخرج
ملوث نگردد استنجا فقط از كلوخ كافى باشد واين درجهٔ ادنى
است واگر صرف از آب بشويند نيز كفايت مى كند واين
درجه اوسط است اما جمع كردن درميان آن هردو افضل و
سنت است بشرطيكه عورت منكشف نگردد وگرنه جهت اداى
سنت فرض را ترك كردن لازم آيد ودر همه صورتهاى
مرقومه بانفرادها طهارت حاصل ميشود ونماز بآن جائز * فى الدر
المختار والغسل بعد الحجر بلا كشف عورة سنة فى القنية
من عليه استنجاء الماء اذا لم يجد موضعا خاليا يتركه
لان كشف العورة منهي عنه والاستنجاء مامور به والنهى
راجح على الامر فى الطحطاوى الجمع بينهما هي المرتبة
العليا ويليه الماء ثم الحجر * واگر نجاست از مخرج تجاوز
كرده گرد مخرج را ملوث گرداند پس اگر مقدار درهم باشد يا
كمتر از آن نيز همان حكم دارد واگر زائد از قدر درهم اطراف مخرج

ماهی گردیده باشد از آب شستن نجس گردد و صرف کاوخ کفایت نمی کند * لما فی الدر المختار یجب ای یفرض غسله ان حاوی المخرج نجس مانع انتهی والله اعلم * لمولانا محمد وحید رح *

* ما قولهم رح * اندرینکه ماهی اربیان یعنی جهینگا یا چنگا تی که بعضی آنرا بسبب عدم مشابهتش با ماهی حرام یا مکروه گویند حکمش چیست * الجواب * حلال است چرا که در عرف عام و لغت وطب آنرا ماهی گویند اما در عرف عام پس ظاهر است که در جمیع امصار و قری آنرا جهینگا مچهلی گویند و نیز اهل لغت بر اربیان اطلاق سمک نموده فی القاموس الاربیان بالکسر سمک کالدود وفی الصراح اربیان نوع از ماهی است و در اصطلاح طب نیز کما فی مخزن الادویة در بیان اربیان نیز آمده در فارسی ماهی رو بیان و ماهی میگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند پس باتفاق همه ماهی بودن اربیان ثابت شد و ماهی بجمیع اقسام آن حلال است لما فی الهدایة لا باس باکل الجریث والمارماهی وانواع السمک وفی الدر المختار حل الجراد وانواع السمک وکذا فی السراجیة والهدایة وفی التهذیب کل ما یعیش فی الماء حرام الا السمک ویدخل فیه جمیع انواعه و بعضی آنرا حرام یا مکروه گو

بتقابل آنکه مشابهت ماهی ندارد چنانچه در کنز العباد است
و این تقابل ناقص وغیر صحیح است بلکه تسمیه باسم سرک
کافیست چرا که مار ماهی نیز مشابهت ماهی ندارد بلکه مشابه مار
است باوجود آن حلال بین است بجهت اطلاق اسم ماهی
بر آن کما مر من عبارة الهداية وغيرها و نیز صاحب نصاب
الصبیان بحلت جهینگا ماهی تصریح نموده حیث قال جهینگا ماهی
در حلت وحرمت آن اختلاف است لیکن صاحب انواع الفقه
که فتوی بر حل است که حلال است انتهی * والله اعلم *
مولانا محمد وحید رح * ما قولون رح * اندرینکه
سلام را جائز است که خدمتگاری هنود ونصاری نماید تعبانا تفاق
غیر از خمر وگوشت خوک یا برداشتن اوانی آنها اندر شرعا جائز بود
یا نه * الجواب * جائز ولا باس به است لما یستفاد من
الفتاوی السراجیة آجر نفسه من مجوسي يوقد له النار لا باس
به وهکذا يفهم من اقوال اکثر الفقهاء والله اعلم * العالم *
* ما قولهم رح * اندرینکه سلام گفتن بزرگ مرخرد را
سنت است یا عکس آن و ترک سلام موجب اثم است یا نه
وبرکدام کدام سلام گفتن ممنوع است ورد سلام واجب است یا نه
وبرکدام صورت واجب نه * الجواب * فی الدر المختار
شامی در رعایة مسعودی است سنت سلام آن است که

همان بر خرد سلام گوید و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت و عمر زیاده تر بود سلام وی را بود فرمود رسول خدا صلعم من این ادب از پروردگار خود آموخته ام که در شب معراج اول او فرمود السلام علیك ایها النبي و رحمة الله و برکاته و ترک سلام بزرگ کاریست و سلام کردن بر شخصیکه در عبادت مشغول است مانند قاری قرآن و واعظ و موذن و معلم و متعلم و قاضی وقت قضا ممنوع است و گناه و رد سلام واجب اما بر مذکورین واجب نه * لما فيه ایضاً قال الفقيه اذا دخل جماعة على قوم فان ترکوا السلام اثموا كلهم وان سلم واحد منهم جاز عنهم جميعاً وان سلموا كلهم فهو افضل وان تركوا الجواب كلهم اثموا ويكره السلام عند قرأة القرآن وعند اكرة العلم والاذان والاقامة ويكره التسليم على القاضي وعلى من يتذكر العلم وعلى القاضي اذا جلس للقضاء ولو سلم اثم واختلفوا الى الجواب قال بعضهم لا يجيبون وهو الصحيح وفيه ايضاً ومنه اذا قال السائل على الباب السلام عليكم لا يجب رد السلام لان هذا السلام ليس للتحية بل اشعاراً لسواله فلا يرد والله اعلم *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه نماز نخواندن و روزه نداشتن و دیگران را ازان منع کردن

وا نکار کردن ازان وترک کردن سنن از راه استخفاف

چه حکم دارد و صوم حکم صلوة دارد یا نه بینوا توجروا الجواب *

تارک صلوة فاسق است قید کرده خواهد شد حتی که نماز بخواند

وبروایتی تازیانه زده شود تعزیراً حتی که خون جاری شود و

بروایتی اگر قصداً نماز را ترک کند قتل کرده خواهد شد و منکر صلوة

کافر است * لما فی الدر المختار ویکفر جاحدها لثبوتها بدلیل

قطعي وتاركها عمداً مجانةً ای تکاسلاً فاسق حتى يحبس في حق

العبد فحق الحق احق وقيل يضرب حتى يسيل منه الدم وعند

الشافعي رح يقتل بصلوة واحدة حدا وقيل كفرا وفي العالمكيرية

الصلوة فريضة محكمة لا يسع تركها ويكفر جاحدها كذا في الخلاصة

وقال رسول الله صلعم العهد الذي بيننا وبينهم الصلوة فمن تركها

فقد كفر كذا في المشكوة * وتارک سنت ملعون است *

لما فی المشکوة ستة لعنتهم ولعنهم الله وكل نبي يجاب الى قوله عم

التارك لسنتي وقال صلعم كل امتي يدخلون الجنة الا من ابى

وقيل ومن ابى قال من اطاعني دخل الجنة ومن عصاني فقد ابى *

یعنی تارک سنت داخل بهشت نخواهد شد و حکم صوم مثل حکم

صلوة است * لما في الدر المختار والصوم كالصلوة على الصحيح

وفي الطحطاوي وكذا يفعل في الذي يفطر في رمضان حتى يحدث

توبة والله اعلم * لمولانا محمد وجيه رح * مافوله رح *

اندرینکه خواندن نماز درگورستان و در مسجدیکه مرقبرهای مسلمانان بنا کرده شده مکروه است یانه * الجواب *

مکروه است * لما في العالمگیریة ویکره الصلوة في تسع مواطن في قوارع الطریق ومعاطن الابل الی قوله والمقبرة وفی الزیلعی ویکره ان یصلی علی القبر او یصلی بین القبور * وفی المشکوة عن ابي سعید رض قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة الحدیث و اگر در گورستان جائی برای نماز تیار کرده شده و در انجا و در جوانب آن قبر نیست در انجا نماز جائز میتواند شد * لما فی قاضیخان ویکره الصلوة في سبع مواطن الی قوله الصلوة في المقبرة لانه تشبیه بالیهود فان کان فیها موضع اعد للصلوة فیه و لیس فیه قبر ولا بجانبه لا باس به والله اعلم * لرحل عالم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه بمکان واحد و زمان واحد نماز واحد را جدا جدا بالاجماعت ادا کردن معصیت است یانه * الجواب معصیت است زیراچه جماعت نزد حنفیه بروایتی سنت موکده است بروایتی واجب و ترجیح مر وجوب راست * لما في الدر المختار الجماعة سنة موکدة وقیل واجبة وعلیه العامة ای عامة مشائخنا وبه جزم في التحفة وغیرها وهو الراجح عند اهل المذهب وفیه ایضاً فتسن او تجب ثمرته تظهر في الاثم بترکها مرة الی قوله

القادر بن على الصلوة بالجماعة من غير حرج * وفي الطحطاوي بانه لا يرخص لاحد في تركها بغير عذر الى قوله ويجب التعزير على تاركها من غير عذر * يعني بر تارك جماعت بلا عذر تعزير واجب است * وفي ترجمة الهداية * نزد پيغمبر خدا صلعم جماعت از سنت هدى است تخلف نمی ورزد از ان مگر منافق في الفقه الاكبر فمن ترك الجمعة والجماعة خلف الامام الفاجر فهو مبتدع عند اكثر العلماء هرگاه تارك جماعت معزر و منافق و مبتدع مى شود پس مجوز و مبيح ترك جماعت انقص واخبث ازان خواهد شد * والله اعلم ما قولهم رحمهم الله در اينكه شخصى ترك جماعت را در نماز فرض مباح مى گويد اگر كسى اورا دريں امر ملامت نمايد او را كافر و شيطان و ملعون مى گويد حكمش چيست * الجواب هرگاه تارك جماعت موافق روايات فتواى سابقه آثم و معزر گرديد لاجرم هر اينه منفذ حكم شرع خواهد بود زيرا كه منع از افعال ممنوعه هر مومن را ميرسد في اشعة اللمعات * و آحاد مسلمين را مى رسد كه امر و نهى كند پس منفذ حكم شرع مستحق اجر و ثواب خواهد شد نه لائق لعن و تكفير * قال على القاري لا يجوز ان يرمي مسلم بكفر و فسق وايضاً فيه لان النبي صلعم نهى عن لعن المصلين ومن كان من اهل القبلة * وفيه والمؤمن لا يجوز لعنه * و جائز نيست تكفير و لعن

مسلم اگرچه مرتکب کبیره باشد * في الفقه الاکبر ولا نکفر مسلماً بذنب من الذنوب وان کان کبیرة وفي شرحه ولا یلعن صاحب الکبیرة * وکتب احادیث مابین معنی مشحون است که اگر یکی دیگری را که فاسق وکافر نیست فاسق و کافر گفت خود فاسق وکافر گشت زیرا چه چون مومن را کافر خواند ایمان را کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد * کذا في اشعة اللمعات وقال صلعم سباب المؤمن فسوق * الغرض دیگرانرا لازم است که از چنین کس پرحذر باشند حتی که توبه نماید والله اعلم

ما قولکم رح * اندرینکه شخصی خود را عالم قرار دهد اگر کسی او را بسبب فسق وکردار بدبدش گوید باستناد اهانة العلماء کفرٌ کافرش گوید حکم آن چیست * الجواب

عالم مذکور را جائز نیست که دیگری را کافر گوید زیرا چه اهانت عالم کفر وقتی باشد که اهانتش بسبب علمش بود دیگر کدامی بسبب دینوی یا اخروی باعث آن نگردد * لما في شرح الفقه الاکبر من غیر سبب دنیوی او اخروي فیکون بغضه لعلم الشریعة ودرین صورت اهانتش بسبب فسق عمل بد عالم مذکور است واگر اهانتش بالحق باشد تعزیر اهانت کنند ممکن است تاهم موجب تکفیر نمی تواند شد * وفي رد المحتار اما الفاسق فقد عللوا الي قوله وبان في تقدیمه للامامة تعظیمه وقد وجب

علیهم اما انقه شرعاً والله اعلم * هذه الثلثة لمولانا عبدالحی صاحب

چه می فرمایند اح * اندریکه شخصی جائز الاقتدا در مسجد نماز شروع نمود بعده دیگران برای ادای همان نماز حاضر آمدند و از حالش آگاه باشند پس این حاضرین اقتدا بمصلی سابق خواهند نمود یا جداگانه جماعت قائم خواهند ساخت و مصلی مذکور نماز خود قطع کرده شریک اوشان خواهند شد * الجواب اگر درمیان حاضرین امام راتب نباشد اقتدا بمصلی سابق ترجیح دارد اگرچه مفضول هم باشد بسبب شروع کردنش نماز را او لاً و حرمت قطع نماز بلا ضرورت * لما فی رد المحتار ان الجماعة وان کانت مطلوبة واجبة لکن عارض وجوبها حرمة القطع * وباوجود افضل امامت مفضول جائز است در شرح مشکوٰة است و نیز درین حدیث دلیل است در جواز امامت مفضول باوجود افضل که باوجود امیر المومنین علی رض ابن مکتوم را امامت فرموده انتهی و مراد ازان رعایت امامت افضل در صورت حضور مصلیان است و قت قیام صلوٰة یا وقت نصب کردن امام راتب در ینجا هیچیک ازین هردو موجود نیست لما فی الدر المختار الاحق بالامامة تقدیماً ای علی من حضر معه بل نصباً ای للامام الراتب * و باین همه اگر حاضرین جداگانه جماعت قائم نمایند مصلی سابق را عذر خواهد بود که اگر نمازش درحد قطع بوده باشد قطع نماید و شریک جماعت گردد و آن اینکه

سجده نکرده باشد در غیر رباعی برای رکعت دوم و در رباعی جهت رکعت سوم اما باوجود دانستن ایشان اورا جائز الاقتدا باما کراهت اگر بغرض تحقیر و استخفاف اقتدا نکنند گناهگار خواهند شد قال صلعم المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله ولا یحقره هکذا فی المشکوة * محدث دهلوی گفته اهل لا اله الا الله همه اهل عزت اند وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ والله اعلم * تعالیٰ * ما قولهم رح اندرینکه سجدهٔ سهو که ساهی را در نماز واجب میشود ترک آن موجب اثم است یانه و سجدهٔ سهو در جماعت عظیمه عیدین و جمعه که امام را جهت دفع تشویش ترک کردن جائز است مخصوص در جمعه و عیدین است یا در جماعت عظیمه نماز دیگر هم جائز * الجواب ترک سجدهٔ سهو موجب گناه است * لما فی الطحطاوی ظاهر کلامهم انه لو لم یسجد اثم لترک الواجب ولترک سجود السهو * و در جمع غفیر پنجگانه نیز امام را می رسد که برای دفع تشویش و فتنه ترک سجدهٔ سهو نماید * لما فیه ایضاً والظاهر ان الجمع الکثیر فی سواهما ای الجمعة والعید کذلک * و اگر در جمعه و عیدین جمع کثیر نباشد ترک سجده جائز نیست * لما فیه اذا لم یحضر فیهما ای الجمعة والعید جمع فالظاهر السجود لعدم الداعی الی الترک وهو التشویش والله اعلم * تعالیٰ *

ما قولكم علماء الدين رحمكم الله الى يوم اليقين

اندريشه در التحيات وقت تشهد انگشت سبابه را برداشته اشاره كردن اگرچه اكثر اصحاب متون ازان منع كرده اند سنت است يانه و اشاره بچه طور نمودن مشروع است و امر ارسنيت اشاره چيست بينوا اتؤجروا * الجواب اشارهٔ مذكوره بكيفيت مرقومة الذيل مسنون است * لما في الدر المختار لكن المعتمد ما صححه الشراح ولاسيما المتاخرون كالكمال والحلبي والبهنسي والباقاني وشيخ الاسلام الجد وغيرهم انه يشير لفعله عليه السلام القول وفي رد المحتار ان المفتي به عندنا خلافه اي خلاف عدم الاشارة وهو الاشارة على كيفية عقد ثلثة وخمسين كما قال به الشافعي واحمد وفي المحيط انها سنة يرفعها عند النفي ويضعها عند الاثبات وهو قول ابي حنيفة ومحمد رح وكثرت به الآثار والاخبار فالعمل به اولى اه فهو صريح في ان المفتي به هو الاشارة بالمسبحة مع عقد الاصابع على الكيفية المذكورة لا مع بسطها فانه لا اشارة مع البسط عندنا الى قوله وصفتها ان يحلق من يده اليمنى عند الشهادة الابهام والوسطى ويقبض البنصر والخنصر ويشير بالمسبحة او يعقد ثلثة وخمسين بان يقبض الوسطى والبنصر والخنصر ويضع راس ابهامه على حرف مفصل الوسطى الاوسط ويرفع الا

صبع عند النفي ويضعها عند الاثبات اه الى قوله وعن كثير من المشائخ لا يشير اصلا وهو خلاف الدراية والرواية الى قوله وفي القهستاني وعن اصحابنا جميعاً انه سنة فيحلق الابهام اليمنى والوسطى ملصقا راسها براسها ويشير بالسبابة اه فهذه النقول كلها صريحة بان الاشارة المسنونة انما هي على كيفية خاصة وهي العقد او التحليق وامارواية بسط الاصابع فليس فيها اشارة اصلا ولهذا قال في الفتح وشرح المنية وهذا اى ماذكر من الكيفية فرع تصحيح الاشارة اى مفرع على تصحيح رواية الاشارة فليس لنا قول بالاشارة بدون تحليق ولهذا افسرت الاشارة بهذه الكيفية في عامة الكتب كالبدائع والنهاية و معراج الدراية والذخيرة والظهيرية وفتح القدير وشرحي المنية والقهستاني والحلية والنهر وشرح الملتقى للبهنسي معزياً الى شرح النقاية وشرحي درر البحار وغيرها كما ذكرت عباراتهم في رسالة سميتها رفع التردد في عقد الاصابع عند التشهد وحررت فيها انه ليس لنا سوى قولين الاول وهو المشهور في المذهب بسط الاصابع بدون الاشارة والثاني بسط الاصابع الى حين الشهادة فيعقد عندها ويرفع السبابة عند النفي ويضعها عند الاثبات وهذا ما اعتمده المتاخرون لثبوته عن النبي صلعم بالاحاديث الصحيحة ولصحة نقله عن ائمتنا الثلثة *

فی الجمله از اقوال ائمهٔ ثلثهٔ دین ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح و روایات علمای اعلام و مشائخ ثقات خوب ثابت و متحقق شده که بر داشتن انگشت سبابه وقت تشهد که مقام توحید است سنت است که از بسیار آثار و اخبار ثابت شده است که رسول خدا صلعم اشاره فرموده اند پس عدم اشاره خلاف سنت و خلاف اقوال ائمه و نافهمیدگی محض است چرا که توحید که مبنای جمیع عبادات است توکید و توطید آن بر ضرور و آن به چیزها حاصل می شود اقرار باللسان * تصدیق بالجنان * تعدیل بالارکان پس چنانکه شهادت توحید دران مقام باللسان کرده می شود بجنان هم تصدیق نموده میشود پس جهت تعدیل بالارکان از انگشت واحد نیز اشارهٔ وحدت او تعالی کردن ناگزیر شد تا کهٔ ان هر سه چیز بیکبار در اثبات وحدت او سبحانه متفق گردد همین است اسرار اشاره پس در عرف اشاره بیک انگشت می شود دیگر باضم کردن انگشتان دیگر و اگر باضم اشاره نمایند آن اشاره ناکاره گردد و نیز باید که اشاره در عین مقام شهادت توحید باشد ورنه اشاره بی معنی و لا حاصل گردد یعنی انگشت وقت گفتن لَا بردارد و در اِلَّا اللّٰه بدارد شاید ازین جهت اکثر اصحاب متون انرا منع کرده اند که از اشاره بی محل عدم اشاره بهتر است * پس بر هر کس لازم است که ادای السنة و ابقای الاجماع اشارهٔ مذکوره را ترک نکنند

گاه هرگاه که از مقام اشاره تجاوز کرده باشند باز اشاره نکنند چنانکه از اوله متعدده بالا وتحقیق ملا قاری حنفی معلوم میشود شکی باقی نماند والله تعالی اعلم * ما قولهم رح از مسجدی که امام آن فاسق یا جاهل است مردمان را از ان تخلف ورزیده بمسجدی دیگر که امامش متدین وعالم بالسنة است رفته نماز گذاردن جائز است یانه * الجواب جائز و درست است لما في نهاية المراد اما الجماعة التي يكره الاقتداء معهم كجماعة المخالفين للمذهب الي قوله او جماعة الامام الفاسق او الجاهل فلا كراهة في التخلف عن ذلك والانفراد بالصلوة * و چون تخلف از جماعت امام نا اهل و تنها نماز گذاردن با وجود وجوب جماعت جائز شد پس رفتن به جماعت امام متدین و عالم بطریق اولی جائز خواهد شد کما هو الاظهر والله اعلم * چه حکم است در بنکه شخصی غیر مستحق امامت باصرار و تقاضای خود در صلوة پنجگانه یا جمعه یا در نماز جنازه امامت کند و در ان جماعت دیگری از وی اورع واعلم بالسنة موجود است پس اقتدای اینچنین امام کردن درست باشد یانه * الجواب * اینچنین باصرار امامت کردن مکروه تحریمی است پس مردمان را باید که در پس اینچنین کس اقتدا کنند که موجب کراهت نماز او شان است * لما في الدر المختار ولو ام قوما وهم له کارهون لفساد فیه او لانهم احق بالامامة منه کره له ذلك

تحريمًا لحديث ابي داؤد لا يقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم
له كارهون انتهى وفى نهاية المراد فان الجاهل باحكام الصلوة
لا تصح صلوته لان معرفة الفرض شرط صحته فضلاً عن الاقتداء
به وكذلك اي يكره لو كان عالمًا لكن غيره اعلم منه فالاعلم
مقدم على كل حال والله اعلم * ماقولكم رح
اندرينكه شخصي جاهل بشراب نوشي و زناكاري و ترويج بدعات
موصوف است او درميان ديگر پرهيزگاران قابل امامت جماعت
وسزاوار رياست قريه شدن مى تواند يانه * الجواب
شخص مذكور سزاوار امامت و رياست هرگز نمى تواند شد كه
تابعداري وى مكروه است * لما فى الدر المختار يكره
تقليد الفاسق ويعزل به الا لفتنة * وفى نهاية المراد وقال
فى التنوير والشاب العالم ان يتقدم على الشيخ الجاهل وهذا
التقديم عام في الصلوة وغيرها * وفى فتاوى الارشاد يجب
ان يكون امام القوم فى الصلوة افضلهم فى العلم والورع والتقوى
والقرأة والحسب والنسب والجمال على هذا اجماع الامة والله
اعلم * الشيخ محمد وجيه رح ماقولهم رح اندرينكه
امامت نابينا در صلوة مفروضه مكروه است يانه و در كدام صورت
مكروه نيست * الجواب : امامت نابينا مكروه است
واگر از همه مردمان جماعت عالمتر و فاضلتر باشد امامتش مكروه

نباشم بلکه از امامت دیگران اولی باشد * . لما في الدر المختار ويكره تنزيها امامة عبد الى قوله وفاسق واعمى ونحوه الاعشى نهر الا ان يكون اي غير الفاسق اعلم القوم فهو اولى * ولما فى رد المحتار قيد كراهة امامة الاعمى فى المحيط وغيره بان لا يكون افضل القوم فانكان افضلهم فهو اولى * وفيه ايضا وحاصله ان قوله الا ان يكون اعلم القوم خاص بالاعمى اما غيره فلا تنتفى الكراهة بعلمه القول والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى اندرينکه بیرون آمدن امام جهت نماز عیدین اگرچه مسجد جامع گنجایش اوشان کند در فنای مصر که عبارت از فضائیست که جهت مصالح مصر آماده است سنت است یانه و فرق در میان مصلای فنای مصر و مسجد چیست * الجواب سنت است چراکه نبی صلعم در فنای مدینه منوره بیرون آمده همواره نماز عیدین می گذاشت * لما فی المشکوة عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلعم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی انتهى في مرقاة القاري قوله الی المصلى بضم الميم هو موضع بالمدينة معروف بينه وبين باب المسجد الف ذراع * مگر بعذر باران باری در مسجد خود گذارده باشد * فی سفر السعادة یکبار عید باران بود در مسجد گذارده و این جز یکبار بیش نبود * ولما فی العالمكيرية الخروج الى الجبانة في صلوة العيد سنة وان كان يسعهم

المسجد الجامع على ما اختاره عامة المشائخ هو الصحيح وفي الدر المختار والخروج اليها اي الجبانة لصلوة العيد سنة وان وسعهم المسجد الجامع وهو الصحيح * ودر عالمگيری تعريف فنای مصر باين طور كرده هو الموضع المعد لمصالح المصر متصل بالمصر * وبعضی كه در تعريف فنای مصر هوا رض متوضع را داخل كرده اند اعتباری را نشايد * لما فيه والغلوة والميل والاميال ليس بشئ القول وفی الطحطاوی واما التحديد بالغلوة او ميل او ميلين او ثلثة او فرسخ او فرسخين او ثلثة فراسخ او سماع الصوت اذا صاح في المصر او سماع الاذان من المصر فمحمول كل منها على بلد بنا سبه اذ الفناء يختلف بكبر المصر وصغره * وفرق درميان مسجد ومصلای فنای مصر انكه اول مكانيست محصور محدود ورويت مصليان مريكديگر اضرور نيست بخلاف ثاني كه دران رويت مذكوره ممكن * كما في المرقاة والفرق بينهما اي بين المصلى وبين المسجد ان المصلى يكون بمكان فيه فضاء فيمكن من روية كل من حضر بخلاف المسجد فانه يكون في مكان محصور فقد لا يراه بعضهم والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى اندرينكه شخصی عالم يا طالب العلم بسبب اشتغال در علم فقه واصول آن اكثر اوقات در جماعت مسجد محله حاضر وداخل شدن

نمی تواند پس شرعاً حکم تخلف عن الجماعة برا و داده خواهد شد یا نه وبمقتضای الجماعة سنة موکدة لا یتخلف منها الا المنافق لفظ منافق بروی اطلاق کرده خواهد شد یا نه و اگر کسی اورا منافق خواند جزای او چه الجواب بر طالم و طالب العلم مذکورین حکم تخلف عن الجماعة داده نخواهد شد چرا که درین صورت حضور جماعت برایشان واجب نیست لمافی الدر المختار وکذا اشتغاله بالفقه لا بغیره وفی القنیة یشتغل بتکرار اللغة فیفوته الجماعة لا یعذر بخلاف تکرار الفقة پس هرگاه حضور جماعت براوشان درین صورت واجب نشد لفظ منافق بر ایشان اطلاق کردن محض ناجا و موجب معصیت است وبروی تعزیر واجب * لمافی الدر المختار وعزر بیا کافر الی قوله یا منافق القول وفی القنیة قال له یا منافق او انت منافق یعزر والله اعلم ٭ لبعض العلماء ٭

ماقول العلماء رحمکم الله تعالی

در سفر نمازهای سنت خواندن ضرور است یا نه و در آن قصر است یا نه الجواب در فتاوی ظهوری است که قصر نکنید در سنت زیرا که قصر در فرض بود نه در چیزی که مردم در آن مخیر باشد اما علمای ما رح در ترک سنت گفتگو کرده

اند نزد بعض ترک اولی است رخصت و نزد بعض ادا تقرباً و
نزد فقیه ابو جعفر هندوانی در حالت نزول گذاردن بهتر و وقت
سیر ترک اولی وهو المعمول في البزازية وله اي للمسافر
ترك السنن والامام الفضل ابى جواز تركها كما منع جواز
القصر لان السنن بتكميل الفرائض والنقص في السفر ربما
يكون اكثر والشرع ورد بالقصر في الفرائض لا غير والمختار
انه لا ياتي بها في حال الخوف ويأتي في حال القرار والا
من وفي الدر المختار ويأتي المسافر بالسنن في حال امن
وقرار وان كان في خوف وفرار لا ياتي بها هو المختار وفي
مراقي الفلاح فان كان في حال نزول وقرار وامن ياتي
بالسنن وان كان سائرا او خائفا فلا ياتي بها هو المختار
انتهى والله اعلم * لبعض العلماء * ما قولهم رح
اندرینکه شخصی چاکر ناخدائی شده سوی اقلیمی بجهاز روانه
گردید اتفاقاً بعد قطع اقل ایام سفر طرح اقامت انداخت کسی
نمی داند تا کی در انجا خواهد ماند درین صورت نماز را قصر خواهد
نمود یا چه الجواب چاکر را باید که از مولای خود بپرسد که چند
روز در ان مقام خواهد ماند پس اگر کم از پانزده روز باشد
قصر نماید والا فلا زیرا چه درین باب اعتبار بمتبوع است نه
تابع * كما في العالمگيريه وكل من كان تبعاً لغيره يلزمه طاعته

يصير مقيما باقامته و مسافرا بنيته و خروجه الى السفر كذا في محيط السرخسي وفي الدر المختار و المعتبر نية المتبوع لانه الاصل لا التابع الي قوله واجير و اسير الخ وفيه و الحاصل ان شروط الاتمام ستة النية و المدة و استقلال الراي وترك السير واتحاد الموضع وصلاحيته وفي الاشباه يبطل سفره بخمس (وذكر الخمس بهذه العبارة ولم يذكر النية) والله اعلم *

چه ميفرمايند علماي دين رح

اندرينكه بعض از خطيبان وقت ورود بر نبي صلعم بر منبر روي خودرا بجانب راست و چپ ميگردانند ونيز وقت دعا در خطبه ثانيه فرود اينه بعده بالا روند اينهمه بدعت است يانه الجواب گردانيدن خطيب روي خود براست و چپ شرعا جائز نيست و بدعت است لمافي رد المحتار مايفعله بعض الخطباء من تحويله الوجه جهة اليمين والشمال عند الصلوة على النبي صلعم في الخطبة الثانية لم ار من ذكره والظاهر انه بدعة ينبغي تركه لئلا يتوهم انه سنة ثم رايت في منهاج النووي قال ولا يلتفت يمينا وشمالا لي شيء منها قال ابن حجر في شرحه لان ذلك بدعة انتهى * واما فرود آمدن باز بالا رفتن نيز بدعت شنيعه است * لما نيه قال ابن حجر في التحفة

وبحث بعضهم ان ما اعتيد الآن من النزول في الخطبة الثانية الى درجة سفلى ثم العود بدعة قبيحة شنيعة والله اعلم

ما قول العلماء رح اندرينكه يك مسجد را از ميان ديوار كرده دو حصه نموده اهل محله را جدا جدا جماعت كرده نماز گزاردن يا باوجود بودن يك مسجد در محله مسجدى ديگر نو بنا كردن جائز است يانه **الجواب** جائز و درست است لما في العالمكيرية اهل محلة قسموا المسجد وضربوا فيه حائطا ولكل منهم امام على حدة ومؤذنهم واحد لا باس به والاولى ان يكون لكل طائفة مؤذن قال ركن الصباغي كما يجوز لاهل المحلة ان يجعلوا المسجد الواحد مسجدين فلهم ان يجعلوا المسجدين واحدا لاقامة الجماعة انتهى وفي الاشباه ولاهل المحلة جعل المسجد الواحد مسجدين ره لكنه * چون يك مسجد را دو كردن جائز باشد پس بناى مسجدى ديگر باوجود بودن مسجد محله البته درست خواهد شد بشرطيكه مسجد ضرار نباشد * كما لا يخفى والله اعلم * چه ميفرمايند رحمكم الله درميان مسجد خشتى وكاهى هيچ فرق واولويت است يانه * **الجواب** يكسان است زيراكه مسجد فى الحقيقة نام زمينى است كه براى نماز وقف كنند بنا تابع آن وامر زائد است حتى كه اگر بنا شكسته شود يا بسوزد يا ويران گردد آن زمين از

مسجد بوده است خارج نگردد * لما في الكبرية اذا خرب المسجد واستغني اهله وصار بحيث لا يصلي فيه الى قوله فهو مسجد ابدا و هو الاصح والله اعلم * ما حكمكم رحمكم الله دريتكه جماعتي از مردم نماز جمعه يا عيدين را بامامي با تمام نا اهل ادا نموده بود باز همان نماز را در همان مسجد در پس امام افضل ادا نمود پس اين چنين تكرار جماعت در مسجد وا هم روا باشد يانه * الجواب جائز است لما في الطحطاوي لان تكرار الجماعة في مسجد واحد مكروه عندنا على المعتمد الا اذا كانت الجماعة الاولى غير اهل ذلك المسجد او اديت الجماعة على وجه الكراهة ولقوله عم لا يقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم له كارهون * هرگاه نماز امام نا اهل ومحقر خداي تعالى قبول نمى كند پس تكرار آن نماز خلف امام افضل البتة درست خواهد شد والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه جهت وجوب نماز جمعه در تعريف مصر كدام قول مفتى به است واكثر قريات آنديار در تحت تعريف صحيح آن داخل ميشود يانه ومعنى تنفيذ احكام واقامت حدود كه در عالمگيري آورده چيست ومانع نماز جمعه درين ديار به تعاملی فقهاي احدى از شرائط ادا چنانچه مصر كه در زعم بعضي عبارت از موضعي است كه در ان امير وقاضي نافذ

احکام شرعی وقرون بود گمراه است یا نه واین شخص موجب
گمراهی در دین است یا نه بینوا توجروا * الجواب
تعریف مصر شرعی مفتی به اینکه اکبر مساجد آن قریه ساکنین
مکلفین ازرا گنجایش نکند * لما فی الدر المختار ویشترط
لصحتها المصر وهو ما لا یسع اکبر مساجده اهله المکلفین
بها وعلیه فتوی اکثر الفقهاء * وفی الطحطاوی قال السید ابن
الشجاع هذا احسن ما قیل فیه وفی الولوالجیة وهو صحیح
وقال البلخی هذا احسن شیء سمعته من صدر الشریعة واعتمده
برهان الشریعة وفی خزانة المفتیین هذا احسن ما قیل فیه الخ *
ودر تحت تعریف هذا اکثر دیهات داخل میشود * فی الطحطاوی
هذا القول یصدق علی کثیر من القری * وانانکه زعم کرده اند که
مصر عبارت از موضعی است که در آن والی وقاضی باشند وتنفیذ
احکام واقامت حدود نمایند بنابر آن نماز جمعه را منع می کنند گمراهان اند و
در دین گمراه کنندگان * فی الطحطاوی وقد زعم بعض الموالی
عدم صحة الجمعة الآن معللا بفقد بعض شرائط الاداء وهو
المصر فانه عبارة عن محل بلدة فیها وال وقاض ینفذان الا
حکام ویقیمان الحدود وهما مفقودان فلا تصح الجمعة
ویتعین صلوة الظهر الی قوله وما قاله هذا البعض ضلال فی
الدین انتهی نعوذ بالله منه والله اعلم * لمولوی عبد الخالق

مسجد بوده خارج نگردد * لما في الظهيرية اذا اضطرب المسجد واستغنى اهله وصار بحيث لا يصلي فيه الى قوله فهو مسجد ابداً وهو الاصح والله اعلم * ما حكمكم رحم اندرينكه جماعتی از مردم نماز جمعه يا عيدين را بامام نا اهل ادای نموده بود باز همان نماز را در همان مسجد در پس امام افضل ادای نمود پس این چنین تکرار جماعت در مسجد روا باشد يا نه * الجواب جائز است لما في الطحطاوي لان تكرار الجماعة في مسجد واحد مكروه عند نا على المعتمد الا اذا كانت الجماعة الاولى غير اهل ذلك المسجد او اديت الجماعة على وجه الكراهة ولقوله عم لا يقبل الله صلوة من تقدم قوماً وهم له كارهون * هرگاه نماز امام نا اهل ومحقر خدای تعالی قبول نمی کند پس تکرار آن نماز خلف امام افضل البته درست خواهد شد والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه جهت وجوب نماز جمعه در تعریف مصر کدام قول مفتی به است واکثر قریات اینديار در تحت تعریف صحیح آن داخل میشود يا نه ومعنی تنفيذ احكام واقامت حدودکه در عالمگیری آورده چیست ومانع نماز جمعه درين ديار به تعابیل فقدان احدی از شرائط اچنانچه مصر که در زعم ی عبارت از موضعی است که دران امیر وقاضی نافذ

احكام بشير مى وقوذ بود كمراه است يا نه واين منعش موجب كمراهى دردين است يا نه بينوا توجروا * الجواب

تعريف مصر شرعى مفتى به اينكه اكبر مساجد آن قريه ساكنين مكلفين ازا كنجايش نكند * لما في الدر المختار يشترط لصحتها المصر وهو ما لا يسع اكبر مساجده اهله المكلفين بها وعليه فتوي اكثر الفقهاء وفي الطحطاوي قال السيد ابن الشجاع هذا احسن ما قيل فيه وفي الولوالجية وهو صحيح وقال البلخي هذا احسن شيئ سمعته من صدر الشريعة واعتمده برهان الشريعة وفي خزانة المفتيين هذا احسن ما قيل فيه الخ * ودر تحت تعريف هذا اكثر ديهات داخل ميشود * في الطحطاوي هذا القول يصدق على كثير من القرى * وانانكه زعم كرده اند كه مصر عبارت از موضعى است كه در آن والى وقاضى باشند وتنفيذ احكام واقامت نمايند بنابر آن نماز جمعه را منع مى كنند كمراهان اند ودردين كمراه كنندكان * في الطحطاوي وقد زعم بعض الموالي عدم صحة الجمعة الآن معللا بفقد بعض شرائط الاداء وهو المصر فانه عبارة عن كل بلدة فيها وال وقاضى ينفذان الاحكام ويقيمان الحدود وهما مفقودان فلا تصح الجمعة ويتعين صلوة الظهر الى قوله وما قاله هذا البعض ضلال في الدين انتهى نعوذ بالله منه والله اعلم * مولوي عبد الخالق

زید نیضه * چه می فرمایند رح * اندرینکه گذاردن نفل بعد نماز عید وقبل آن در عیدگاه درست یانه وآن نفل را باجماعت گذاردن میتواند یانه بینوا توجروا الجـواب

تنفل قبل اداى نماز عید مطلقا درست نیست * لما فی الوقایة لا یتنفل قبل صلوة العید وفی چلپی یعنی الا صح ان التنفل قبلها فی المصلی وغیره مکروه القول * وتنفل بعد نماز عید در عیدگاه مرخواص را مکروه است اما در خانه آمده گذاردن چهار رکعت مستحب است وعوام در عیدگاه جایز است لما فی الدر المختار وکذا لا یتنفل بعدها فی مصلها فانه مکروه عند العامة وان تنفل بعدها فی البیت جاز بل یندب تنفل باربع وهذا للخواص اما العوام فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات * وگذاردن نفل باجماعت سوای تراویح مکروه است * لما فیه ولا یصلی الوتر ولا التطوع بجمـاعة خارج رمضان اى یکره وفی الذخیرة ولا یصلی تطوعاً بجمـاعه الا قیام رمضان والله اعلم *

چه میفرمایند علماى دین قویم وفقهاى شرع مستقیم رح اندرینکه اگر مصلی امام باشد یا مقتدی در نماز یک آیت یا یک کلمه را مکرر خواند نمازش صحیح باشد یا فاسد و بر تقدیر اعاده مصلی مذکور را منسوب بکفر کرده خواهد شد یانه و دو فریق متنازع

اندیکی تکرار کلمه را مطلقاً جائز می گویند و دیگری مطلقاً حرام و
فاعل اورا کافر می نامند حکم ایشان چیست
الجواب
تکرار کلمه یا آیت اگر معنی متغیر نشود مثلا تکرار * اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً
در سورهٔ یوسف و تکرار لفظ سَلَامٌ در سورهٔ القدر نماز را
فاسد نمی کند و اگر معنی متغیر شود مثلا رَبِّ رَبِّ الْعَالَمِینَ و مَالِكِ
مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ پس اگر مصلی عمداً بخواند کافر شود و
بر تقدیر خطا فقط نماز فاسد خواهد شد و در همین صورت او را کافر
گفتن محض بیجا و موجب اثم و تعزیر باشد * فی العالمکیریة ان
کرر الکلمة فان لم یتغیر المعنی لا تفسد صلوته وان تغیر
نحو ان یقول رب رب العالمین او مالك مالك یوم الدین
فالصحیح انه تفسد هکذا فی الظهیریة وفی قاضیخان ان کانت
الزیادة فی القرآن ولا یتغیر المعنی بان قرأ لا تعبدون
الا الله وبالوالدین احسانا وبرا وذی القربی الآیة لا
تفسد صلوته وان کانت الزیادة تغیر المعنی وهی موجودة
فی القرآن نحو ان یقول من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحاً
وکفر فلهم اجرهم عند ربهم تفسد صلوته ولو تعمد ذلك یکفر
فاذا اخطا تفسد صلوته وهو الاصل فی جنس هذه المسائل
پس هر دو فریق متنازعین مذکورین گمراه اند بر ایشان واجب
است که واقعات خود را از علمای دین سوال کنند ورنه با جهل

مرکب خود ا بجهنم در افتند * قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون وقال صلعم انما دواء العی السوال
واللّٰه اعلم * المشیخ محمد وجیه رح

ماقولکم حنفاء العلماء رحکم اللّٰه تعالی

اندرینکه قومی ادعای حنفیت خود می نمایند اما وقت رفتن برکوع
و سر برداشتن از ان رفع یدین می نمایند و آمین بالجهر می گویند
و در پس امام در اجهرین فاتحه می خوانند این امراء یشان را
شرعاً جائز است یا نه بینوا توجروا * الجواب
رفع یدین سوای در تکبیر افتتاح حنفی را جائز نیست چرا که بصحت
پیوسته که روایت کرد ابو حنیفه رح * ان النبی صلعم کان
لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود وفی جامع الا
صول عن علقمه قال قال لنا ابن مسعود رض یوما الا اصلی
بکم صلوة رسول اللّٰه صلعم فصلی ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة
مع تکبیرة الافتتاح وفی الکفایة عن ابن الزبیر انه رای
رجلاً یرفع یدیه فی الصلوة عند الرکوع فقال له یا هذ افان
هذا الشیئ فعله النبی صلعم ثم ترک وفیها قال ابن مسعود رض
رفع النبی صلعم فرفعنا وترک فترکنا وفیها قال ابن عباس رض
ان العشرة المبشرة بالجنة ما کانوا یرفعون ایدیهم الا لافتتاح

الصلوة والاحاديث واثار در ين باب اينقدر بصحت پيوسته
كه اين پاره كاغذ گنجايش نمى كند پس بر حنفى واجب است كه
حديث رفع يدين را منسوخ داند ورنه نه شافعى باشد نه حنفى
پس بحكم * مُذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ وَلَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ *
گمراه وبزه كار گردد اما گفتن آمين جهر بعد فاتحه حنفى را اصلا جائز
نيست فى العناية روينا عن ابن مسعود رض اربع يخفيهن
الامام وذكر منها التعوذ والتحميد والتسمية وآمين *
ومروى است از امير المؤمنين عمر رض كه اخفا كنند چهار چيز را
تعوذ وتحميد وتسميه وآمين * فى الكفاية ومذهبنا مذهب عمر
وعلى وعبد الله بن مسعود رض قال عبد الله ترك الناس الجهر
بالتامين وما تركوا الا لعلمهم بالنسخ ولقوله تع اُدْعُوا
رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً * يعنى در دعا نزد بار يتعالى اخفا كنيد ودعا
عام است وعام مثبت حكم است در جميع افراد خود قطعاً
وتخصيص ان بخبر واحد وقياس جائز نيست فى التوضيح والعام
يوجب الحكم فى الكل وهو عندنا قطعى مساو للخاص فلا يجوز
تخصيصه بخبر الواحد ولا بالقياس وفى الحديث اذا روى
لكم من حديث فاعرضوا على كتاب الله فان وافقه فاقبلوه
وان خالفه فردوه پس معلوم شد كه حديث جهر بالتامين كه
مخالف كتاب الله است مردود است اما خواندن مقتدى فاتحه

نزد از پیش امام نزد بعضی مفسد صلوة است و نزد بعضی مکروه * قال فی الکفایة الاصح انه یکره وقال شمس الائمة السرخسی تفسد صلوته فی قول عدة من الصحابة" فی العنایة" قال الشعبی ادرکت سبعین بدریا کلهم یمنعون المقتدی عن القراءة فی الکفایة" ایضاً منع المقتدی عن القراءة مانورعن ثمانین نفرا من کبار الصحابة منهم المرتضی والعبادلة وقد دون اهل الاحادیث اسامیهم * و نیز بهرهٔ مقتدی در نماز شنیدن و خاموش بودن است قال الله تعالی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا الآیة" * ابن عباس رض می گوید که این آیت در شان مقتدیان که در پس آنحضرت قراءت خوانده بود پس قراءت بر رسول الله مشتبه گردیده بود نازل شده است عن ابی هریرة رض انه عم قال انما جعل الامام لیوتم فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا الحدیث فی الکفایة" قال النبی عم من قرأ خلف الامام ملأ فاه جمرة الله اعلم *

ماقول العلماء رحمهم الله تعالی

اندرینکه تحقیق صاع و رطل و مثقال وغیرها که در صدقهٔ فطر نصاب زکوة معتبر است چیست و با ماشه و توله و سیرها چه نسبت دارد و نصاب زکوة سیم و زر چه قدر است و از

نزد او واجب الاداچه مقدار * الجواب

مقدار صاع نزد ابو حنیفه رح هشت رطل است بغدادی و آن ارطال عراقی هم نامند و زن بست استار است و استار بوزن چهار و نیم مثقال کذا فی شرح الوقایه * پس صاع بوزن هفصد و بست مثقال است و یک مثقال بوزن چهار و نیم ماشه پس مجموع ماشهای صاع سه هزار و دو صد و چهل اند و دوازده ماشه یکتوله باشد پس یکصاع بوزن دو صد و هفتاد توله میشود چنانچه در نسخه عزور السکاف نوشته که صاع دو صد و هفتاد توله بود و هر توله دوازده ماشه باشد انتهی * و صاحب اساس الاسلام همین حساب را در نصاب زکوة اعتبار کرده اما بقول صاحب درمختار که یکصاع بوزن هزار و چهل درم نوشته و ده درم بوزن هفت مثقال است هفصد و بست و هشت مثقال مقدار صاع است که دو صد و سه توله باشد (من مفتاح الکنوز لمولوی یوسف علی خان) پس موافق درمختار یکصاع بوزن سیر هشتاد توله سه سیر شش چهتانک سه توله میگردد پس نصف صاع یک سیر یازده چهتانک یک و نیم توله است و موافق شرح وقایه یکصاع بوزن سیر هشتاد توله سه سیر یک و نیم پاوه میشود و نصف صاع یک سیر یازده چهتانک می گردد و نصاب زکوة زر و سیم صاحب

* بابیت * ... را صاحب در نظم گفته *

* بست مثقال از طلا است نصاب *
* که بود هفت و نیم تولہ حساب *
* نقره وزنش دو صد درم در یاب *
* هشت پنجه و نیم تولہ حساب *

کذا فی ترجمة الکنز پس اگر کسی مالک زر بست مثقال که بوزن هفت و نیم روپیه است باشد دران ربع عشر زکوة واجب میشود یعنی نیم مثقال زر واجب خواهد شد و بحساب ماشه دو ماشه و ربع ماشه باشد همچنین هر که مالک دو صد درم از سیم بود و آن بوزن روپیه پنجاه و دو و نیم روپیه است ربع عشر یعنی چهارم حصهٔ آن زکوة واجب میشود یعنی یک روپیه پنج آنه والله تعالی اعلم * لبعض الفضلاء *

ما قولهم رحمهم الله تعالی

اندرینکه کیفیت نزول قرآن مجید چه بود و هر یکی از خلفای اربعه رضی عنهم قرآن مجید را بترتیب مختلف جمع فرمودند باوجودیکه حضرت صلعم هر سال در رمضان دور میفرمودند پس وجه اختلاف ترتیب چه شد و ترتیب هر یک ازان بچه طور بود و از جملهٔ صحابهٔ کرام کدام کدام قرآن را بتمامه حفظ داشتند

و جامع قرآن کدام کدام بود و فائدهٔ جمع چه بود و فرق
درمیان جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض چیست و قرأت
هفتگانه چیست و در قرأت بچه سبب اختلاف رو داد
و جمع قرآن چندبار اتفاق شد و بچگونه معلوم شد که ترتیب
عثمان مطابق لوح محفوظ است ۰

الجواب

واضح باد که ملائکه کرام بحکم خدای تعالی مجموع قرآن مجید را
مرتب به همین ترتیب معروف از لوح محفوظ در مدت یک
اربعین یعنی از شب برات که شب پانزدهم شعبان میشود تا شب
بست و پنجم رمضان که شب قدر بود در سلک تحریر کشیدند
باز در شب قدر باذن او تعالی بسفارت جبرئیل آمین عم
بر آسمان دنیا در بیت العزة که مکانیست در آن آسمان محاذی کعبهٔ
معظمه نزول یافت بعده در عرصهٔ بست و سه سال نجماً نجماً
بقدر حاجت بر رسول مقبول صلعم بتوسط جبرئیل عم نازل شد
اگرچه نزول آیات بطبق حاجات پس و پیش می گردد لیکن
آن حضرت صلعم بالهام جبرئیل آمین آیت های هر سوره را موافق
ترتیب آسمانی از زید بن ثابت رض که اکثر اوقات کاتب
الوحی بودند مینویسانیدند در اشعة اللمعات مذکور است
که جبرئیل عم چون آیتی از قرآن بر حسب واقعه می آورد میگفت
که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند و احادیث

درین باب اخبار آمده بی تطرق شبه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که هرگاه آخر آیات قرآنیه یعنی وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * نازل شد جبریل عم عرضه داد که ضعها فی راس المأتین والثمانین من البقرة انتهی * وقرات سور در نماز موافق ترتیب معروف و تعلیم بصحابه اخیار هر سوره را از آنحضرت صلعم ثابت است و جبریل عم هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن به همین ترتیب می آورد و با آنحضرت صلعم بطریق مدارست میخواندند و در سالی که آنحضرت ازین عالم رحلت فرمودند دو بار آورد کذا فی ترجمه المشکوة الکرام ترتیب آیات هر سوره مطابق ترتیب معروف در عهد آنحضرت عم و صحابه و تابعین بود و موافق همان ترتیب اکثر صحابه تمام قرآن مجید را حفظ کردند اما ترتیب یک سوره با دیگر فی الجمله اختلافی داشت واز جمله صحابه که قرآن بتمامه یاد داشتند حضرت ابوبکر و عثمان و علی مرتضی و عبد الله بن مسعود و سالم مولی حذافه و ابن عباس و ابی بن کعب و زید بن ثابت و معاذ بن جبل و ابو درداء رض عنهم هستند و ترتیب نزول مغایر ترتیب تلاوت است واصل این ترتیب تلاوت متعارف یعنی از فاتحة الکتاب تا سوره ناس در عهد

خلافت صدیق اکبر بمشوره فاروق اعظم رض عنهما باهتمام کاتب
الوحی موصوف از مسودات متفرقه که بحضور شریف
آنحضرت صلعم در قید کتابت در آمده بود بحیز نقل در آمد در
صحیح بخاری بروایت زید بن ثابت رض ثابت شده که گفت
زید بن ثابت که فرستاد بشخصی را بسوی من ابوبکر و طلبید مرا
پیش خود در وقت قتال اهل یمامه که کشته شد در وی مسیلمه
کذاب علیه اللعنة و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند
پس رفتم من نزد ابوبکر پس ناگاه عمر نزد ابوبکر بود رض عنهما
گفت ابوبکر که آمد عمر نزد من پس گفت که قتال بسیار سخت
شد و گرم گردید روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و گفته آند
که عدد کسانیکه شهید شدند روز یمامه از قراء هفتصد بودند و من
می ترسم که اگر سخت شود قتال بقرای قرآن در جاهای جنگ
پس برود بسیاری از قراء که هر کس چیزی ازان یاد دارد
والبته من مصلحت می بینم که تو امر کنی در جمع کردن قرآن در
مصحف ابوبکر می گوید که گفتم بعمر چگونه میکنیم ما چیزی را که
نکرده است انرا پیغمبر خدا صلعم پس گفت عمر که این جمع
قرآن بخدا سوگند بهتر است پس همیشه بود عمر که مراجعت می کرد و
مکرر میگفت که جمع قران باید کرد تا کشاد خدای تعالی سینه مرا
برای آن یعنی جمع کردن قرآن و پسند افتاد مرا رای عمر و دیدم

غیر و مساعدت در ان باب گفت زید که گفت ابو بکر که البته تو مرد عاقلی جوان متهم نمی داریم ترا بکذب و غفلت و خیانت و بتحقیق تو می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلعم پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن گفت زید بن ثابت که سوگند بخدا که اگر تکلیف میدادند مردم برای نقل کردن کوهی از جائی بجائی نمی بود این تکلیف گران تر بر من از انچه امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن گفت زید که گفتم مر ابی بکر را چگونه می کنید شما چیزی را که نکرد انرا پیغمبر صلعم گفت ابو بکر این امر خیراست و همیشه می گفت مرا تا انکه کشاد خدای تعالی سینهٔ مرا چنانکه کشاده بود برای آن سینهٔ ابو بکر و عمر پس طلبیدم من قرآن را در حالیکه فراهم می آرم او را از عسب یعنی شاخهای خرما با برگهای وی و تتبع کردم قران را از لخاف یعنی سنگهای سفید و از سینهای مردان که یاد داشتند یعنی صحابه که حافظ قرآن بودند حتی وجدت اخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاري لم اجدها مع احد غيره در آخر سوره توبه اینست لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ حتی خاتمة البراءة یعنی آخر سوره توبه نوشته نزد ابو خزیمه یافتم نه محفوظ هکذا فی اشعة اللمعات وقال السیوطي في الاتقان فی علوم القرآن قال الخطابي انما لم يجمع رسول الله صلعم القرآن في المصحف

لما كان يعرقبه من ورود ناسخ لبعض احكامه او تلاوته ولما انقضى نزوله بوفاته عليه الصلوة والسلام الهم الله تعالى الخلفاء الراشدين ذلك وفاءً بوعده الصادق بضمان حفظه على هذه الامة فكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر انتهى *

وحارث محاسبى در فهم السنن ذكر كرده كه كتابت قرآن محدث نيست و بود آنحضرت صلعم امر ميكرد بكتابت آن وليكن متفرق بود در رقاع يعنى پارهاى پوست يا كاغذ وفى الموطا عن ابن وهب عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر قال جمع ابوبكر القرآن فى قراطيس انتهى وافاد المحقق الدهلوى رح فى ازالة الخفاء قال الله تعالى فى سورة الحجر * اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحَافِظُوْنَ اخرج مسلم فى حديث عياض عن النبى صلعم عن ربه تبارك وتعالى انزلت عليك قرآناً لا يغسله الماء اين كنايه است ازآنكه اگر مساعى بنى آدم صرف شود در محو قرآن قادر نشوند برآن و اين تفسير حفظ قرآن است و مساعى خلفاى ثلثه رض عنهم در باب حفظ قرآن ونشر آن بوجهى واقع شد كه اظهر من الشمس است وجمع كردن شيخين رض عنهما قرآن عظيم را در مصاحف سبيان حفظ آن شد كه خداى تعالى برخود لازم كرده بود و وعده آن فرموده فى الحقيقت اين جمع قرآن فعل حضرت حق است بر ايفاى وعدهٔ او سبب كه بردست شيخين ظهور يافت و اين يكى از

لوازم خلافت خاصه ابیت انتهی   بستر باید دانست که حضرت
عثمان رض در عهد خلافت راشده خود هفت نسخه قرآن از
همان اصل مقرر یعنی قرآن مرقوم مجمع علیه در عهد صدیق اکبر از
کاتب الوحی ممدوح بمعرض نقل رسانید و آن نسخها را
بمکه معظمه و شام و بصره و کوفه و بحرین و یمن روانه کردند و یکه
نسخه نزد خود در مدینه طیبه نگهداشتند و الی الآن همان مصحف
موسوم بمصحف امام در روضه مقدسه جای صاحبها الصلوة والتحیه
موجود است   و تفصیل این اجمال آنکه بروایت انس
بن مالک ثابت شده که حذیفه بن یمان قدوم آورد بر امیرالمومنین
عثمان رض عنهم و بود حذیفه که جهاد میکرد اهل شام را در فتح
ارمینیه و غزا میکرد آذربایجان را با اهل عراق پس در ترس
آورد حذیفه را اختلاف مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که
دران توسع رفته بود پس گفت حذیفه ای امیرالمومنین دریاب
این امت را پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله مانند
اختلاف یهود و نصاری در کتاب خود یعنی توریت و انجیل که
دران تحریفها کردند پس آدم فرستاد عثمان رض نزد امیرالمومنین
حفصه رض که بفرست بسوی ما صحیفه ها را که پیش تست تا
نویسانیم آنها را در مصحفهای متعدده باز بفرستیم آنرا بسوی
تو پس فرستاد آن صحیفها را پس امر کرد عثمان زید بن ثابت

و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن حارث بن هشام
را درین صحابه زید بن ثابت انصاری است باقی سه کس
قریشی اند پس نوشتند انرا در مصحف ها و فرمود عثمان رض
مر قریشیان را که چون مختلف شوید شما که قریشیانید و زید بن
ثابت که از انصار است در چیزی از لغتهای قرآن پس بنویسید
انرا بزبان قریش زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان قریش
بلغت ایشان بدانکه قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده
بود و بالتماس انحضرت صلعم در جناب احدیت توسیع پیدا
شد و رخصت ان دست داد که هرکس بلغت خود بخواند
کنون امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم
سقاط ان لغات امر کرد و همه را قرأت بلغت قریش فرمود
پس کردند این صحابه مذکورین انچه امر کرد عثمان رض پس چون
نوشتند صحیفها را در مصاحف باز گردانیدند ان صحف را بسوی
حفصه رض و روانه کردند بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را
ازان مصاحف که نوشتند انرا *

تنبیه

گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور پیغمبر
خدا صلعم لیکن نه در مصحف واحد دوم در حضور ابی بکر رض
از عبد خیر که یکی از تابعان حضرت علی مرتضی است آمده است
که شنیدم علی را رض که می فرمود عظیم ترین مردم در مصحف

از روی اجر ثواب ابو بکر است رحمة الله تع علیه دوی اول
کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عزوجل سوم جمع عثمان
بامت که جمع کرد صحائف را و نویسانید بلغت قریش و فرستاد
سوی هر بلاد اسلام مصحفی ازان وآن در سنه خمسه و عشرین بود
و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رض عنهما اینست که
جمع ابی بکر از خوف آن بود که قرآن چیزی برود و جمع عثمان رضی
اختلاف واقع نشود و دران حارث محاسبی گفته مشهور در
مردم انست که جامع قرآن عثمان است و چنین نیست کاری که وی
کرد آن بود که مردم را بر لغت قریش جمع کرد و قتیکه ترسید وقوع
فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرأت و پیش
ازان بود مصاحف بر حروف سبعه که نزول یافت قرآن بر آن
بجهت تسهیل و چون حاجت بدان نماند و بر همه آسان شد جمع کرد
همه قرآن را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و اسابق
بر جمله در جمع قرآن صدیق اکبر بود انتهی و آورده اند که
امیر المومنین علی مرتضی رض نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب
نزول و وی رض بترسس اختلاف انرا بروی کار نیاورد تا همه عالم
بر یک نسق باشد کذا فی ترجمه المشکوة و ترتیب نزولی را
تفصیلی است در کتاب اتقان و غیره بخوف اطناب ترک
کردیم الزام اجماع صحابه عظام و تابعین کرام با تفاق

طرائف مسلمین جو امیر ترتیب موجود منعقد گشت لیکن

این قدر باید دانست که ترتیب آیات هر سوره توقیفی است

و هیچ کس را از افراد امت در ان دخلی نه اما ترتیب هر سوره

بطرز موجود از فحوای تعلیم و عمل و عادات آنحضرت صلعم

و اجماع صحابه و تابعین متیقن گشت هکذا فی الاتقان والله اعلم

وعلمه اتم • مولانا تراب علی •

چه میفرمایند رح

اندرینکه کیفیت تعظیم باریتعالی و رسول مقبول صلعم و اصحاب

وی چیست و ذکر او شان چگونه مستحب است • الجواب

در ذکر نام خدای پاک لفظ تعالی و عز و جل و تبارک ذکر کردن

مستحب است • فی العالمکیریة ویستحب ان یقول قال الله تعالی

ولا یقول قال الله بلا تعظیم بلا ارداف وصف عالی للتعظیم رجل

سمع اسماء الله تعالی یجب علیه ان یعظمه ویقول سبحان الله

وما اشبه ذلك اگر شنود نام رسول مقبول صلعم باید که

صلی الله علیه وسلم گوید در بهر استماع ایضا فیه ولو سمع

النبي صلعم فانه یصلي علیه فان سمع مرارا فی مجلس واحد

اختلفوا فیه قال بعضهم لا یجب الا مرة کذا فی فتاوي

قاضیخان وبه یفتی کذا فی القنیة وقال الطحاوي یجب

علیه الصلوة عند کل سماع والمختار قول الطحاوی کذا فی

الولوالجيه ... ولو سمع اسم الله مرارا يجب عليه ان يعظم
ويقول سبحان الله و تبارك الله عند كل سماع كذا في خزانة
المفتيين ... و وقت ذکر اسمای صحابه رضی الله عنه گفتن واجب
نیست کذا في الهداية ولا يجب الرضوان عند ذكر الصحابة
كذا في الفقيه اما اگر گفته شود نام اوشان یا نوشته شود
مجلس بقائل و کاتب رضوان مستحب است * وفيه ايضا
ولو سمع اسم النبي صلعم وهو يقرأ لا يجب ان يصلي وان
فعل ذاك بعد فراغه من القرأة يحسن كذا في الينابيع
والله اعلم * ابعض العلماء *







تم المجلد الاول بعون الملك الوهاب ©

والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم

بيمن توفيقات يزدان و فيض مفيض الاحسان گلدستهٔ دین متین هدیهٔ بهشت برین محبوب جماعهٔ احباب مثال عنقا نایاب اعنی جلد ثانی

واقعات ودودی

ومجموع الفتاوي

مولانا فقیه فاضل ادیب کامل جناب حضرت عالیه رجت شیخنا مولانا عبد الودود صاحب اسلام آبادی علیه رحمة الله المعبود الهادی مدرس اول بلدهٔ فاخره چاتگام و بتصحیح جناب مولوی عبد الباری صاحب مونا کیانی

بکارپردازی منشی احمد علی خانصاحب

در سنه ۱۲۹۴ ہجری



بمطبع برکتی

در شهر کلکته متصل مدرسهٔ عالیه واقع محله مصر گنج بمکان ۲۰ نمبر بقالب طبع در آمد

کتاب المعاملات جلد ثانی

ماقولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه پدر صغیری مر پدر صغیره را گفت که دختر خود را
بزوجیت پسرم زید بده گفت بزوجیت پسر تو دادم پس
پدر صغیر گفت بزوجیت پسرم قبول کردم اکنون پدر صغیره
می گوید که من از روی هزل ایجاب کرده بودم پس درین صورت
نکاح صغیر و صغیره مذکورین صحیح و نافذ شده است یا نه و در نکاح
جد و هزل برابر است یا نه و بر تقدیر صحت نکاح صغیره را بعد بلوغ
و نیز پدر صغیره را یا دیگری را کدامی جهت فسخ کردن نکاح مذکور
می رسد یا نه و بعد صحت و نفوذ نکاح مذکور اگر پدر صغیره صغیره
را با دیگر کسی تزویج کند آن نکاح ناجائز و آن صغیره بحق دیگر
مذکور حرام خواهد شد یا نه بینوا توجروا * الجواب *
درصورت مرقومه نکاح صغیر و صغیره مذکورین صحیح و نافذ
شده است لما فی قاضیخان رجل اراد ان یزوج لابنه
الصغیر امراة صغیرة فقال ابو الصغیرة زوجت ابنتی من ابنك
فقال ابو الصغیر قبلت جاز وان لم یقل قبلت لابنی لان الجواب

يتضمن اجازة ما في الهزل وفي رد المحتار لو قال ابو
الصغيرة زوجت ابنتي من ابنك فقال ابو الابن قبلت ولم
يقل لابني يجوز النكاح للاب لاضافة المجوز النكاح الى
الابن بيقين وفي العالمگيرية لو قال ابو البنت لاب الابن فقال
زوجت ابنتي من ابنك فلان فقال ابو الابن قبلت صح النكاح
ودر صحت نكاح جد وهزل برابر است يعني كه پدر صغيره بطور
هزل بالغه ايجاب كرده باشد تاهم نكاح صحيح شده است
زيرا كه نكاح ازان اشيا است كه به هزل هم صحيح مي شود
لما في جامع الرموز صح نكاحه الى قوله لان النكاح مما يصح
مع الهزل وفي الهداية لقوله عليه السلام ثلث جدهن جد
وهزلهن جد النكاح والطلاق واليمين وكذا في العيني
والچلپي والحموي پس چون نكاح مذكور نافذ شد صغيره
را بعد بلوغ اختيار فسخ نيست اگرچه اين نكاح با غير كفو باشد يا
با غبن فاحش در مهر چرا كه كنانيده اين نكاح در هردو جانب ولي
اقرب يعني پدر است لما في الهداية يجوز نكاح الصغيرة
اذا زوجها الولي بكرا كانت او ثيبا الى قوله فان زوجهما الاب
او الجد يعني الصغير والصغيرة فلا خيار لهما بعد بلوغهما
لانهما كاملا الراي وافر الشفقة فيلزم العقد بمباشرتهما
كذا في الوقاية وشرح الياس وفي العالمگيرية لولي الصغير

والصغيرة ان ينكحهما وان لم يرضيا بذلك في البرجندي
سواء كانت بكرا او ثيبا كذا في العيني شرح الكنز الى قوله فان
زوجهما الاب والجد فلا خيار لهما بعد بلوغهما وفي قاضيخان
اذا زوج الرجل ابنته الصغيرة باقل من مهر مثلها او وضعها
في غير كفو جاز في قول ابي حنيفة رح واذا بلغ الصغير او
الصغيره وقد زوجهما الاب او الجد فلا خيار لهما
وبعد صحت نكاح پدر صغيره را وچه اجنبي را اختيار فسخ نكاح نبود
لما في قاضيخان ولو زوجهما احد الاولياء بغير كفو لم يكن
لهذا الولي ولا لمن دونه حق التفريق وفي الاشباه والنكاح
يقبل الفسخ قبل التمام لا بعده وفي الحموي النكاح لا يحتمل
الفسخ بعد التمام وهو النكاح الصحيح النافذ اللازم
وبعد صحت ونفوذ نكاح مذكور اگر پدر صغيره مذكوره بار ديگري تزويج كند
آن نكاح ناجائز وحرام خواهد شد وهم صغيره مذكوره بحق ديگر مذكور
حرام باشد لما في قاضيخان لا يجوز نكاح منكوحة الغير
ولا معتدة الغير عند الكل وفي العالمكيرية لا يجوز للرجل
ان يتزوج زوجة غيره وكذلك المعتدة وكذا في رد المحتار والچلپي
وفي المدارك والمحصنات من النساء اي ذوات الازواج لانهن
احصن فروجهن بالتزوج الى قوله والمعنى وحرم عليكم نكاح
المنكوحات اي اللاتي لهن ازواج والله اعلم * تعالى *

* چه میفرمایند رح *

در صورتیکه کسی زن کتابیه مثلاً یهودیه یا نصرانیه را نکاح کند نکاحش جائز باشد یا مکروه الجواب

درست باشد اما نکاح کردن اولی و بهتر نیست که خالی از کراهت نباشد اما فی العالمگیریة الاولی ان لا یفعل الا للضرورة کذا فی فتح القدیر و اما فی حاشیة الطحطاوی علی الدر الاولی ان لا یتزوج کتابیة و لا یاکل ذبائحهم زیرا چه اگر کودکی تولد شود و در حضانت کتابیه شود و نماید و خوف ضلال مادر خود پذیرد خوف است که عقائد مادر در دلش قرار یابد پس منجر بکفر العیاذ بالله گردد اما فیها یکره تزوج الکتابیة الحربیة لانه لا یامن ان یکون منها ولد فینشأ علی طباع اهل الحرب و یتخلق باخلاقهم فلا یستطیع المسلم قلعه عن تلک العادة و الظاهر انه کراهة تنزیه لان التحریمیة لا بد لها من نهی او فی معناه لا نها فی رتبة الواجب القول و الله تعالی اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند اند الجواب

نه سبب اند اول قرابت یعنی حرمتیکه بسبب خویش شدن حاصل شود چون دختر و مادر و خواهر دوم مصاهرة یعنی حرمتیکه بسبب زن دادن و زن کردن حاصل شود چون مادر منکوحه و دختر منکوحه

سوم رضاع یعنی حرمتیکه بسبب شیر دادن و شیر نوشیدن حاصل
شود چون مادر رضاعی و دختر رضاعی چهارم جمع در میان دو
زن که اگر یکی را مرد مفروض کرده شود نکاح مابین ایشان حرام
باشد چون اختین پنجم تقدیم حره بر کنیزک یعنی کسیکه اول
حره را نکاح کرده باشد بعد از ان نکاح کنیز برو حرام باشد ششم
قایم شدن حق کسی خواه از روی نکاح چون منکوحهٔ غیر یا از روی
عدت غیر چون معتدهٔ غیر هفتم شرک چون نکاح مشرکه و وثنیه
هشتم ملک یمین یعنی نکاح کنیزک خود نهم مطلقات ثلثه کما فی
الغایة اسباب حرمتهن متنوع علی تسعة انواع القرابة
والمصاهرة والرضاع والجمع وتقدیم الحرة علی الامة وقیام
حق الغیر من نکاح او عدة والشرک وملک الیمین والمطلقات
الثلثة وکل ذلک مذکور فی الکتاب والله اعلم

* چه میفرمایند *

اندرینکه محرمات بالقرابة چند اند جواب هفت اند مادر
وجدات و دختر و دختر اولاد و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر
و خواهر پدر و خواهر مادر سوال زنانیکه با ایشان نکاح حرام مطلق
و موبد است یعنی هیچ وجه و گاهی حلال نمی تواند شد باعتبار ذات
ایشان حرام محض است چند اند الجواب
چهار ده اند چنانچه در ضمن ابیات است

هم تا نواده زنها خود نکرده حرام شد تا بدان این را تو ای ذو احترام

مادر جد و جدهٔ خویشش دان * مادر مادر و مادر خود بخوان

دختر خود را و خواهر خویش را * خواهر مادر و خواهرات ترا

هم بنات الاخ بنات الاخت را * دان حرام مطلق ای مرد خدا

مادر شیر و همشیر نیز * مادر زن را و دان ای پر تمیز

دختر زن که در عقد ایدت * این حرام مطلقاً باید ست

والله اعلم   چه میفرمایند رح

اندرینکه زید هنده نابالغه را فقط بعقد نکاح خود در آورده بود و او را

در خانهٔ خود آورده بود نه بادی خلوة کرده پس شرعاً بعد بلوغ

هنده و وفات زید پسر عمر که پسر حقیقی زید است هنده را

نکاح کردن می تواند یا نکاح حرام است   الجواب

نکاح عمر با هنده که منکوحهٔ پدرش است حرام است   لما فی

رد المحتار وتحرم موطوءات ابائه واجداده وان علوا ولو

بزناً والمعقودات لهم علیهن بعقد صحیح القول ولقوله تعالی

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ

فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا   والله اعلم   ما قولهم رح

اندرینکه هندهٔ پنجساله را پدرش با بکر بالغ نکاح کنانیده بود پس بعد دو سه

ماه بکر را جنون مطبق لاحق شد تا آنکه از دوازده سال جنون

مذکوره بنیت بغرق عاقلش بوده است و می ازان افاقه حاصل نه

پس اکنون هنده را اختیار هست که بحکم قاضی نکاح مذکور را فسخ نماید یا چه الجواب

اختیار است فی العالمگیریة قال محمد رح ان کان الجنون حادثا یؤجله سنة کالعنة ثم یخیر المرأة بعد الحول اذا لم یبرأ وان کان مطبقا فهو کالجب وبه نأخذ وفی الهدایة وحد المطبق شهر عند ابی یوسف رح الی قوله وقال محمد رح حول کامل لانه یسقط به جمیع العبادات فقدر به احتیاطا وفی الهندیة لو وجدت المرأة زوجها مجبوبا خیرها القاضی الحال ولا نؤجل لان الالة المقطوعة لا تنبت فلا یفید التاجیل کذا فی قاضیخان و پر ظاهر است که جنون مطبق حکم مجبوب دارد والله اعلم

چه میفرمایند فضلای دین مبین رح

اندرینکه شخصی زنی را بجبر بحضور دو گواه نکاح نمود اعنی باکراه فقط قبلت گویانید وایجاب قبول که رکن نکاح است هم یافته شد پس نکاح شرعا جائز ونافذ هم شد یا چه الجواب

نکاح مذکور شرعا جائز است ونافذ است که نکاح باکراه هم صحیح میشود لما فی الهندیة والاصل ان تصرفات المکره کلها قولا منعقدة عندنا الا ان ما یحتمل الفسخ کالبیع والاجارة یفسخ وما لا یحتمل الفسخ منه کالطلاق والعتاق والنکاح والتدبیر والاستیلاد والنذر فهو لازم انتهی کذا فی

قاضيخان وفي المراجية ولو اكراهت المرأة على النكاح من كفؤ لا قل من مهر المثل يقال للزوج اما ان تبلغ الى تمام مهر مثلها والا فارقها فان دخل بها وهي مكرهة فهذا رضا من الزوج بتبليغه فان دخل بها وهي طائعة فذلك رضا منها بالمسمى انتهى وكذا في الحموي وفي رد المحتار قوله نكاح يشمل ما اذا اكره الزوج او الزوجة على عقد النكاح كما هو مقتضى كلامهم انتهى وفي مقام آخر منه واما ما ذكر من ان نكاح المكره صحيح ان كان هو الرجل وان كان هو المرأة فهو فاسد فلم ار من ذكره الى قوله ولفظ المكره شامل للرجل والمرأة فمن ادعى التخصيص فعليه اثباته بالنقل الصريح انتهى والله اعلم چه ميفرمايند رح

اندرينكه زيد برغبت خود در حالت صحت وثبات عقل على رؤس الاشهاد نزد زوجه غائبه خود نوشته فرستاد كه ترا طلاق بائن دادم پس طلاق واقع خواهد شد يا نه رجعي يا بائن چند وبالا تقيان درا ثناي عدت يا بعد آن زيد باز او را نكاح كردن خواهد توانست يا نه بينوا توجروا الجواب

درين صورت يك طلاق بائن واقع خواهد شد اگرچه نيت طلاق نبوده باشد واز وقت كتابت برو عدت واجب خواهد شد لما في العالمكيرية فان كانت مرسومة يقع الطلاق نوى او لم ينو ثم

المرسومة لا يخلو اما ان ارسل الطلاق بان كتب اما بعد فانت
طالق فلما كتب هذا وقع الطلاق ويلزمها العدة من وقت
الكتابة وهكذا في فتاوي قاضيخان يك طلاق بائن واقع خواهد شد
لما فيها لو قال انت طالق بائن ... الى قوله فهو واحدة بائنة
فلم ينو ثلثا وكذا في شرح الياس هرگاه يك طلاق بائن واقع
شده باشد نكاح زيد با زوجه مذكوره خواه در ايام عدت باشد
يا بعد مرور آن درست خواهد شد حاجت تحليل زوج ديگر نه لما في
العالمگيرية اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فله ان يتزوجها
في العدة وبعدها وفي الهداية اذا كان الطلاق بائنا دون
الثلث فله ان يتزوجها في العدة وبعد انقضائها لان زوال الحل
معلق بالطلقة الثالثة فينعدم قبله وكذا في الدر المختار
هرگاه نكاحش در عدت وبعد آن درست حاجت تحليل كجا ماند

والله اعلم

ماتقولون رحمكم الله تعالى

اگر زنى هنده بعد موت زيد دعوى زوجيتش و وراثتش
مى نمايد ورثه انكار نكاحش مى كنند و هنده بر نكاح خود بينه قائم
سازد و فرزندان وى نيز شاهد بر خلاف دعوى زوجه بيارند
پس درين صورت چه حكم است — الجواب

بینه فرزندان اگرچه مختلف الاقوال باشند و دعوی او شان مقبول خواهد شد و مستحق ارث خواهند شد نه بنده مذکوره

لما فی العالمگیریة امراة ادعت علی ولد میت انها کانت امراة ابیه مات وهی فی نکاحه وطلب المیراث فجحد الابن فاقامت البینة علی نکاحها ثم ان الابن اقام البینة ان اباه طلقها ثلثا وانقضت عدتها قبل موته اختلفوا فیه والصحیح انها تقبل بینة الابن وفی قاضیخان ولو اقامت المرأة البینة علی النکاح ولم تات بولد فالبینة بینة الابن وله المیراث دون المرأة القول وفی الهندیة ایضا المرأة اذا اقرت انها ورثت من الزوج ثم اقرت لاخ الزوج فقال الاخ انا اخ وانت لست بامراته فالمال کله للاخ القول والله اعلم * تعالی *

چه میفرمایند رح در صورتیکه هنده زید را جهت ترویج خود باشخصی معین وکیل کند اما وکیل مذکور او را با دیگری ترویج نمود پس این نکاح بتوکیل سابق صحیح و نافذ خواهد شد یا نه

الجواب

نخواهد شد لما فی الاشباه یتقید التوکیل بما قید به الموکل ولما ینقه من العالمگیریة وکله ان یزوجه من قبیلته فزوجه من قبیلة اخری لم یجز کذا فی الخلاصة پس بهرکا سبب اختلاف قبیله نکاح جائز نمی شود پس بالطریق

اولی باختیارات شخص وذات عاجز نخواهد شد کما لا یخفی

علی البصیر والله اعلم ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه شخصی صالح دختر صغیرهٔ خود را با شخصی نیک گمان

نکاح داد که او مرد صالح و نیک کار است اما شخص مذکور را

فاسق و مدمن الخمر یافت و صغیره بعد بلوغ بنکاحش نارض

گردید پس نکاح باطل کرده خواهد شد یانه الجواب

نکاح باطل کرده خواهد شد فی العالمگیریة رجل زوج ابنته

الصغیرة من رجل علی ظن انه صالح لا یشرب الخمر فوجده

الاب شریبا مدمنا وکبرت الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح

ان لم یعرف ابوها بشرب الخمر وغلبة اهل بیته الصالحون

فالنکاح باطل ای یبطل وهذه المسئله بالاتفاق وفی

السراجیة رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر

فوجده الاب شریبا فکبرت الابنة وقالت لا ارضی واب الابنة

لا یشرب المسکر وغالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما

والله اعلم ما قولهم رح

اندرینکه زید شوهر هنده قبیل موت خود یا وقت بیرون آمدن بسفر

پانصد روپیه مهر زن خود که در ذمهٔ زید باقی بود معاف طلبید هنده

بحضور چند کس سه بار گفت مهر خودم ترا بخشیدم پس مهر مذکور

از ذمهٔ زید ساقط خواهد شد یا بعد موت زید هنده مذکوره اگرفتن

آن یا مطالبهٔ آن میرسد یا چه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ الجواب
مهرانهٔ مذکور از ذمهٔ زید ساقط خواهد شد مطالبهٔ آن هنده را در
کدامی وقت نمی رسد ‌‌ لما فی العالمکیریة للمرأة ان تهب
مالها لزوجها من صداق دخل بها او لم یدخل ولیس لاحد
من اولیائها اب او غیره الاعتراض علیها کذا فی شرح
الطحاوی ‌‌ وایضا فیها وان حطت من مهرها صح الحط کذا
فی الهدایه ‌‌ وفی العمادیة لو قال المدیونه ترکت دینی
علیک او قال بالفارسیة حق خویش ترا دادم یکون ابراء
حتی لا یملك ان یدعی بعد ذلك ‌‌ وایضا فیها من جامع
الفتوی ولو قال بالفارسیة ترا بحل کردم وله علیه دین یبرء
المدیون ‌‌ و مهرا ز دین صحیح است کما فی ابراهیم شاهی
المهر دین کسائر الدیون لا یسقط الا بالاداء او الا براء ‌‌ واز
دلائل مذکور الفوق خوب واضح گردید که مهرانهٔ هنده از ذمهٔ زید ساقط
گردید هنده را نه ورثهٔ هنده را مطالبهٔ آن میرسد نه در حالت حیات
زید نه بعد وفات وی ‌‌ والله اعلم

ما تقولون رحمکم الله تعالی

اندرینکه زید شوهر زینب می خواهد که هنده را نکاح نماید پس
زینب گفت که هنده رضیعهٔ من است نکاح تو با وی شما حرام
ست پس درمابین اخبار زینب اقرار است یا دعوی یا شهادت

یا مطابق اخبار قرار داده شود ازین اخبار حرمت رضاع بقول یک زن ثابت می شود یا نه و بر تقدیر ثانی نکاح زید با پسر یا دختر او درست خواهد شد یا نه

الجواب

این اخبار از جنس اقرار نتواند شد که اقرار بر ضرر نفس مقر می شود نه بر ضرر غیر لما فی العالمگیریة الاقرار اخبار عن ثبوت الحق للغیر علی نفسه اما رکنه فقوله لفلان علی کذا وما یشبهه وکذا فی الدر المختار والعنایة وجامع الرموز و همچنان از قسم دعوی نتوان شمرد زیرا که دعوی عبارت است از طلب کردن مدعی حق خود را از غیر در مجلس قضا لما فی الهندیة اما تفسیرها شرعا و هو رکنها فهی اضافة الشیئ الی نفسه حالة المنازعة بان یقول هذه العین لی الی قوله و منها مجلس القضاء فالدعوی فی غیر مجلس القضاء لا تصح وهکذا فی جامع الرموز و الدر المختار و هم این اخبار را از قسم شهادت نتوان گفت زیرا که شهادت مختص بمجلس قاضی یا حاکم است فی العالمگیریة الشهادة فهو اخبار صدق لاثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القضاء وهکذا فی فتح القدیر و الدر المختار

پس هرگاه خبر زن مذکوره هیچکدام از اشیای ثلثه مرقومه متحقق نشد پس لامحاله از قبیل مطلق اخبار خواهد شد لما فی العنایة الاخبار کالجنس یشملها الاخبار الکاذبة الی قوله فی مجلس

الحكم و بلفظ الشهادة يخرج الاخبار الصادقة غير الشهادات

پس چون قول مذكور از جنس مطلق اخبار شد نكاح زيد يا پسرش با هنده با دخترش شرعا درست و نافذ خواهد گرديد زيرا كه حرمت رضاع بخبر يكزن ثابت نمى شود لما في العالمكيرية الرضاع يظهر باحد امرين احدهما الاقرار و الثاني البينة كذا في البدائع و لا تقبل في الرضاع الا شهادة رجلين او رجل و امراتين عدول و في الدر المختار و حجته حجة المال و هو شهادة عدلين او عدل و عدلتين و في الطحطاوى نقل عبارة الهندية و في جامع الرموز و اعلم ان الرضاع لا يثبت بشهادة رجل و لا نساء وحدهن بل بشهادة رجلين او رجل و امراتين و الله اعلم * تعالى *

چه ميفرمايند رحمهم الله تعالى

اندرينكه زيد برادرزادى حقيقى نابالغه خود را كه از وليان غير وى نبودند با عمر تزويج نمود هنده مادر نابالغه مذكوره ناراض گرديده ميگويد كه دخترم را بعمر نكاح نخواهم داد پس شرعا ولى كه مالك و مختار نكاح صغيره مى شود مادر خواهد بود يا عم و هنده نكاحش فسخ كردن مى تواند يا نه

الجواب

درين صورت ولى نكاح صغيره زيد خواهد بود و با جازتش نكاح صحيح و نافذ خواهد شد و هنده با وجود عم ولى نكاح نيست و او را حق فسخ و اعتراض نه

لما في شرح الوقاية الولي العصبة المراد العصبة بنفسه اي ذكر يتصل بالميت بلا توسط انثى وفي الدر المختار وله اي الولي اذا كان عصبة ولو غير محرم كابن العم في الاصح خانيه وخرج ذو الارحام والام والقاضي الى قوله وان لم يكن عصبة فالولاية للام دريں ظاهر است كه مادر عصبه نيست و ولي عصبه مي شود چنانچه عم وابن العم وغيرهما والله اعلم

ما قولهم رح

درينكه هنده زوجه زيد را نافرماني است وهر سال بخانه والديش سكونت دارد ومادامت عزر شوهرش با دردن خانه خود از ان انكار نمايد وبر شوهرش خود دعوي خوراكي وپوشاكي كند شرعاً مستحق آنها خواهد شد يا نه ودعويش درست است يا نه

الجواب

مادامي كه مسماة مذكوره نافرماني شوهر خود نكرده واز خانه والديش بمنزل شوهر رجوع نكند شرعاً مستحق خوراكي وپوشاكي نخواهد شد ودعوايش غير صحيح لما في الهداية وان نشزت فلا نفقة لها حتى تعود الى منزله وفي تنوير الابصار لا الخارجة من بيته بغير حق وهكذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

درينكه زيد ولايت پسر نابالغ خود را بدختر عمرو باين شرط

نکاح داده لکن شرطش بخانهٔ اولیای زوجهٔ خود یا بجائیکه زوجه اش
مانا بود و باش خواهد نمود و بخانهٔ خود زوجهٔ مذکوره را نخواهد برد
و هر جا که زوجه اش خواهد ماند خوراکی و پوشاکی اش هم آنجا
خواهد رسانید پس بعد بلوغ پسر زید می خواهد که زوجهٔ مذکوره را
بخانهٔ خود برد اما زوجهٔ مذکوره حسب استصلاح اولیای خود وادعای
شرط مذکور از رفتن خانهٔ شوهر راضی نمی شود و مانع آمد یا کسی عاقل و
بالغ خود برین شرائط نکاح نمود یا نوشته داد پستر خواست که
زوجه را بخانهٔ خود برد و زوجه مانع آمد پس شرعاً زوجهٔ مذکوره را
این امر می رسد یا نه الجواب نمی رسد و زوج را
میرسد که زوجهٔ خود را بخانهٔ خود برد زیرا که شرط مذکور فاسد
است و بسبب شرط فاسد نکاح باطل نمی شود بلکه شرط فاسد
باطل می گردد لما فی العنایه قد تقدم ان النکاح لا یبطل
بالشروط الفاسدة فاذا تزوج امراة علی الف علی ان لا یخرجها
من البلدة او علی ان لا یتزوج علیها او علی ان یطلق فلانة
فالنکاح صحیح وانما ان شرط عدم التزوج وعدم المسافرة و
طلاق الضرة فاسد لان فیه المنع عن الامر المشروع وفی الدر المختار
لا یبطل النکاح بالشرط الفاسد وانما یبطل الشرط دونه القول
و در صورت اولی ولیای دیگر قایم شدن می تواند یعنی ولایت
پدر بر نفس و اموال پسر نظر است یعنی بنابر نظر و شفقت

اوست بر پسر لما فی العنایة لان الولایة للنظر و بر ظاهر
که در شرع مذکور صغیر خود ای وشفقت نیست والله اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه رشد که عبارت از کامل شدن عقل صغیر و صغیره
است که بدان نفع و ضرر خود میشناسند کدام عمر یقینی میباشد
و معنی رشد شرعاً چیست و تصرفات صغیر و صغیره اگر
برای ایشان نافع نیست چنانچه ابرا نمودن دین مادین مهر از ذمه
مدیون یا شوهر خود صحیح و نافذ باشد یا نه الجواب
عمر رشد صغیر و صغیره و کمال عقل ایشان بیست و پنجسال
است بعد از ان مال ایشان با ایشان سپرده خواهد شد
اگرچه غیر رشید بوده باشند لما فی جامع الرموز اذا بلغ
الصغیر غیر رشید ای غیر صالح فی العقل فلا یحافظ المال لم
یسلم الیه ماله حتی یبلغ خمسا وعشرین سنة وحینئذ یسلم
الیه ماله وان لم یرشد لان هذا السن لا ینفک عنه الرشد الا
نادراً والحکم فی الشرع للغلبة و در شرع رشد عبارت
از مصلح بودن است در مال خود که مقتضای کمال عقل است
لما فی الدر المختار والرشد المذکور فی قوله تعالی وان آنستم
منهم رشداً هو کونه مصلحاً فی ماله فقط و تصرف صبی و صبیه
اگر برای ایشان مضر بود چنانکه ابرا کردن دین از ذمه زوج

وغیر ذلک در شرع درست نباشد ° لما فی الدر المختار و

تصرف الصبی والمعتوه الذی یعقـــل البیع والشراء ان کان نافعا

محضاً کالاسلام والاتهاب صح بلا اذن وان ضاراً کالطلاق والعتاق

والصدقة والقرض لا وان اذن به ولیهما وهکذا فی جامع الرموز

والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

در صورتیکه زید هنده را بمهر چندین هزار نکاح نمود و نصفه معجل

و نصفه موجل بعده خلوة صحیحه برضا متحقق گردید اکنون هنده مهر معجل

خود مطالبه می نماید و زید اصلاً قدرت ادای آن ندارد پس هنده را

میرسد که برای آن نفس خود را از وطی زید و سکونتش

بخانه وی باز دارد یا چه

الجواب

نمیرسد لما فی الفصول العمادیه کان الشیخ ابو القاسم

الصفار یفتی فی المنع بقولهما حتی لو دخل بها قبـــل ایفاء

المهر فلیس لها ان تمنع نفسهـــا منه لطلب المهر فلو منعت

لا نفقة لها وفی السفر کان یفتی بقول ابی حنیفة قال صدر الشهیـد

وهذا احسن وهذا الاختـلاف فیما اذا دخل بها برضاها وهی

بالغة وفی العمادیة وکان الشیخ ابو القـاسم الصفار یفتی

فی السفر بقوله وفی منع النفس بقـولهمـــا واستحسن بعض

مشایخنا اختیاره وفی العالمگیریة ولو دخل الزوج بها او خلا بها

برضاها فلها ان تمنع نفسها عند ابی حنیفة رح وقال لیس لها

ذلك وكان الشيخ الامام الفقيه ابو القاسم الصفار يفتي
في السفر بقول ابي حنيفة رح و في منع النفس بقولهما و
استحسن بعض مشايخنا اختياره كذا في المحيط پس هرگاه
از کتب معتبره ثابت شد که در تصحیح حکم مسأله اختلاف
واقع شده بعضی فقها قول امام را تصحیح نموده و بعضی قول صاحبین
را ترجیح فرموده و نیز متحقق است که در صورت منع نفس
زوجه از زوج برای مهر معجل باوجود عدم استطاعت وی آن
بسیار فتنه و فساد و ارتکاب محرمات شرعیه و منهیات اسلامیه
در جانبین حسب مقتضای این زمانه عموما و مطابق این دیار خصوصا
واقع می شود پس باجماع علما و فقها فتوی بر بودن اختیار منع
نفس زوجه از زوج است چراکه درین مصلحت است

لما في الاشباه والمفتي انما يفتي بما يقع عنده من المصلحة وفي
الحموي لعل المراد بالمفتي ههنا المجتهد اما المقلد فلا
يفتي الا بالصحيح سواء كان فيه مصلحة اولا ويجوز ان يراد به
المقلد اذا كان في المسئلة قولان صحيحان فانه مخير في
الفتوي بكل واحد منهما فيختار ما فيه المصلحة منهما
وفي الدر المختار ويفتي بما يقع عنده من المصلحة
والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

چه میفرمایند علمای دین رح

زید دو بیگه زمین را بعوض مهر زوجهٔ خود که هزار روپیه بود بهبه بالعوض نموده دخیل و قابض گردانید هبهٔ مذکوره صحیح خواهد شد یا نه و مهرانه مذکور از این معامله ادا گردید یا نه و هر زوجه را ثانیاً مطالبه آن می رسد

الجواب

هبه بالعوض فی الحقیقة بیع است لما فی الاشباه و تنعقد بلفظ الهبة مع ذکر البدل انتهی و این عقد صحیح است لما یفهم من الهدایه ولو تبایعا عیناً بدین ثم تصادقا ان لا دین لا یبطل العقد از این خوب واضح شد که بیع چیزی چون اراضی بمقابله دین صحیح مانند مهر صحیح می شود و مهر زوجه دین صحیح است لما فی ابراهیم شاهی المهر دین کسائر الدیون انتهی و نیز در عالمگیری است التصرف فی الاثمان قبل القبض و الدیون است ابدا الا سوی الصرف و السلم جائز عندنا و از این دانسته شد که دائن اگر قبل قبض تصرف در دین خود که شرای زوجه اراضی مذکوره را از ان جمله است بعمل آرد صحیح خواهد شد چون بیع تام شد فائده ملک مشتری خواهد داد و هرگاه اراضی مذکوره که عوض زر مهر است بزوجه رسید مهرانهٔ وی بتمامه بوی رسید پس هیچگونه ثانیاً مطالبهٔ مهرانه خواهد نمود والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه شوهر زینب میر سید که زن خود را احیاناً زد و ضرب کامله

و گر قصور شوهر دیگر دارد از دست خود تعزیر و تادیب کند یا جایز
نیست و اگر جایز است در کدام صورت و کدام قصور

بینوا توجروا

الجواب

شوهر را میرسد که زن خود را وقت نشوز و قصور تعزیر دهد و
ضرب نماید لما فی الاشباه والنظائر للزوج ان یضرب زوجته لقول
ولما فی الدر المختار یعزر المولی عبده والزوج زوجته ولو صغیرة
القول و نیز قاعدهٔ شرعی است که در هر معصیت از جانب
شارع حد و کفاره مقرر نیست زوج را می رسد که در ان
معصیت زوجه خود را تعزیر نماید لما فیه ایضا الضابطة کل
معصیة لا حد فیها فللزوج والمولی التعزیر فیها انتهی و شوهر
را می رسد که در صورت های مرقومة الذیل زوجه خود را تعزیر
و تادیب نماید در ترک زینت و آرایش هر گاه شوهر خواهان
آن باشد و در قبول نکردن همخوابی با شوهر خود حالانکه آن
زن پاک است از حیض و نفاس و مریض نیست و بیرون رفتن
زوجه از خانهٔ زوج بلا اذن بغیر حق و ترک صلوة مفروضه و امثال
آنها چنانچه هر گاه طفلان خورد سال را وقت گریستن بزند و هر گاه
شوهر را دشنام دهد یا پارچه [illegible] یا ریش وی را بگیرد
یا بلفظ خر یا ابله یا بعنوان یا لعنت او را دشنام دهد عام است از آنکه
زوج پیشتر او را دشنام داده باشد یا نه موافق قول عامه فقها

و هرگاه دیگری را دشنام دهد یا نزد اجنبی غیر محرم روی خود را بگشاید یا با اجنبی کلام کند یا با زوج خود نزد اجنبی کلام کند یا با او قضیه نماید بقصد آنکه دیگران آوازش بشنوند یا چیزی خوردنی را بااذن زوج بدیگر بدهد که دادن آن شیئی متعارف نیست و هرگاه شوهر خود را دعای بد کند و نحو ذلک لما في الاشباه والنظائر للزوج ان يضرب زوجته على اربعة وما بمعناها على ترك الزينة بعد طلبها وعلى عدم اجابتها الى فراشه وهي طاهرة من الحيض والنفاس وعلى خروجها من منزله بغير اذنه بغير حق وعلى ترك الصلوة في رواية وقال في الحموي ففي قوله وما في معناها افادة عدم الحصر فما في معناها ما اذا ضربت جارية زوجها غيرة ولم تتعظ بوعظه فله ضربها كذا في القنية وينبغي ان يلحق به ما اذا ضربت الولد الذي لا يعقل عند بكائه لان ضرب الدابة اذا كان ممنوعا فهذا اولى ومنه ما اذا اشتمته او مزقت ثيابه او اخذت لحيته او قالت له يا حمار يا ابله يا بغلة او لعنة سواء شتمها اولا على قول العامة ومنه ما اذا شتمت اجنبيا ومنه ما اذا كشفت وجهها لغير محرم او كلمت اجنبيا او تكلمت عمدا مع الزوج او شاغبت معه ليسمع صوتها الاجنبي ومنه ما اذا اعطت من بيته شيئا من الطعام بلا اذنه حيث كانت العادة لم تجر به ومنه ما اذا دعت عليه القول

ولما فی الدر المختار علی ترکها الزینة الشرعیة مع قدرتها علیها وترکها غسل الجنابة وعلی الخروج من المنزل لو بغیر حق وترک الاجابة الی الفراش لو طاهرة من نحو حیض ویلحق بذلک ما لو ضربت ولد ما الصغیر عند بکائه او ضرب جاریة غیرة ولا تتعظ بوعظه او شتمته ولو نحو یا حمار او دعت علیه ومزقت ثیابه او کلمته لیسمعها اجنبی او کشفت وجهها لغیر محرم او کلمته او شتمته او اعطت ما لم تجر العادة به بلا اذنه القول والله تعالی اعلم بالصواب

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید بکابین زوجه اش سماة ہندہ نوشته داد که اگر منمقر بالای خاتون موصوفه زنی دیگر را بنکاح خود درآرم یا زائد از شش ماه بلا خور و پوش از خاتون مذکوره غائب مانم یا برخلاف شرع بسیار ستم نمایم وغیر ذلک پس حسب تفویض من مقرامرش بدست او ست هرگاه و هر زمانیکه خواهد علی الابد نفس خود را طلاق دهد اندرین صورت اگر شرائط مذکوره یافته شود زن مذکوره هرگاه که خواهد نفس خود را طلاق دادن می تواند یا نه

الجواب

در اقرار نامهٔ زید لفظ تفویض طلاق صریح مذکر نفس و لفظ هرگاه و هر زمان که خواهد که مفید عموم وقت است موجود است پس بوجود شرط

هرگاه که خواهد نفس خود را شد طلاق میتوان داد لما فی الفتاوی العالمگیریه وفی التفویض بشرط اذا وجد الشرط وارادت ان تطلق نفسها فلها ذالك وفی الدر المختار ولا یملك الزوج الرجوع عنه ای عن التفویض بانواعه الثلثة لما فیه من معنی التعلیق وتقید بالمجلس لانه تملیك الا اذا زاد متی شئت ونحوه مما یفید عموم الوقت فتطلق مطلقا والله اعلم وافقه

ما قولكم یا سادة العلماء الكرام رحمهم الله تعالی

اندرینكه مسمی زید پدر بكر وخالد برادر وی ضامن دین مهر معجله زوجه نابالغه بكر مذكور شدند ضمانت مذكوره دین مهر صحیح است یانه ودر تقدیر اول ضامنان مذكورین قبل ادای مهر مكفول برفوت نمایند مطالبه آن از طرف مكفول له بر ورثه ضامنان گذشتگان كه آنها عبد العلی امیان خالد كفیل آمد وهم اخذ دین خود از آنها جائز است یا چه ومطالبه دین هریكی ازان دو گروه خواهد شد یا بر هر دو معا وبهر چه باشد بدون ادا شدن مكفول له ازیكی از آنها برأت ذمه شان می تواند شد یانه بینوا توجروا الجواب

ضمانت مذكوره این مهر بقبول فی المجلس شرعا جائز وصحیح ست چه آن كفالت دین صحیح است لما فی الدر المختار واما كفالة المال فتصح به ولو المال مجهولا اذا كان ذلك المال دینا صحیحا وفیه والدین الصحیح هو ما لا یسقط الا بالاداء

او الابراء و مهر نیز از آن جمله است که بدون ادای یا ابرای
ساقط نمی شود لما فی ابراهیم شاهی المهر دین کسائر الدیون لا یسقط
الا بالاداء او الابراء پس هرگاه عدم سقوط مهر بدون ادا یا
ابرا مقتضی صحت دین شد کفالت بر ان نیز شایسته است بنابر خواهد بود
و یطابق هذه الصورة خاصة ما فی القنیة او زوج ابنه الصغیر
او بنته الصغیرة وضمن المهر صح وایضا یفهم من العالمگیریة
ممنه ان یکون مضمونا علی الاصیل بحیث یجبر الاصیل
علی تسلیمه فیجوز الکفالة بتسلیم المبیع وبالدیون والاعیان
المضمونة کالمغصوب والمهر فی ید الزوج القول و مکفول لها
یعنی زوجه مذکوره بعد بلوغ خود بر تقدیر فوت ضامنان قبل ادای
مهر مکفول به بر بکر و خالد مذکوران که ورثه ضامنان آنند مطالبه دین
خود می تواند کرد زیرا چه مال مکفول به بسبب کفالت بر ذمه ضامنین
ثابت و محسوب گردیده است لما فی رد المحتار علی
الدر المختار وبه ظهر ان الکفالة توجب دینا للطالب علی
الکفیل ودینا للکفیل علی الاصیل لکن دین الطالب حال
ودین الکفیل مؤجل الی وقت الاداء پس دائن را
می رسد که از ورثه کفلاء متوفین که بکر و خالد کفیل آنند اخذ دین
خود نماید ولما فی الاشباه والنظائر لو کان الدین مؤجلا
فکفل به فمات الکفیل حل بموته علیه فقط وللطالب

اخذه من ورثة الكفيل وايضاً في الفتاوى الهندية
او تكفل عن رجل بالف مرحلة فمات الكفيل يؤخذ من
تركته حالا وكذا في القنية ايضا پس دربين والعكس ضامن
مرجل است بمجرد موت كفيل اخذ آن از ورثه مي رسد وچونكه
خالد وارث بحكم كفالت هم در مطالبه داخل است لهذا مكفول لها
اختيار مي دارد در ينكه مطالبه دين خود بريكي از ضامن دكفيل نمايد
يا بر تقدير ثبوت دين بر ذمه هر دو بر هر دو معاً امافي الفتاوى
العمادية نقلا عن المنافع المكفول له بالخيار ان شاء
طالب الاصيل وان شاء طالب كفيله لان الكفالة ضم احدى
الذمتين الى الاخرى في حق توجه المطالبة ونحوه لا يوجب
براءة الاصيل فاذا كان الدين ثابتا في ذمة كل واحد منهما
كان له ولاية مطالبة كل واحد منهما فاذا اختار احدهما لا تبطل
ولاية مطالبة الاخر انتهى وايضا فيها ومن الكفر وطالب
الكفيل والمديون ولو طالب احدهما له ان يطالب الاخر
فقط وهكذا في السراجية وفي الهداية ايضا لفظا ومعنى
وغيرها من الكتب المتداولة في الفقه مثل جامع الرموز
والقنية والقدوري وبدون ادا شدن مال مكفول به از يكي از ان
دو كس برات ذمه شان غير متصور است وهر كه ازين از ان
هردو ادا نمايد هر دو بري الذمه خواهد شد زيرا آن امافي

العمادية ناقلا عن التجديد والمكفول له ان يطالبهما اوايهما شاء اوايهما ادى برى والله اعلم بالصواب

ما قول العلماء رح

درصورتيكه هنده صغيره را پدرش با بكر بالغ نكاح كنانيده بود پس بعد انقضاى سالى بكررا جنون مطبق يعنى مستمر لاحق گشت تا آنكه مدت جنون از دوازده سال تجاوز نمود گاهى افاقه حاصل نشد پس هنده را بعد بلوغ فسخ نكاح مذكور مى رسد و با ديگرى نكاح كردن تواند يانه

الجواب

مى رسد لما فى العالمگيرية قال محمد رح انكان الجنون حادثا يؤجله سنة كالعنة ثم يخير المرأة بعد الحول اذا لم يبرأ وانكان مطبقا فهو كالجب وبه ناخذ كذا فى الحاوي القدسى وفى الهداية وحد المطبق شهر عند ابي يوسف رح الى قوله وقال محمد حول كامل لانه يسقط به جميع العبادات فقدر به احتياطا وفى الهندية ايضا لووجدت المرأة زوجها مجبوبا خيرها القاضي الحال ولا تؤجل لان الآلة المقطوعة لا تثبت فلا يفيد التاجيل وكذا في قاضي خان ودر ظاهر است كه مجنون مطبق حكم ذكر بريده دارد ونكاح ذكر بريده هنده را فسخ كردن مى رسد والله اعلم

* نقيه ميعرمايند رح *

اگر زینکه زید وقت نزاع زوجهٔ خود را دشنام داد پس هرگاه
خصومت در میان واقع آمده او را سقط گفتن آغاز نمود و گفت
دخترت را خواهم گذاشت پس گفت طلاق طلاق طلاق و زوجه
در آنجا حاضر نبود نزاع بسیار بسوی وی کرد اما نیت طلاق بود پس
واقع خواهد شد یا نه فقط چند — **الجواب**

طلاق واقع خواهد شد بر وفق نیت وی یعنی اگر نیت سه طلاق کرده
باشد واقع خواهد شد قضاءً و دیانةً و اگر یک طلاق نوی باشد
و تکرار لفظ طلاق بنا بر بیان یا تاکید باشد قضاءً سه طلاق واقع
خواهد شد و دیانةً یکی و اگر هیچ نیت نه کرد نیز همین حکم دارد
کما فی الاشباه ولو کرر لفظ الطلاق فان قصد الاستیناف
وقع الکل او التاکید فواحدة دیانة والکل قضاءً وکذا اذا
اطلق وفی الحموی وکذا اذا اطلق یعنی لو کرر لفظ
الطلاق ولم ینو الاستیناف ولا التاکید یقع الکل قضاء
لانه یجعل تاسیسا لا تاکیدا لانه خیر من التاکید والله اعلم

نقل مهر صادق رح

اگر زینکه زید در کابین نامه زوجهٔ خود نوشته داد اگر تا سه ماه
نان و نفقه نرسانم اختیار سه طلاق بدست زوجه است هرگاه
خواهد بعد سه ماه نفس خود را طلاق داده بعد عدت اقبال شوهر
دیگر نماید پس بر تقدیر وجود شرط نفس خود را طلاق دادن

می تواند یا نه ٭ زوجِ مذکور را رجوع از تفویض مذکور و فسخ

آن می رسد یا نه و بعد عدت نکاح دیگر صحیح باشد یا نه ٭ الجواب

بعد وجود شرط زوجه را می رسد که بنفس خود اختیار نموده طلاق

نماید ٭ لما یفهم من العالمگیریة جعل امرها بیدها ما سمی

شاءت بطلاق الزام یرسل الیها الخفیفة الی ان یمضی الشهر فلها

الی قوله اجاب القاضی الامام شمس بانها تملك الایقاع

القول ٭ وفیها ولو قال لها امرك بیدك اذا شئت او متی

شئت فلها ان تختار نفسها مرة واحدة فی ذلك المجلس

وغیره فی ای وقت شاءت ٭ وبر تقدیر صحت اختیار نفس شوهر

را رجوع از تفویض مذکور و فسخ آن نمی رسد ٭ لما فیها

ایضا ولیس للزوج ان یرجع فی ذلك ولا ینهاها عما جعل الیها

ولا یفسخ ٭ و زوجه را می رسد که بعد عدتش دیگر را نکاح نماید

لما یفهم من الدر المختار وینکح مبانته بما دون الثلث فی

العدة وبعدها بالاجماع ومنع غیره فیها لاشتباه النسب

وایضامن العالمگیریة لا یجوز للرجل ان یتزوج زوجة غیره

وکذلك المعتدة ٭ و بعد انقضای عدت نکاح ثانی را مانعی

نیست ٭ کما لا یخفی علی البصیر ٭ والله اعلم ٭ لبعض العلماء ٭

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید زوجه خود را بگوید که تو مادر منی یا خاله یا عمه منی یا مانند

ای مادر من ای دختر من پس بااین الفاظ طلاق یا ظهار واقع خواهد شد یا نه

الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگرچه در حالت غضب گفته باشد و اگرچه نیت طلاق کرده باشد لما فی العمادیة ولو قال انما انت امی ولیس بشیء وكذا لو قال ان فعلت كذا فانت امی فهو باطل وکذا لو قال ذلك ونوی التحریم ثم فعل ذلك الشیء کان باطلین وفی العالمکیریة ولو قال لهـا انت امی لا یکون مظاهرا وینبغی ان یکون مکروها ومثله ان یقول یا ابنتی یا اختی ونحوه والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالی

اندرینکه عند النکاح شرط تعجیل یا تاجیل مهر یا کل معجل یا موجل یا بعضی معجل باقی موجل هیچ نشده باشد حکم آن چیست الجواب

درین صورت اگر عرف دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت نکاح مهر ایشان قدری معجل باشد باقی موجل و بعضی را از ایشان همه کی معجل و بعضی دیگر را تمامی موجل وهم زنانیکه مهر ایشان مسکوت از تاجیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه چیزی از مهر خودها یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی میکرده باشند پس درینصورت کل مهر معجل خواهد بود و زوجه را مطالبه آن هرگاه که خواهد میرسد لما فی العمادیة اما اذا کان بشرط التعجیل

او مسكوتا عنه فانه يجب في الحال معجلا وفي الهداية وان لم يذكروا حالا ولا مؤجلا فهو حال لانه مال واجب بالعقد فالاصل في امثاله الحلول نحو المهر والثمن واگر عرف دیار اوشان در باب تعجیل و تاجیل معین باشد زوجه را مطالبه قدر معجل در هر وقت که خواهد می رسد الغرض اگر مهر مسکوت از تاجیل و تعجیل بوده باشد اما زنان آنجا حسب عرف تا بقای نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موجل خواهد بود مطالبه آن تا قیام نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تقدیر عدم تحقق عرف بحکم مسکوت عنه است بجهت آنکه اصل تعجیل است في الحمادیه اعتبار عرف و رواج درین باب زیاده تر است زیرا که عرف در حقیقت بمنزله بیان و شرط است لما في الاشباه في كتاب النكاح وان سكتوا لا يجب الا ما صدق العرف الى قوله المعروف كالمشروط وفي القنيه عادة خوارزم ان النساء لا يطلبن المهر الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاجيل عرفا وفي العالمگيرية ان بينوا قدر المعجل يعجل ذلك وان لم يبينوا شيئا ينظر الى المرأة والى المهر المذكور انه كم يكون المعجل لمثل هذه المرأة من مثل هذه المهر فيجعل ذلك معجلا ولا يقدر بالربع ولا بالخمس وانما ينظر الى المتعارف وفي الدر المختار لها منعه من الوطي الى قوله لان المعروف كالمشروط القول

ای مادر من ای دختر من پسر باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع خواهد شد یا نه

الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگرچه در حالت غضب گفته باشد واگرچه نیت طلاق کرده باشد لما فی الحمادیة ولو قال اما انت امی ولیس بشیء وکذا لو قال ان فعلت کذا فانت امی فهو باطل وکذا لو قال ذلک ونوی التحریم ثم فعل ذلک الشیء کان باطلا وفی العالمکیریة ولو قال لها انت امی لا یکون مظاهرا وینبغی ان یکون مکروها ومثله ان یقول یا ابنتی یا اختی ونحوه والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه عند النکاح شرط تعجیل یا تاجیل مهر یا کل معجل یا موجل یا بعضی معجل باقی موجل تصریح نشده باشد حکم آن چیست الجواب

درین صورت اگر عرف دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت نکاح مهر ایشان قدری معجل باشد باقی موجل و بعضی را از ایشان همه کی معجل و بعضی دیگر را تمامی موجل و هم زنانیکه مهر ایشان مسکوت از تاجیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه چیزی از مهر خودها یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی میکرده باشند پس درین صورت کل مهر معجل خواهد بود و زوجه را مطالبه آن هرگاه که خواهد میرسد لما فی الحمادیة اما اذا کان بشرط التعجیل

او مسكوتا عنه فانه يجب في الحال معجلا وفي الهداية وان لم يذكروا حالا ولا مؤجلا فهو حال لانه مال واجب بالعقد فالاصل في امثاله الحلول نحو المهر والثمن واگر عرف ديار اوشان در باب تعجيل و تاجيل معين باشد زوجه را مطالبه قدر معجل در هر وقت كه خواهد مي رسد الغرض اگر مهر مسكوت از تاجيل و تعجيل بوده باشد امازنان آنجا حسب عرف تا بقاى نكاح چيزى مطالبه نمي نمايند پس كل مؤجل خواهد بود مطالبه آن تا قيام نكاح نمي رسد چه تعجيل مهر بتقدير عدم تحقق عرف بحكم سكوت عنه است بجهت آنكه اصل تعجيل است في الجملة اعتبار عرف و رواج درين باب زياده تر است زيرا كه عرف در حقيقت بمنزله بيان و شرط است لما في الاشباه في كتاب النكاح وان سكتوا لا يجب الا ما صدق العرف الى قوله المعروف كالمشروط وفي القنية عادة خوارزم ان النساء لا يطلبن المهور الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاجيل عرفا وفي العالمكيرية ان بينوا قدر المعجل يعجل ذلك وان لم يبينوا شيئا ينظر الى المرأة والى المهر المذكور انه كم يكون المعجل لمثل هذه المرأة من مثل هذه المهر فيجعل ذلك معجلا ولا يقدر بالربع ولا بالخمس وانما ينظر الى المتعارف وفي الدر المختار لها منعه من الوطى الى قوله لان المعروف كالمشروط القول

والله اعلم   * مولانا محمد وجیه *

چه میفرمایند رحمهم الله تعالی

در صورتیکه شخصی طلاق نامهٔ مسماة زینب زوجهٔ مسمی
زید نوشته زید مذکور را که بطلاق زوجهٔ خود ناراض محض بود جهت
دستخط کردن در آن جبر و اکراه نماید و زوج مذکور اقرار می نماید
که طلاق نداده ام و در طلاق نامه دستخط نکرده ام پس بعض کسان
گواهی میدهند که دستخط نکرده و دیگر بعض گواهان بر دستخط کردنش
گواهی میدهند حکم آن چیست و اگر زید در آن دستخط هم کرده
باشد اما بزبان طلاق نگفته باشد طلاق واقع خواهد شد یا نه و مفتی
ماجن و موذی مسلم مهجور از افتا و موجب بتعزیر خواهد شد یا نه
بینوا توجروا

الجواب

گواهی هردو فریق گواهان بسبب تضاد کردن حالت واحد واقع
است باطل و ساقط الاعتبار است چرا که کذب احد الفریقین
متیقن است   لما فی العالمکیریة کل بینتین لو اجتمعتا فی
حالة واحدة سقطتا لوجود الکذب فی احدهما فاذا بدأ
الحاکم الحکم باحدهما یتعین الکذب فی الاخری مثاله
لو شهدوا انه طلق عمرة یوم النحر بالکوفة وشهد شاهدان
انه طلق زینب فی هذا الیوم بمکة فشهادتهما باطلة   و
چنین طلاق نامه طلاق واقع نخواهد شد   لما فیها کل کتاب

لم يكتبه بخطه ولم يمله بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقر انه كتابه كذا في المحيط . و فرضا اگر دستخط هم کرده باشد تاهم طلاق واقع نخواهد شد لما في قاضيخان رجل اكره بالضرب والحبس على ان يكتب طلاق امرأته فلانة بنت فلان بن فلان فكتب فلانة بنت فلان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة باعتبار الحاجة ولا حاجة هنا . و شخصی که خود را مولوی گویاند و بایمن افساد و اشرار فتوی دهد که زوج را بطلاق زنش بلا سبب شرعی که امر ممنوع و بدترین مباحات است جبر و اکراه نماید و تعدی و ظلم مال بی گناه روا دارد فاسق و فتنه است شرعا از فتوی دادن باز داشته خواهد شد لما في الدر المختار بل يمنع مفت ماجن يعلم الناس الحيل الباطلة كتعليم الردة لتبين من زوجها او تسقط عنه الزكوة بالا سبب ارتكاب منكر و ایذای مسلم بلاحق تعزیر کرده خواهد شد لما في التنوير عزر كل مرتكب منكر او موذي مسلم بغير حق بقول او فعل و در حدیث شریف آمده است عن اوس بن شرحبيل انه سمع رسول الله صلعم يقول من مشى مع ظالم ليقويه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام رواه البيهقي والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه زید نجیبه را بمهر نه صد روپیه بعقد نکاح خود آورده و روزی

چند با هم زناشوئی کرده بالا اجازت و رضای نجیبه وقبل ادای مهر معجلش و بالا دادن نفقه فرار نموده از هشت سال غائب است و در احمق و فجور مثل شرب خمر و زنا مصروف است و از نفقه و هم از طلاق انکار می نماید پس تفریق ما بین هردو در مذهب حنفی جائز است یا نه و در شدت ضرورت حنفی را تقلید امامی دیگر نمودن جائز است یا چه و بر تقدیر جواز نجیبه مظلومه را جائز است که دیگری را نکاح نماید یا چه الجواب

نزد امام ابو حنیفه رح تفریق جائز نیست لما فی الدر المختار لا یفرق بینه و بینهـا و لو بعد مضی اربع سنین خلافا لمالك رح و بسبب شدت ضرورت جائز است که حنفی بقول مالك یا شافعی یا احمد فتوی دهد که نزد ائمه ثلثه تفریق ما بین الزوجین روا باشد لما فی الطحطاوی في شرح قوله خلافا لمالك رح به قال الشافعي في قول و احمد في رواية رض عنهم قال القهستاني لو افتى بقول مالك في موضع الضرورة ينبغي ان لا باس به ابو السعود فقول العلامة عبد البر بعد ذكر ابن وهبان الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفي في ذكر ذلك فحذفه اولى ليس باولى افاده في شرح الملتقى اى لما افاده القهستاني من ان الحنفي يفتي به في موضع الضرورة و نیز از عبارت جامع الرموز ظاهر می شود که بعد چهار سال زوجه را میرسد

که با شخص دیگر نکاح نماید حیث قال وقال مالك والاوزاعی الی اربع سنین یحکم عرفه بعدها کما فی الطحطاوی ولو افتی فی موضع الضرورة ینبغی ان لا باس به والله اعلم

ما قولهم رح

اندرینکه هنده زوجهٔ زید مهر خود را بشوهرش خواه در حالت حیات باشد یا بعد مماتش هبه نمود پس زید مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه وبعد زان اگر هنده از هبه یا ابرای مهر خود رجوع کردن میتواند یا نه الجواب

هبه مذکوره صحیح خواهد شد وزید از دین مهر بری الذمه

فی قاضیخان رجل مات فوهبت مهرها منه امرأته صحت هبتها وبری الزوج وهکذا فی رد المحتار وغیره وبعد زان رجوع زن از ان غیر جائز چرا که مهر دین است ورجوع از ان جائز نیست لما فی قاضیخان مهر المرأة علی زوجها دین کالدین الاجنبی وایضا فیها اذا وهب الدین من المدیون لیس له ان یرجع منه لان الدین سقط بالهبة والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه زید زن خود را گذاشته مقدار ده دوازده سال غائب ماند پس زن مذکوره بنکاح عمر درآمد وفرزندی پیدا شد بعد زان زید حاضر شده دعوی فرزند نمود پس ... مذکور ای

کدام از این هر دو باشد الجواب

ولد مذکور بری عمر باشد لما فی الاشباه حیث رجل غاب عن امرأته البکر او الثیب عشر سنین مثلا فتزوجت غیره فجاءت بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة رح انهم للزوج الثانی وعلیه الفتوی وفی العالمگیریة وروی عبد الکریم الجرجانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمهم الله تعالی

اندرینکه هنده بتقریب امری اجازت رفتن بخانهٔ والدین از شوهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر بخانهٔ والدین خود رفته تمرد و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس هنده بسماجت پیش آمده گفت این بار هرگز نافرمانی و سرکشی نخواهم ورزید اگر حسب فرمانت بروز فلان سوی خانهات رجوع نکنم واز امره طاعت تو انحراف ورزم هزار روپیه مهر من که در ذمهٔ تست ابرا نمودم پس زید رخصتش داد و بدستور پیشین تمرد نموده حسب طلب بخانهٔ شوی خود نیامد پس این ابرا مقید بشرط مذکور صحیح خواهد شد یا نه وبر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرا نمودنش باتقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يتقيد بالشرط
وان كان لا يتعلق به وفي العناية والابراء له شبه بهما فوجب
العمل بالشبهين بقدر الامكان فقلنا لا يصح التعليق
بالشرط عملا بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويصح
التقييد به عملا بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف
شرط في الكفاية والابراء مما يتقيد بالشرط وان كان
لا يتقيد به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا ومتى واما معنى فان في التقييد الابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيد يعود الدين واما في التعليق الابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلا في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الى ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق في الكفاية ايضا لان تعليق
البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله فلهذا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ووقت وجود
شرط مقيد به يعني سركشي زن مذكوره از آمدن بخانه زيد برأت
زيد مرقوم از مهر زوجه عاصى خواهد شد لما في الكفاية فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

کدام از ین هردو باشد الجواب

ولد مذکور بری عمر باشد لما فی السراجیة رجل غاب عن امراته البکر او الثیب عشرسنین مثلا فتزوجت غیره فجاءت بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة رح انهم للزوج الثانی وعلیه الفتوی وفی العالمکیریة وروی عبد الکریم الجرجانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمهم الله تعالی

اندرینکه هنده بتقریب امری اجازت رفتن بخانه والدین از شوهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر بیشتر بخانه والدین خود رفته تمرد و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس هنده بسماجت پیشش آمده گفت این بار هرگز نافرمانی و تمرد بیت نخواهم ورزید اگر حسب فرمانت بروز فلان سوی خانهات رجوع نکنم واز امره طالب تو انحرافت ورزم هزار روپیه مهر من که در ذمهٔ تست ابرا نمودم پس زید رخصتش داد وبدستور پیشین تمرد نمود و حسب طالب بخانه شوی خود نیامد پس این ابرا مقید بشرط مذکور صحیح خواهد شد یا نه وبر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرا نمودنش باتقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يتقيد بالشرط وان كان لا يتعلق به ❊ وفي العناية والابراء له شبه بهما فوجب العمل بالشبهين بقدر الامكان فقلنا لا يحتمل التعليق بالشرط عملا بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويحتمل التقييد به عملا بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف شرط ❊ في الكفاية والابراء مما يتقيد بالشرط وان كان لا يتقيد به ❊ والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت لفظاً ومعنى ❊ اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل لفظ الشرط كان واذا ومتى ❊ واما معنى فان في التقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى اذا لم يوجد المقيد يعود الدين ❊ واما في التعليق الابراء بالشرط لا يوجد الابراء اصلا في الحال وذلك لان التقييد بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب في الحال بخلاف التعليق ❊ في الكفاية ايضا لان تعليق البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله فلما يصح الابراء اذا لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ❊ ووقت ورد شرط مقيد به يعني سركشي زن مذكوره ازآمدن بخانه زيد برائت زيد م قوم از مهر زوجه تاصاحل خواهد ست ❊ لما في الكفاية فان في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

وجود ما قيل به والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

ما حكمكم رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد هنده را بمهر كه تزويج نموده قبل ادای مهر وفات كرد درين صورت تمام مهرانش بر زوج مذكور واجب وموكد خواهد شد يانه ومهر زوجه از جمله ديون صحيحه مقدم برارث و وصيت است يانه واگر قبل ادای مهر زوجه تركه اش را ورثه تقسيم كرده باشند زوجه را ابطال قسمت می رسد يانه

اجيبوا تثابوا

الجواب

درين صورت بر زوج مذكور مهرانش واجب وموكد خواهد شد لما في العالمكيرية المهر يتاكد باحد معان ثلثة الدخول و والخلوة الصحيحة وموت احد الزوجين سواء كان مسمى او مهر المثل حتى لا يسقط منه شيء بعد ذلك الا بالابراء من صاحب الحق وفي الهداية ولان المسمى دين في ذمته وقد تاكد بالموت فيقضى من تركته ومهر دين صحيح است مثل ساير ديون في ابراهيم شاهي المهر دين كساير الديون لا يسقط الا بالاداء او الابراء ولما في الفتاوي النقشبندية المهر دين كدين الاجنبي لا يسقط الا بالاداء او الابراء ومهر كه از جمله ديون است مقدم است برارث و وصيت لما في السراجية الاول يبدأ بتجهيزه وتكفينه

بلا تبذير ولا تقتير ثم تقضى ديونه من جميع ما بقي من ماله
ثم تنفذ وصاياه من ثلث ما بقي بعد الدين ثم يقسم الباقي الخ
واگر قبل ادای مهر ترکه اش منقسم گشته است زوجه
را جهت ادای مهر خود ابطال قسمت می رسد لما في قاضيخان
ادعت امراة الميت المهر واقامت البينة كان لها ان تبطل
القسمة ويكون دينها كالدين الاجنبي والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه شخصی زوجه مدخوله برادر خود را در حالت سکر
و مستی گفت که ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم پس درین صورت
طلاق بسبب سکران بودنش واقع خواهد شد یانه و بر تقدیر
وقوع رجعی خواهد بود یا بائن و بر تقدیر رجعی زوج در میان عدت
رجعت می تواند کرد یانه بینوا توجروا المجوب

حسب شرع شریف طلاق سکران واقع می شود
لما في الدر المختار ويقع طلاق زوج بالغ عاقل الى قوله ولو سكران
ولما في جامع الرموز يقع الطلاق من كل مكلف الى قوله ولو
سكران اى مغير اعقله ولما في شرح الوقاية يقع طلاق كل زوج
عاقل بالغ الى قوله ولو سكران اي وان كان الزوج سكران
پس در صورت مذکوره طلاق رجعی واقع خواهد شد چه بسبب
صریح بودن لفظ طلاق طلاق رجعی واقع خواهد شد نیت کند یا نکند چرا که

لفظ صریح محتاج به نیت نیست اگرچه نیت ابانة کرده باشد لما فی الهدایة انت طالق و مطلقة وطلقتك وطلقتك فهذا یقع به الطلاق الرجعی لان هذه الالفاظ تستعمل فی الطلاق ولا تستعمل فی غیره فکان صریحا ولا یفتقر الی النیة لانه صریح فیه لغلبة الاستعمال وکذا اذا نوی الابانة فهذا یقع به الطلاق الرجعی وان نوی الابانة وچون طلاق رجعی شد زوج را درمیان عدت اختیار رجعت است اگرچه زوجه اباکند لما فی شرح الوقایة هی فی العدة لا بعدها لمن طلقت دون الثلث الی قوله وان ابت ولما فی مختصر الوقایة تصح الرجعة فی العدة وان ابت اذا لم تبن خفیفة او غلیظة هکذا حکم الکتاب والله اعلم

ما قولهم رح

درصورتیکه شخصی زوجهٔ غیررا که هنوز نکاحش باقی است نکاح کرده باشد نکاح مذکور حرام است یا چه الجواب

نکاح مذکور حرام است لما فی العتابیة لا یجوز للرجل ان یتزوج زوجة غیره وکذلك المعتدة کذا فی السراج الوهاج ولما فی قاضیخان ولا یجوز نکاح منکوحة الغیر ومعتدة الغیر عند الکل وهکذا یفهم من الدر المختار و تعلق حق الغیر بنکاح او عدة

والله اعلم

ما قولكم رح

آنکه زینکه منکوحهٔ غیر را نکاح نمودن حرام است یا نه و اگر از و فرزندی زاید ثابت النسب خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول در ترکهٔ والد خود وارث خواهد شد یا نه *

الجواب

حرام است لما في العالمگيرية لا يجوز للرجل ان يتزوج زوجة غيره وكذلك المعتدة وفي قاضيخان ولايجوز نكاح منكوحة الغير ومعتدة الغير عند الكل وفرزند متولد از ایشان ثابت النسب است چرا که نسب مجرد اشتراک از جهت ابوین است في جامع الرموز ان الفاسد كالصحيح في ذلك (اي النكاح الفاسد كالصحيح في ثبوت النسب) وفيه ايضاً النسب اشتراك من جهة الابوين وفي الدر المختار وفاسد النكاح في ذلك اي في ثبوت النسب كصحيحه وفي الجلپي شرائط ثبوت النسب اربعة ظهور الحبل واقرار الزوج وثبوت الولادة بحجة تامة واقرار الورثة بالولادة و در ینجا همه شرائط مذکوره موجود است پس هرگاه نسبش ثابت شد بلاریب در ترکهٔ والد خود وارث خواهد شد زیرا که حرمت نکاح مانع ارث وارد نیست في السراجية المانع من الارث اربعة الرق وافراكان اوناقصا والقتل الذي يتعلق به وجوب القصاص او الكفارة واختلاف الدينين

واختلاف الدارین وکذا فی الدر المختار والله اعلم * لعالمہ *

ماحکمکم رحمکم الله تعالی

درصورتیکہ مسمی جمن صابرہ را نکاح کردہ بلا ادای مہر معجل و بلا نفقہ و سکنی بلا اجازت چند سال غایب ماند بعد زان بوطن رسیدہ نزد زوجہ خود نیاید بلکہ جواب دہد کہ فلانہ را طلاق نخواہم داد نہ نفقہ ماضیہ و حالیہ و نیز او مجزوم است عاجز از کسب و نیز مسکین قادر بر نفقہ و مہر نیست پس باین ضرورت تفریق ما بین ایشان روا باشد یا نہ و بچہ طور و جزام موید تفریق او شان میتواند شد یا چہ

الجواب

بسبب ضرورات مذکورہ مستحسن است کہ تفریق کردہ شود ما بین ایشان باین طور کہ قاضی مقرر کند نائب شافعی المذہب را او تفریق نماید بر تقدیریکہ مفرق مرتشی نبود فی شرح الوقایہ اصحابنا لما شاهدوا الضرورة فی التفریق لان دفع الحاجة الدائمة لا یتیسر بالاستدانة والظاهر انها لا تجد من یقرضها وغنی الزوج امر متوهم استحسنوا بان ینصب القاضی نائبا شافعی المذهب یفرق بینهما پس ہرگاہ کہ تفریق بمجرد فقر زوج درست بود پس درینجا کہ فقیر و عجز از کسب مع انکار از انفاق و طلاق و غیرہا موجود است بطریق اولی درست شدن میتواند وفی الچلپی وان لم یقض ای الحنفی بالتفریق لکن امر شافعیا

المذهب ليقضي بينهما لان هذه الحادثة فقضي بالتفريق ينفذ اذا لم يرتش الامر الامام وهذا اذا كان الزوج حاضرا واما اذا كان غائبا فرفعت المراة الامر الى القاضي واقامت البينة ان زوجها الغائب عاجز عن النفقة وطلبت منه ان يفرق بينهما فان كان حنفيا فقد ذكرنا حكمه اي يامر شافعيا وان كان شافعيا فيفرق وكذا في جامع الرموز و جزام اگرچه در مذهب حنفي سبب جواز تفريق نيست ليكن بسبب اختلاف ائمه دران موید تفريق ميتواند شد لما في الدر المختار ولا يتخير احدهما بعيب الاخر ولو فاحشا كجنون وجزام وبرص وقرن ورتق وخالف الائمة الثلثة في الخمسة لو بالزوج ولو قضي بالرد صح وفي شرح الوقاية ولا يتخير احدهما بعيب الاخر خلافا للشافعي ره في العيوب الخمسة الى قوله وعند محمد ره ان كان بالزوج جنون او جزام او برص فالمراة بالخيار القول والله اعلم *

ما تقولون رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد هنده را بعوض مهر انده هزار روپيه نكاح نمايد بعده بگويد كه جميع املاك خود يعني هرچه كه اكنون در ملك من موجود است وهنده را ازان معلوم نيست وهرچه كه در كسب وملك من خواهد آمد همگي ترا بعوض مهر هنده دادم پس اين همه بالعوض بيع است يا نه

و بیع مذکور باطل است یا نه و بر تقدیر بطلان بعد قبض مفید ملک
مشتری خواهد شد یا نه — الجواب — بیع است
فی الدر المختار لو قال وهبت منك بكذا فهو بيع ابتداء وانتهاء
وفي الاشباه وينعقد بلفظ الهبة مع ذكر البدل وفي العمادية
واجمعوا على انه لو قال وهبت ذلك بكذا انه بيع و بیع معدوم
باطل است چه بیع چیزیکه در ملک او بالفعل موجود است مجهول
است و بیع مجهول فاسد و بیع چیزیکه در ملک او خواهد آمد بیع
باطل است و چون مبیع فاسد ضم کرده شود با مبیع باطل همه باطل
میگردد اما انکه بیع اشیای موجود فاسد است فلما فی البحر
الرائق والعالمگیریة جهالة المبيع المفسدة ما لو قال بعت منك
جميع ما لي في هذه الدار من الرقيق والثياب والمشتري لا يعلم
ما فيها كان فاسدا لان المبيع مجهول باوجود فيه في الدار بيع
فاسد شد بجهت جهالت و اگر مطلق بعت منك جميع ما لي
بگوید بطریق اولی فاسد خواهد شد بجهت فحش جهالت اما بطلان
بیع انکه در ملک خواهد آمد پس بجهت انکه معدوم است و بیع
معدوم باطل لما في الاشباه بيع المعدوم باطل الا فيما يستجره
الانسان من البقال اذا حاسبه على اثمانها بعد استهلاكها فانه
جائز استحسانا و چون مبیع صحیح ضم کرده شود در عقد با مبیع
باطل تمامی آن باطل میشود في الهداية من جمع بين حر وعبد

او شاة زكية وميتة بطل البيع فيهما وفي العالمگيرية من جمع
بين حر وعبد او شاة زكية وميتة وباعهما بطل البيع فيهما سمى
لكل واحد ثمنا او لم يسم عند ابي حنيفة رح وفي الاشباه ومنها
البيع فاذا جمع بين حلال وحرام صفقة واحدة ان كان الحرام
ليس بمال كالجمع بين الذكية والميتة والحر والعبد
فانه يسري البطلان الى الحلال لقوة بطلان الحرام
ودرين صورت هرگاه بيع فاسد آميخته شد با مبيع باطل همه باطل
شد وبيع باطل مفيد ملك نيست وفي الهداية والباطل لا يفيد
ملك التصرف وفي الهندية فالباطل ما لم يكن محله مالا
متقوما فهو لا يفيد الملك والله اعلم *

* من مجموعة مولانا محمد وجيه *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد قبل اداء ابراى مهر زوجهٔ خود تركه كذا وچند ورثه را
گذاشته فوت نمود پس زنش را گرفتن اراضى متروكهٔ زيد بعوض
مهر بدون وصى بودنش از جانب شوهر بدون رضاى بقيهٔ ورثه
ميرسد يانه

الجواب

اگر متروكه اش
از جنس دراهم ودنانير است ميرسد واگر از اين جنس نبود پس
اگر غير اراضى است خواهد فروخت ومهرش از ان استيفا خواهد
نمود واگر اراضى است نميرسد لما في الهداية ومعدن المسائل ..

المرأة تاخذ مهـــرها من غير رضاء الورثة انكانت دراهم او دنانير وانكانت شيئا يحتاج الى البيع تبيع ما كان اصلح وتستوفي صداقها وفي العقار اذا كانت وصية وفي فصول العمادي لانه لاملك لهم في التركة انما لهم حق استيفاء الدين من التركة وفي الهداية لان حق الغرماء متعلق بالمالية لا بالصورة والله اعلم*

چه ميفرمايند

در صورتيكه يك دختر نه ساله و يك پسر هفت ساله اولاد زيد نزد مادر ايشان باشند درينصورت مادر را حق داشتن انها نزد خود هست يانه وزيد مذكور را ميرسد كه ايشانرا از مادر بگيرد ياچه

الجواب

مادر را حق نيست ديدر را گرفتن انها از مادر ميرسد لما في العالمگيرية والام والجدة احق بالغلام حتي يستغني وقدر بسبع سنين وقال القدوري حتي ياكل وحده ويشـــرب وحده ويستنجي وحده وقدر ابوبكر بتســع سنين والفتوي على الاول والام والجدة احق بالجارية حتي تحيض وفي نوادر هشـــام واذا بلغت الشهوة فالاب احق وهذا صحيح وبعد ما استغنى الغلام وبلغت الجارية فالعصبة اولى يقدم الاقرب فالاقرب وايضا فيها وتكلموا في تقدير البلوغ مبلغ الجماع والمختار انها مالم تبلغ تسعا لم تبلغ مبلغ الجماع وعليه الفتوى وفي الدر المختار والام والجدة

احق بالصغيرة حتى تحيض وغيرهما احق بها حتى تشتهى وقدر بتسع وبه يفتي وعن محمد ان الحكم فى الام والجدة كذلك وبه يفتى لكثرة الفساد زيلعي والحاضنة احق بالغلام حتى يستغني عن النساء وقدر بسبع وبه يفتى والله اعلم *

* ما تمين لمولانا محمد وحيد رح *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

عرف وعادت اينديار از قديم الايام در عقد مصاهرت بين الانام چنين معروف است كه اهل مخطوبه قبل تزويج اشياى معروفهٔ معتادهٔ مصاهرت كه عبارت از اجناس زيورات والبسه واقمشه وفواكه وعطريات وغيرها است بعضى قبل دخول وبعضى بعد آن ميدهند ونيز نقود كذا بعوض حلويات واسباب جهاز وسامان ضيافت خاطب ولواحقان وى كه در هنگام انعقاد ارتباط شرعى براى بردن خطيبه بخانه اش باشد از وى طلبند وانرا در نكاح شرط ميكنند واو را گويند كه ازان نقود سامان جهاز حلويات واسباب ضيافت خريده وشمارا خورانيده وآن زيور والبسه مخطوبه پوشانيده او را بان سامان جهاز حواله شما خواهيم كرد وخاطب انرا تقبل كرده نقود كذا بعوض خور ونوش شان وحلويات وسامان جهاز وان زيورات والبسه واقمشه وعطريات وغيرها براى خطيبه باهاليش ميدهد پس شرعا شرط كردن وطلبيدن

دادن و گرفتن این همه اشیای مرقومه بالا درست است یا نه
و بر تقدیر نکردن شرط حسب عرف هم لازم است یا نه و در صورت عدم
تعیین مقدار آن مهر مسمی فاسد و مهر مثل واجب میشود یا نه
و این عرف و عادت قدیمه این دیار که بحین مصاهرت در داد
و ستد اشیای مذکوره معروف باشد بر هر دو تقدیر شرط و عدمش
معتبر و چون مشروط و انهمه اشیا منجمله مهر خواهد شد یا نه و انچنان
منافی صدر اجرای استیفای اشیای معروفه معتاده مصاهرت
نفس خود را از شوهر باز داشتن و نیز بر تقدیر وقوع خلع بعد عقد
پیش خلوت صحیحه و دخول و صرف شدن نقود کذا در ضیافت
ناکح و تجهیز مخطوبه و شرای حلویات یا نشدن آن و هم در صورت
گرفتن اهل خطبه قریبا نقود و غیرها بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن
سامان جهاز ناکح را استرداد نقود مذکوره از اهل مخطوبه
میرسد یا نه و هم اگر بعد تعاطی نقود و البسه و فواکه و غیرها از
طرفین مصاهرت فاسد شود هر واحد مستحق استرداد چیزیکه از
نقود و غیرها در ضیافت خرج شده باشد از دیگری میشود یا نه
بینوا توجروا الجواب عرفیکه در داد و ستد
البسه و اقمشه و زیورات و فواکه عطریات و نقود و غیرها بمهر
دیارها بحین عقد مصاهرت معروف باشد بر هر دو تقدیر شرط
و عدمش لازم و معتبر و چون مشروط است و آن همه اشیا منجمله

مهر و واجب الادا و بشرط کردن و طلبیدن و دادن و گرفتن جایز و بر تقدیر عدم شرط لازم و بر تقدیر عدم معلومیت مقدار آن مهر مسمی فاسد و مهر مثل واجب است و منکوحه را برای استیفای اشیای معروف معتاده مصاهرت نفس خود را از شوهر شدن باز داشتن میسر و بر تقدیر وقوع خلع بعد عقد و قبل خلوت و دخول و صرف شدن نقود کذا در ضیافت ناکح و سامان جهاز وغیره یا نشدن آن و هم در صورت گرفتن اهل خطبه قرباء از خاطب نقود و غیرها بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن سامان جهاز او را استرداد نقود مندرجه از اهل مخطوبه میسر و اگر بعد تعاطی نقود و البسه و فواکه و غیرها از طرفین مصاهرت فاسد شود کسی مستحق چیزی از نقود و غیرها در ضیافت خرج شده باشد از دیگری نمیشود *

لما في رد المحتار و نظیر ما فی الخانیة ما هو معروف بین الناس فی زماننا من ان البکر لها اشیاء زائدة علی المهر منها ما یدفع قبل الدخول کالازار والخف والمکعب واذواب الحمام ونحو ما لوفه معروفة بمنزلة المشروط عرفا حتی لو اراد الزوج ان لا یدفع ذلک یشترط نفیه وقت العقد و یسمی فی مقابلته دراهم معلومة یضمها الی المهر المسمی فی العقد وقد سئل عنها فی الخیریة فاجاب بما حاصله این المقرر فی الکتب من ان المعروف کالمشروط فوجب الحاق ما ذکر بالمشروط فان علم قدره لزم کالمهر والا

وجب مهر المثل لفساد التسمية ان ذكرانه من المهر وان ذكر على
سبيل العادة فهو غير لازم بالكلية والذي يظهر الاخير وما في
الخانية صريح فيه ثم ذكر عبارة الخانية المارة وما تقدم من
اعتراضه على البحر وانت خبير بان هذه المذكورات تعتبر في
العرف على وجه اللزوم على انها من جملة المهر غير ان المهر منه
ما يصرح بكونه مهراً ومنه ما يسكت عنه بناءً على انه معروف لا بد
من تسليمه بدليل انه عند عدم ارادة تسليمه لا بد من اشتراط
نفيه وتسمية ما يقابله كما مرّ فهو بمنزلة المشروط لفظاً فلا يصح
جعله عدة وتبرعاً وكون كلام الخانية صريحاً فيه قد علمت
ما يناقضه وينافيه وقد رايت في الملتقط التصريح بلزومه كما
قلنا حيث ذكر في مسئلة منع المراة نفسها حتى تقبض المهر
فقال ثم ان شرطا شيئاً معلوماً من المهر معجلاً فاوفاها
ذلك ليس لها ان تمنع نفسها وكذلك المشروط عادة كالخف والمكعب
وديباج اللفافة ودراهم السكر كما هو عادة اهل سمرقند وان
شرطوا ان لا يدفع شيء من ذلك لا يجب وان سكتوا لا يجب الامن
صدق العرف من غير تردد في الاعطاء لمثلها من مثله والعرف
الضعيف لا يلحق المسكوت عنه بالمشروط اه ثم رايت المصنف افتى به
في فتاويه وحاصله ان ذلك ان صرح باشتراطه لزم تسليمه وكذا
ان سكت عنه وكان العرف به مشهوراً معلوماً عند الزوج انه

وأيضاً فيه في ذلك الباب وفي الخانية يعتبر التعارف لان الثابت عرفاً كالثابت شرطاً الخ ولا تنس ما قدمناه عن الملتقط من ان لها المنع ايضاً للمشروط عادة كالخف والمكعب وديباج اللفافة ودراهم السكر كما هو عادة سمرقند فانه يلزم دفعه على من صدق العرف من غير تردد في اعطاء مثلها من مثله مالم يشترطا عدم دفعه والعرف الضعيف لا يلحق المسكوت منه بالمشروط وأيضاً فيه قلت ينبغي تقييد ذلك بما لم تجر به العادة لما حررناه من ذلك في عرفنا يلزم الزوج وانه من جملة المهر كما قدمناه عن الملتقط ان لها منع نفسها للمشروط عادة كالخف والمكعب وديباج اللفافة ودراهم السكر الخ ومثله في عرفنا مناشف الحمام ونحوها فان ذلك بمنزلة المشروط في المهر فيلزمه دفعه اه ولما في القنية في باب الاموال التي تدفع في المصاهرة مرزيّاً من القاضي عبد الجبار في المبعوث بالخ اذ ديك يطلبون في عرف جرجانه خوارزم عوضاً مثلاً لمثل لا محالة وفي رساتيق خوارزم يطلبون عوضاً وان قل يرضون به جري العرف والعادة وينظر في كل بلدة الى عرفهم وايضاً فيه مرو يأس شرف الائمة المكي بعث اليها شيئاً مضياً كما هو العادة ثم يزوجها ولم يدخل بها ثم خلعها نفسها منه بنصف المهر فليس له طلب ما بعث اليها

اذا عوضته الى آخره مرويًّا من القاضي عبد الجبار ولد طلب العوض ان لم يعوضه وايضًا فيه بعث ابو الزوج الى الخطيبة دست پيمان ثم اختلعت نفسها قبل الدخول منه بالمهر ونفقة العدة ليس لاب الزوج ان يطالبها بما بعث اليها وايضًا في العالمگيرية غرَّ رجلًا وقال ازوّجُ بنتي منك بجهازٍ عظيم واردّ عليك دست پيمان كل الدينار واعطاه بلا جهاز ولا رواية فيه الا ان صدر الاسلام برهان الائمة ومشائخ بخارا اجابوا بانه ان لم يجهز ما يسترد ما زاد على دست پيمان مثلها وقدر الجهاز بدست پيمان صدر الاسلام وعماد الدين النسفي لكل دينار من دست پيمان ثلثة دنانير او اربعة دنانير فان لم يفعل هذا القدر استرد منه دست پيمان وقال الامام المرغيناني الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة بشي لان المال في النكاح غير مقصود كذا في الوجيز الكردري وهكذا يفهم من الفصول العمادية رجل غرَّ رجلًا وقال ازوج بنتي منك واجهزها جهازًا عظيمًا الى آخر قوله وفي فتاوى ظهير الدين المرغيناني ان الصحيح انه لا يرجع على اب المراءة بشي لان المالية في باب النكاح ليس بمقصودٍ اصليٍّ وفي القنية في باب الاموال التي تدفع في المصاهرة مرويا من العلامة عبد الرحيم الخثني بعث الى الخطيبة بالي اذيك

وبعث قوم الخطيبة بين المتوسط ثيابا برسم العيدية وقال بعضهم الثالث عيدية فاقطعه ثيابا فافعل وهو بعث اليهم قدرا من العين والفواكه ثم فعلت المصاهرة بهم يتحاسبون ويستردون الفضل ولا يستردون ما انفقوا في الضيافات من الجانبين والله اعلم وعلمه اعظم *

* ف * پر ظاهر كه مفهوم هر دو لفظ ساچق و دست پيمان متحد است چنانچه از تتبع كتب لغات دريافت شد كه معني دست پيمان آنچه از نقود و جنس و زيور قبائل از مزاوجت بعروس دهند و معني ساچق دستوري است كه يكدو روز پيشتر از يوم شادي از قسم پيرايه و البسه و سوچه هاي شيريني نقاش و آرايش از طرف داماد بخانه عروس فرستند و اين لفظ تركي است كذا في بهار عجم و غياث و از عبارت فقه بوضوح پيوسته كه اگر اهل مخطوبه از خاطب دست پيمان فريبا گيرد استرداد ش ازو نمي شود پس همين حكم در گرفتن ساچق مبتوان شد * لمولوي فيض الله رح *

* ما قرّ لهم رحمهم الله تعالى *

زيد با كنيز پدر خود بدون نكاح بگمان حلت وطي كند و ازان فرزندي زايد بعده زيد دعوي نسب فرزند نمايد و پدرش تصديق اين معني نكند پس شرعا نسبش از زيد ثابت خواهد شد يا نه و ولد مذكور وارثش وي خواهد شد يا نه * الجواب * نسب ثابت نخواهد شد و وارثش

نم نخواهد شد فی الدر المختار الواطي ان ادعی النسب یثبت في الاولی اي شبهة المحل لا في الثانية اي شبهة الفعل لتمحضه زنا وفيه ولو كان المقر له عبد الغير اشترط تصديق مولاه لان الحق له وهرگاه نسب ثابت نگردید پس ولد الزنا شد وولد الزنا وارث زانی نمیشود لما فی ابراهیم شاهي ولد الزنا لا يرث من الزاني ولا يثبت نسبه منه كذا في الاشباه والله اعلم من بياض مولانا محمد وجيه *

* ماقولكم رحمكم الله تعالى *

دراینکه زید مدیون که هنوز قاضی او را بسبب مدیونیش محجور و ممنوع التصرف نکرده است در مجلس نکاح خود بعوض مهر معجل زنش جمیع اراضی معلومه موروثه خود هبه بالعوض نمود پس هرگاه هبه مذکوره نافذ و جائز بدون اشتراط قبض ملک موهوب لها خواهد گردید یا بنابر مدیونیش محجور و تصرف او مردود و ناممنوع خواهد شد و برتقدیر اول حاکم را فروختن اراضیات معلومه زنش برای ایفای دیونش بتصور عدم جواز هبه بالعوض مذکوره میسر میباشد * الجواب *

هبه مذکوره در حقیقت بیع است و شئ موهوب بلا اشتراط قبض ملک زن مذکوره خواهد شد و حاکم را باز فروختن آن برای دیون شوهر نمیرسد و بمجرد مدیونی قابل انحجار و امتناع از تصرف نمیگردد زیرا چه نزدیک ابو حنیفه حجر بالدین مطلقا درست نیست * لما فی الهدایة .

قال ابو حنيفة رح لا احجر في الدين واذا وجبت ديون على رجل وطلب غرماؤه حبسه والحجر عليه لم احجر عليه وهكذا في العناية ولما في الچلپي وقد صرح مفتي الثقلين بنفسه حيث قال اعلم ان الحجر عند ابي حنيفة رح لا يجوز على الحر العاقل البالغ بسبب السفه والدين * ونزد صاحبين بشرط درخواست داين حجر مديون از تصرف بيع وغيره مر حاكم را ميرسد كما في الهداية والعناية * پس بسبب فوات شرط بحجر هبه مذكوره مديون مذكور بلا ريب بالاتفاق جايز ونافذ خواهد گرديد * وهبه بالعوض در حقيقت بيع است وبمجرد حصول ايجاب قبول بلا اشتراط قبض بيع مذكور ملك موهوب لها خواهد گرديد * لما في الحمادية واجمعوا على انه لو قال وهبت هذا لك بكذا انه بيع وهكذا في الدر المختار وفي الاشباه المبيع يملكه المشتري بالايجاب والقبول وهكذا في الكفاية وفي العناية قال مالك رح يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارًا بالبيع * وهرگاه شي مذكور ملك زوجه گرديد حاكم را فروختن آن براى اداى ديون شوهر كه تصرف در ملك غير است هرگز نمي رسد * في العناية التصرف في الملك الغير بغير الاذن غير صحيح وهكذا بعينه في الچلپي وفي الهداية لانه تجارة بلا تراض فيكون باطلًا بالنص وهو قوله تع اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ *

وحكم حاكم كه مخالف كتاب يا سنت يا اجماع باشد نزد قاضي يعني حاكم ديگر قابل امضا و ثبات نيست لما فيها واذا رفع الى القاضي حكم حاكم امضاه الا ان يخالف الكتاب او السنة او الاجماع والله اعلم * لمولانا محمد وجيه المرحوم *

* چه ميفرمايند رح * اندرينكه ولي نكاح صغيره باوجود عم كه دشمن متهتك صغيره است مادر صغيره كه از جانب پدرش وصي بانكاح صغيره بوده است شدن ميتواند يانه وهرگاه ولي اهمال صلاح و خيرخواهي نباشد باكه عدو متهتك بود چنانكه درين صورت عم بوده است تزويج وي غير صحيح است يانه * الجواب * نكاح دادن مادر صغيره را باوجود عم مذكور صحيح و نافذ است * لما يفهم من رد المحتار ليس للموصي من حيث هو وصي اي ليست له قرابة ما او حكمه ان يزوج اليتيم مطلقا وان اوصى اليه الاب بذلك على المذهب نعم لو كان قريبا او حاكما يملكه بالولاية كما لا يخفى * وولي اگر عم يا پدر هم دور بود نكاح دادن وي مريتيمه را صحيح نباشد * لما يفهم من الدر المختار ولم يعرف منهما سوء الاختيار مجانة او فسقا وان عرف لا يصح النكاح اتفاقا * پس هرگاه كه حال پدر وجد كه ولي اقرب و مجبراند همين است پس عم كه عدو است نه ولي مجبر چگونه ولي ميتواند شد * في الدر المختار الولي هو لغة خلاف

العدل وعرفا العارف بالله تعالى وشرعا البالغ العاقل الوارث ولو فاسقا على المذهب ما لم يكن متهتكا في رد المحتار قال في الفتح القول بر نعم اذا كان متهتكا لا ينفذ تزويجه اياها بنقص مهر المثل ومن غير كفؤ وسيأتي هذا اه وحاصله ان الفسق وان كان لا يسلب الاهلية عندنا لكن اذا كان الاب متهتكا لا ينفذ تزويجه الا بشرط المصلحة الى قوله ان كان الولي ابا او جدا لم يعرف منهما سوء الاختيار وان عرف لا والله اعلم * لعالم * ما الحكم *

در اینکه زید که معروف بالفسق و بجور است دختر صغیره خود را با عمرو غیر کفو نکاح کناند پس اینچنین نکاح شرعا صحیح باشد یا باطل *

* الجواب * باطل است لما في العالمكيرية والخلاف فيما اذا كان لم يعرف سوء اختيار الاب مجانة او فسقا اما اذا عرف ذلك منه فالنكاح باطل اجماعا وفي الدر المختار ولزم النكاح ولو بغبن فاحش بنقص مهرها وزيادة مهره او زوجها بغير كفؤ ان كان الولي المزوج ابا او جدا لم يعرف منهما سوء الاختيار مجانة او فسقا وان عرف لا يصح النكاح اتفاقا وفي الحموي وقيده في الفتح بما اذا لم يظهر سوء اختيارهما في ذلك فان ظهر كان باطلا القول والله اعلم * در صورتيكه زيد

که اکثر اهل بیت و اقربای وی صلحا و اتقیا اند دختر صغیرهٔ خود را بامردی که بظاهر باصلاح بود بگمان آنکه مرتکب شرب خمر و دیگر محرمات شرعیه نیست نکاح داد پس تر بدکاری و شراب خواری وی ظاهر شد و دختر مذکوره بسن بلوغ رسیده گفت که ازان نکاح راضی نیستم نکاح باطل خواهد شد یانه * الجواب * باطل خواهد شد لما فی العالمگیریة رجل زوج ابنته الصغیرة من رجل علی ظن انه صالح لا یشرب الخمر فوجده الاب شریبا مدمنا وکبرت الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح ان لم یعرف ابوها یشرب الخمر وغلبته اهل بیته الصالحون فالنکاح باطل ای یبطل وهذه المسئلة بالاتفاق وفی القنیة مثلها بعینها وفی السراجیة رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر فوجده الاب شریبا فکبرت الابنة فقالت لا ارضی واب الابنة لا یشرب المسکر وغالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما * والله اعلم *

* هاتان لمولانا محمد وجیه *

* چه میفرمایند رح *

آنکه زید زن خود را در خصومت خانگی مکرر گفت طلاق دادم بغیر خطاب بلا نیت تعدد طلاق واقع خواهد شد یانه وچند * * الجواب * بسبب ترک اشارت واضافت سوی زن این لفظ از قسم طلاق صریح نیست که بدون نیت واقع گردد *

لما في الدر المختار صريحه ما لم يستعمل الا فيه ولو بالفارسية كطلقت الى قوله اولا تخرجي الا باذني فاني حلفت بالطلاق فخرجت لم يقع لتركه الاضافة اليها * وفي الطحطاوي قوله لتركه الاضافة اي المعنوية وهي شرط والخطاب من الاضافة المعنوية وكذا الاشارة الى قوله لعدم حلفه بطلاقها ويحتمل الحلف بطلاق غيرها فالقول له انتهى * اگر مفعول طلاق دادم در نيت او زنش باشد مطلقه خواهد شد * كما يفهم من الطحطاوي ولو حذف المبتدأ او قال طالق فقيل من عنيت فقال امراتي طلقت امراته القول * چون در صورت نيت طلاق واقع شود پس اگر از تكرار لفظ قصد تاكيد و فهمايش كرده باشد ديانة تصديق كرده خواهد شد نه قضاءً * في الطحطاوي ولو قال انت طالق وكرر الجملة ثلثا وقال عنيت بالاولى الطلاق وبالثانية والثالثة افهامها دين فقط ومتى كرر لفظ الطلاق بحرف الواو وبغير حرف الواو يتعدد الطلاق وان عني بالثاني الاول لم يصدق في القضاء * پس عند الله يك طلاق واقع خواهد شد و نزد قاضي سه طلاق والله اعلم * لبعض المحصلين *

* چه ميفرمايند رح * شخصي در كابين نامه زن خود نوشته داد كه اگر مابين منكوحه و اهالي خانه ام موافقت نشود خانه عليحده بجهت منكوحه حسب رضاي وي مهيا كرده خورد و پوشش

وزا بجا خواهم رسانید اگر خلاف این شرط بعمل آید زوجه مذکوره را اختیار کلی است که نفس خود را سه طلاق داده بشوهر دیگر پردازد پس وقت وجود شرط اورا میرسد که نفس خود را سه طلاق دهد یا چه

الجواب

میرسد لما في العالمگیریة رجل التفویض بشرط اذا وجد الشرط وارادت ان تطلق نفسها فلها ذلك ولما یفهم من القنیة قال لها ان لم یصل الیك النفقة الى ثلثة ایام فامرك بیدك فجاء بالنفقة في الیوم الثالث فتوارت المرأة فلم یجدها حتى مضى الیوم الثالث فامرها بیدها لوجود الشرط * والله اعلم *

چه حکم است

اندرینکه زید خشمناک گردیده زن خودرا گفت تو مادر منی و من پدر توام و مکرر کرد طلاق واقع خواهد شد یا نه

* الجواب *

ازین کلمات هرگز طلاق واقع نخواهد شد اگرچه به نیت طلاق گفته باشد بلکه کلامش لغو و باطل باشد چه این کلمات از الفاظ مخصوصه طلاق نیست * لما في ذخیرة العقبى الطلاق عرف الفقهاء عبارة عن حکم شرعي برفع القید النکاحي بالفاظ مخصوصة وفي رد المحتار انت علي کظهر امي الى قوله راحتر زبه عن نحو انت امي بلا تشبیه فانه باطل وان نوى وفي الدر المختار ولا ینوشیئا بقوله انت علي مثل امي او حذف الکاف لغا وفي رد المحتار قوله

او حذف الكاف بان قال انت أمي القول والله اعلم *

* چه میفرمایند رح * درینکه شخصی طلاق نامهٔ زنی نوشته از شوهرش بمغالطه دستخط کنانید و زوج نمید آنکه آن طلاق نامه زنش بوده است بلکه او از خواندن مطلقا عاری است پس از زین مطلقه خواهد شد یانه * الجواب * زن مذکوره ازان مطلقه نخواهد شد * لما يفهم مما في الدر المختار لا يقع طلاق المولى على امرأة عبده والمجنون الى قوله والمدهوش والنائم لانتفاء الارادة ولذا لا يتصف بصدق ولا كذب ولا خبر ولا انشاء ولو قال اجزته او اوقعته لا يقع لانه اعاد الضمير الى غير معتبر * پس هرگاه علت عدم وقوع طلاق مدهوش و نائم انتفای ارادت است پس درینصورت بلا ریب واقع نخواهد شد * وفي العالمگيرية كل كتاب لم يكتبه بخطه ولم يمله بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقرانه كتابه والله اعلم * لبعض المحصلين *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

مردی روز جمعه بزنش گفت اگر تو از خانهٔ پدرت تا روز چهارم نیائی بر تو سه طلاق بود پس زنش روز دوشنبه وقت صباح آمد طلاق واقع خواهد شد یانه * الجواب * واقع نخواهد شد چرا که شرط وقوع طلاق یافته نشد * لما يفهم من الهندية ولو قال انت طالق في مضي ثلثة ايام فان قال ذلك ليلا طلقت اذا غربت

الشمس من اليوم الثالث اذ به يعلم الشرط هكذا اوقع في بعض نسخ الجامع وفي بعضها لا تطلق حتي تجيء مثل تلك الساعة التي خلف فيها من الليلة الرابعة وهكذا ذكر القدوري في شرحه كذا في المحيط والله اعلم * لعالم *

* چه میفرمایند رح * شخصی زوجه خود را بطور هزل ونزاحت طلاق داد ونیت طلاق یکنام نبود واقع خواهد شد یانه

* الجواب * واقع خواهد شد * لما في قاضيخان ان طلاق اللاعب والهازل واقع ولقوله علم ثلثة جدّهن جدّ وهزلهن جدّ الطلاق والنكاح واليمين وهكذا في شرح الوقاية وغيره * والله اعلم وعلمه اعظم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرینکه شخصی با موطوءهٔ یا منکوحهٔ پدر خود وطی نماید واز ان فرزندی بزاید فرزند مذکور شرعا وارث اشیای شخص مسطور تواند شد یانه

* الجواب * وارث شخص مسطور نخواهد شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است بسه اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم ولا * لما في الدر المختار ويستحق الارث برحم ونكاح صحيح وولاء ودرینجا یکی ازین سه نیست ونیز هرگاه که در نکاح فاسد وباطل استحقاق ارث نمی شود * لما في الدر المختار ونكاح صحيح فلا توارث بفاسد ولا باطل اجماعا

پس دریانجا که نکاح فاسد و باطل هم موجود نیست بطریق اولی استحقاق ارث نخواهد شد و زنا زاده از مادر وارث میشود فقط نه از زانی * لما فیه ایضاً ویرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط لما قلنا من انه لا اب لهما والله اعلم *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه فرزندیکه از بطن منکوحه یا موطوءه پدر زید زائیده باظهار فرزندی زید دعوی وراثت پدری برمتروکه زید نماید شرعاً نسبش از زید مذکور ثابت خواهد شد یانه وبر تقدیر ثانی فرزند مذکور مستحق حصه فرزندی زید مذکور خواهد شد یانه بینوا تشابوا * * الجواب * هرگاه که منکوحه یا موطوءه پدر زید از حلال بودیا از حرام بر زید حرام باشد پس فرزند مذکور خواه از نکاح زید زائیده باشد یا بی نکاح ثابت النسب نخواهد شد زیراکه در صورت نکاح ان نکاح محرمه خواهد بود * لعموم قوله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء ولما فی الدر المختار حرم نکاح اصله و فرعه ولو من زنا ولما فی المجمع شرح الملتقی لان کل تحریم تعلق بالوطی الحلال تعلق بالوطي الحرام واز نکاح محارم نسب ثابت نمیشود لما في رد المحتار ولذا لا يشبت النسب ولا العدة في نكاح المحارم ايضا وهكذا في اكثر المعتبرات * وعدم ثبوت نسب در صورت عدم نکاح بر ظاهر است وهرگاه که نسب فرزند مذکور از زید ثابت

نشد توارث فرزندی او هم از زید ثابت نخواهد شد * کما لا یخفی علی النبیل ولما فی الدر المختار فلا توارث بفاسد ولا باطل اجماعا وایضا فیه لان النکاح الفاسد لا یوجب التوارث بین المسلمین ولما فیه ایضا ویرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط لما قدمناه فی العصبات انه لا اب لهما والله اعلم * هاتین لمولانا عبد الحی *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی *

اندرینکه شخصی منکوحهٔ خود را طلاق بائن داد و عدتش منقضی شد و از بطن وی پسر یست بالغ قادر بر کسب پس نفقه ان هر دو بر شخص مذکور واجب است یا نه و بر تقدیر ثانی شخص مذکور را اختیار ست که زوجهٔ مطلقه و پسر بالغش را در خانه خود ماندن دهد یا چه * الجواب * نفقه و سکنی زن مذکوره بعد انقضای عدت بر زوج واجب نیست و همچنین نفقه و سکنی پسر بالغ که قادر بر کسب است بر پدر واجب نیست اما در صورت اولی فلما فی شرح الوقایة وللمطلقة الرجعي والبائن والفرقة بلا معصية كخيار العتق والبلوغ والتفريق لعدم الكفاءة النفقة والسكنى اي ما دامت فی العدة وفی الهداية واذا طلق الرجل امراته فلها النفقة والسكنى في عدتها رجعيا كان او بائنا * پس بعد انقضای ایام عدتش نفقه و سکنی

او از ذمه شوهر ساقط خواهد شد اما در صورت ثانیه * فلما

فی العالمگیریة ولا یجب علی الاب نفقة الذکور الکبار الا ان

یکون الولد عاجزًا عن الکسب لزمانة او مرض ومن یقدر علی

العمل لکن لا یحسن العمل فهو بمنزلة العاجز وفی الدر المختار

وکذا تجب لولده الکبیر العاجز عن الکسب وفیه ایضا والغلام

اذا عقل واستغنی برائه لیس للاب ضمه الی نفسه الی قوله ولا

نفقة علیه الا ان یتبرع * پس هرگاه نفقهٔ شان بر او واجب نشد

او را اختیار است که آن هردو را در خانهٔ خود ماندن ندهد * کما لا

یخفی علی البصیر والله اعلم *   * ما قولکم رح *

اندرینکه زید و عمرو و بکر هر سه برادران حقیقی اند طعام و هم

مسکن بوده از کسب خاص خود ها قدری قدری آنشا بعضی کم بعضی

زیاده فراهم می آوردند و هر کس مکسوبهٔ خویش را علیحده علیحده

بالاشرکت دیگر بید تصرف خود داشتند اما زید اراضیات کثیره

بنام خود و زر خود خریده بران دخیل و متصرف است اینک عمرو

و بکر میخواهند که از اراضی زید حصه کرده بگیرند این امر وشانرا

میرسد یا که اراضی زید ملک خاص وی خواهد شد * الجواب *

اراضیات زید که از کسب خاص بنام خود خریده دخیل و متصرف

است ملک خاص وی است عمرو و بکر شریک جایداد مذکور نخواهند

مشد اگرچه بنام عمر یا بکر خریده باشد و آحدی از اولاد و زوجات برادران نمیرسد که بر جایداد مذکور دعوی نماید * کما لا یخفی فی الکفایة والکسب للکاسب لقوله عم کل الناس احق بکسبه وفی العنایة فی امکانه ای تصرفه وقدرته وکسبه الی قوله وما حدث فی امکان الرجل فهو ملکه وهکذا یفهم من القنیة الا اذا کان لها کسب علی حدة فهو لها وهکذا فی رد المحتار والعمادیة وایضاً فی الهندیة وان اخذه احدهما ولم یعمل الاخر شیئا فهو للعامل وهکذا لفظا ومعنی فی الفصول العمادیة * هم طعامی وهم سکونت موجب شرکت نیست * لما فی نوادر الاصول رجلان احدهما فی البیت والاخر فی الکسب کله للکاسب ولما فی الذخیرة کون اثنین فی دار واحدا وطعام واحد لا یوجب الشرکة حتی یتحقق رکن الشرکة وهو الایجاب والقبول * وهرگاه که امی شرکت شرعیه درمیان برادرنامه متحقق نیست حکم شرکت فاسده در مکاسب ایشان جاری کرده خواهد شد وحکم شرکت فاسده انست که مکسوبه هرکس ملک خاص وی است دیگر برادران حقی نیست * کما فی الدر المختار وما حصله احدهما فله وما حصلاه معا فلهما نصفین ان لم یعلم ما لکل وما حصله احدهما باعانة صاحبه فله ولصاحبه اجر مثله القول والله اعلم * ما قولکم رح *

شخصی بر صبر شاهد عدل جمیع املاک خود را در تحیت متجری

وقف زبانی نمود و در بارهٔ آن وثیقه تحریر نکرد صحیح خواهد شد یا محتاج بوثیقه خواهد بود *

* الجواب *

وقف صحیح و محتاج بکاغذ و دستاویز نخواهد بود بلکه بمجرد قول وقف خواهد گردید * فی العالمگیریة واذا کان الملك یزول عندهما یزول بالقول عند ابی یوسف ره وهو قول الائمة الثلثة وهو قول اکثر اهل العلم وعلی هذا مشائخ بلخ وفی المنیة وعلیه الفتوی کذا فی فتح القدیر وعلیه الفتوی وفی الاشباه والفتوی علی قول ابی یوسف ره فیما یتعلق بالوقف والقضاء ویفهم مما فیه ایضا لا یعتمد علی الخط ولا یعمل به فلا یعمل بمکتوب الوقف الذی علیه خطوط القضاة الماضیین لان القاضی لا یقضی الا بالحجة وهی البینة او الاقرار والنکول وفی الفتاوی الزینیة ان المکتوب لا یجوز العمل به * پس هرگاه صحت این وقف ثابت گردید اگر واقف انهار ا باز بیع یا هبه نماید جائز خواهد شد یا نه

* الجواب *

نه لما فی العالمگیریة اما حکمه عندهما زوال العین عن ملکه الی الله تعالی وعند ابی حنیفة ضرورة العین محبوسة علی ملکه بحیث لا یقبل النقل عن ملك الی ملك والتصدق بالغلة ومتی صح الوقف بان قال جعلت ارضی هذه صدقة موقوفة او وصیت بعد موتی فانه یصح حتی لا یملك بیعه ولا یورث عنه وفی الهدایة واذا صح الوقف لم یجز بیعه

ولا تمليكه وفي الوقاية واذا صح الوقف لا يملك ولا يملك
والله اعلم * مولانا محمد وحيد المرحوم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هنده همه اشياي خودرا در تحت مسجدي وقف نمود
باين شرط كه بعد از من نواسه ام عبد الله متولي باشد و بعد ازو
هر كه از اقربايم امانت و صلاحيت دارد همانكس متولي گردد
پس بعد وفات واقفه مذكوره عبد الله مذكور متولي شد پستر بعد
وفات وي نبيره هنده مسمي زيد متولي گرديد اكنون بعد وفات
وي بكر كه پسر نواسه هنده است دعوي توليت مي نمايد و زن
زيد ويزنه ولد خال او هم درين صورت كدامي ازين
كسان استحقاق توليت دارد * الجواب *

بكر كه پسر نواسه هنده است البته مستحق توليت است
نه زن زيد و يزنه ولد خال وي زيرا كه اقرب ازوي كسي نيست
لما في العالمكيرية قال ابو حنيفة ره ان حصل بلفظ الوحدان
نحو قوله على قرابتي دخل تحت الوقف من كان اقرب الى
الواقف من محارمه وفي الدر المختار وقرابته وارحامه
وانسابه كل من يناسبه الى اقصى اب له في الاسلام من قبل
ابويه سوى ابويه وولده لصلبه فانهم لا يسمون قرابة اتفاقا
وكذا من علا منهم او سفل عندهما * وزن زيد استحقاق

تولیت ندارند دو وجه اول آنکه در قرابت هنده شد ثانیاً داخل نیست دیگر آنکه خود زید در حین حیات استحقاق نداشت چه جای زنش * لمایده ــــــــ من الهندیة رجل وقف علی المحاجة من اقرباءه ومات الواقف هل یکون للقیم یعطی ابن ابن الواقف اذا کان فقیرا فعلی قول ابیحنیفة وابییوسف رح لا یعطی لان ولد الولد عنده مما لیس من القرابة وهکذا فی قاضیخان *

اما زینب زید وولد خالش پس این هر دو هم بسبب عدم قرابت مستحق تولیت شدن نمیتوانند والله اعلم * من بیاض مولانا محمد وجیــــــــــه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه شخصی مکانی دو منزله بنا نموده بالائی را مسجد و زیرین را برای مصالحش موقوف ساخت یعنی کرایه مکان زیرین در اخراجات آن مسجد مثل مشاهره امام و موذن وثمن بوری و روغن وغیران معین کرد و صائر شرائط مسجد یافته شد پس این مکان زیرین موقوف مانع مسجدیت آن مکان بالائی خواهد شد یا نه واگر بعد تمام شدن مسجد بانی مسجد یا غیر وی خواهد که جهت مصالح مسجد بر بالای آن یا بر دیوار آن بنا کردن خواهد می تواند یا نه وبر تقدیر ثانی اگر کسی بنا کرده باشد شکستن آن واجب است یا نه بینوا توجروا * الجواب *

این مکان زیرین مانع مسجدیت آسمان بالائی نیست مانع مسجدیت تعلق عبد است و بالان حق عبد متعلق نیست بلکه ان از تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *

لما فی الدر المختار واذا جعل تحته سردابا لمصالحه ای المسجد جاز کمسجد القدس انتهی وکذا فی اکثر کتب الفقه وفیه ایضاً عن التتارخانیة لو بنی فوقه بیتاً للامام لا یضر لانه من مصالحه وفی رد المحتار انه یوخذ من التعلیل ان محل عدم کونه مسجدا فیما اذا لم یکن وقفا علی مصالح المسجد وبه صرح فی الاسعاف فقال واذا کان السرداب او العلو لمصالح المسجد او کانا وقفا علیه صار مسجدا الخ شرنبلالیة والطحطاوی واعلم ان العلو علی المسجد فی حکم السرداب قال فی البحر حاصله ان شرط کونه مسجداً ان یکون سفله وعلوه مسجدا لینقطع حق العبد عنه لقوله تع وان المساجد لله بخلاف ما اذا کان السرداب او العلو موقوفا لمصالح المسجد فانه یجوز اذ لا ملک فیه لاحد بل هو من تتمیم مصالح المسجد فهو کسرداب بیت المقدس هذا هو ظاهر المذهب * اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای مصالحش بالا یا زیریا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد واگر گوید که مراد من چنین بود تصدیق کرده نخواهد شد وغیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب است وجائز نیست گرفتن اجرت ازان اگرچه بصرف مسجد آید و مسجد بادو محتاج باشد * لمافی الدر المختار واما لو تمت المسجدیة ثم اراد البناء منع ولو قال عنیت ذلك لم یصدق تتارخانیة فاذا کان هذا فی الواقف فکیف بغیره فیجب هدمه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الاجرة منه ولا ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة وفی الطحطاوی ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلك انتهی والله اعلم لمولوی الله داد *

* ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

اندرینکه مقبرهٔ قدیم مسلمانان که از تقادم زمان اموات مسلمین قرنا بعد قرن دران مدفون شده می آیند اما بسبب انقراض دهور و ازمان و شیدهٔ وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود وشهود موقوفیت آن امر بساعف پیوسته اند پس زمین چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یانه وبر تقدیر اول در اراضی موقوفهٔ مذکوره تصرف متولیان به بیع وغیره جائز است یانه واگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبرهٔ مذکوره یا بجانبی ازان احداث خانه نماید حکم آن چه * * الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان وانقراض شهود وقفیت آن

این مکان زیرین مانع مسجدیت آنمکان بالائی نیست مانع مسجدیت تعلق عبد است وبا آن حق عبد متعلق نیست بلکه آن از تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *

لما في الدر المختار واذا جعل تحته سردابا لمصالحه اي المسجد جاز كمسجد القدس انتهى وكذا في اكثر كتب الفقه وفيه ايضاً عن التتارخانية لو بنى فوقه بيتاً للامام لا يضر لانه من مصالحه وفي رد المحتار انه يوخذ من التعليل ان محل عدم كونه مسجدا فيما اذا لم يكن وقفا على مصالح المسجد وبه صرح في الاسعاف فقال واذا كان السرداب او العلو لمصالح المسجد او كانا وقفا عليه صار مسجدا الخ شرنبلالية والطحطاوي واعلم ان العلو على المسجد في حكم السرداب قال في البحر حاصله ان شرط كونه مسجداً ان يكون سفله وعلوه مسجدا لينقطع حق العبد عنه لقوله تع وان المساجد لله بخلاف ما اذا كان السرداب او العلو موقوفا لمصالح المسجد فانه يجوز اذ لا ملك فيه لاحد بل هو من تتميم مصالح المسجد فهو كسرداب بيت المقدس هذا هو ظاهر المذهب* اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای مصالحش بالا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد واگر گوید که مراد من چنین بود تصدیق کرده نخواهد شد و غیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب
است وجائز نیست گرفتن اجرت ازان اگرچه بصرف مسجد آید و
مسجد بآو محتاج باشد * لمافی الدر المختار واما لو تمت
المسجدیة ثم اراد البناء منع ولو قال عنیت ذلک لم یصدق
تتارخانیة فاذا کان هذا فی الواقف فکیف بغیره فیجب
هدمه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الاجرة منه ولا
ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة وفی الطحطاوی
ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلک انتهی والله اعلم
المولوی الله داد *

* ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

اندرینکه مقبرهٔ قدیم مسلمان که از تقادم زمان اموات
مسلمین قرنا بعد قرن دران مدفون شده می آیند اما بسبب
انقراض دهور و از منه و شیوع وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود
و شهود موقوفیت آن امر بسالف پیوسته اند پس زمین
چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یانه و بر تقدیر
اول در اراضی موقوفهٔ مذکوره تصرف متولیان به بیع وغیره
جائز است یانه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبرهٔ مذکوره یا
بجانبی ازان احداث خانه نماید حکم آن چه *   * الجواب *
زمینیکه بسبب تقادم زمان و انقراض شهود وقفیت آن

ثابت نمی شود بنابر شهرت وقف می توانند شد و نسب معمول
اموات مسلمین دران مدی الازمان مدفون خواهند شد *
لما فی العالمگیریة الوقوف التی تقادم امرها و مات وارثها
ومات الشهود الذین یشهدون علیها فان کان لها رسوم فی دواوین
القضاة یعمل علیها فاذا تنازع اهلها فیها اجریت علی الرسوم
الموجودة فی دیوانهم وان لم یکن لها رسوم فی دواوین
القضاة یعمل علیها تجعل موقوفة فی رد المحتار
فی الخیریة ان کان للوقف کتاب فی دیوان القضاة المسمی
بالسجلّ وهو فی ایدیهم اتبع ما فیه استحسانا اذا تنازع
اهله فیه والا ینظر الی المعهود من حاله فی ما سبق
من الزمان من ان قوامه کیف کانوا یعملون * واز تقادم
زمان که تدفین اموات دران شده می آید صاف ظاهر است که
اراضی مذکوره از وقف بوده است و شرط صحت وقف که
قربت محضه است و شرط اتمام وقف بیان مصرف موبد است
بحسب آن عمل از مدت دراز جاری ست اما باقی نشودن کدامی
وثیقهٔ وقف منافی صحت وقف نیست زیراچه بسبب انقلابات
که از تقادم زمان روی مید هد باقی بودن سند و کاغذ خیلی دشوار
ظاهر و آنکه جواز وقف موقوف بر وثیقه نمیباشد زیراچه نوشته
اعتماد نیرا نشاید * فی الاشباه لا یعتمد علی الخط ولا یعمل به

القول * هرگاه وقفیت آن ثابت گردید بهیچ وجه فروختن آن جائز نباشد نه متولی را نه واقف را * لما فی الوقایة فاذا صح الوقف لا یملك ولا یملك وفی شرحها فان الوقف بعد الصحة لا یقبل الملك کالحر لا یقبل الرقبة وفی التنویر فاذا تم ولزم لا یملك ولا یملك ولا یعار ولا یرهن * وکسیکه در زمین موقوفهٔ مقبره احداث خانه نموده است او را باید که مکان خود را ازان بر داشته زمین وقف را خالی کرده دهد بشرطیکه زمین مذکور را ازان ضرری نرسد ورنه آن مکان داخل وقف گردد مالکیت بانی دران باقی نماند پس او ناحق مال خود را ضائع نموده باشد * فی الاشباه اما البناء فی ارض الوقف فانکان البانی المتولی علیه فانکان بمال الوقف فهو وقف وانکان من ماله للوقف او اطلق فهو وقف وانکان لنفسه فهو له وانلم یکن متولیاً فانکان باذن المتولی لیرجع به فهو وقف والا فان بنی للوقف فهو وقف وان بنی لنفسه او اطلق له رفعه لولم یضر وان اضره فهو المضیع لماله ولما فی رد المحتار وانلم یکن متولیاً فان بنی باذن المتولی لیرجع فهو وقف والا فان بنی للوقف فوقف وان لنفسه او اطلق فله رفعه انلم یضر والله اعلم *

---

* ما قولکم رح *

در صورتیکه زید اراضی گذار اوقف نماید وعمرو را برای تیاری مسجد وتالاب وپل ودیگرها متولی گرداند پس اگر متولی مذکور حسب شرط واقف بعمل نه آورد وخود دران متصرف گردد زید را میرسد که عمرو را از تولیت مرقومه عزل نماید یا چه * الجواب *

درینصورت واقف را میرسد که معزولش کند * لما فی الدر المختار وفیها للواقف عزل الناظر مطلقاً وبه یفتی وایضاً فی الفتاوی العالمگیریة وقف ضیعة له واخرجها من یده الی قیم ثم اراد ان یاخذها من یده فان کان شرط لنفسه فی الوقف ان له العزل والاخراج من ید القیم کان له ذلک وان لم یکن شرط ذلک فعلی قول محمد رح لیس له ذلک وعلی قول ابییوسف رح له ذلک ومشایخ بلخ یفتون بقول ابییوسف رح وبهذا اخذ الفقیه ابو اللیث وایضاً فی الحمادیة والمعتمد فی الاوقاف والقضاء قول الثانی والله اعلم *

* ما قولکم رح *

اگر شخصی روبروی جماعت مسلمین املاک خود را وقف زبانی نمود بیچکت وثیقه آن تحریر نکرد شرعا اشیای مذکوره وقف خواهد شد محتاج بوثیقه خواهد بود بسترا گرواقف مذکور اشیای مذکوره را بیع یا هبه کردن خواهد حکمش چیست * الجواب *

وقف خواهد شد ومحتاج بکاغذ ودستاویز نخواهد بود بلکه بمجرد وقف

خواهد گردید * لما في الفتاوى العالمكيرية واذا كان الملك يزول عنده مما يزول بالقول عند ابي يوسف رح وهو قول الائمة الثلثة كذا في فتح القدير وعليه الفتوى كذا في السراج الوهاج وفي الاشباه والفتوى على قول ابي يوسف رح فيما يتعلق بالوقف والقضاء ولما يفهم في كتاب القضاء لا يعتمد على الخط ولا يعتمل به فلا يعمل بمكتوب الوقف الذي عليه خطوط القضاة الماضيين لان القاضي لا يقضي الا بالحجة وهي البينة او الاقرار او النكول وايضا في الفتاوى الزينية ان المكتوب لا يجوز العمل به * اگر واقف بر قوم اشياى مرقومه را بيع يا هبه نمايد جائز نخواهد شد * لما في العالمكيرية اما حكمه عندهما زوال العين عن ملكه الى الله تعالى وعند ابي حنيفة رح صرورة العين محبوسة على ملكه بحيث لا يقبل النقل عن ملك الي ملك والتصدق بالعلة ومتى صح الوقف بان قال جعلت ارضي هذه صدقة موقوفة او اوصيت بعد موتي فانه يصح حتى لا يملك بيعه ولا يورث عنه وفي الهداية واذا صح الوقف لم يجز بيعه ولا تمليكه وفي شرح الوقاية واذا صح الوقف لا يملك ولا يملك والله تعالى اعلم

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه شخصي از پسران خود كه يكي خائن است خيانت آن

ظاهر و دیگری عادل است عدالت آن مشهور خائن زاد را موال
اوقاف متولی کرده وفات یافت پس بعد انتقال او دعوی تولیهٔ
عادل جائز خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول خائن را از امر تولیه معزول
کردن درست است یا چه * الجواب * بر تقدیر صدق
صورت اظهار مظهر موافق شریعت غراء و حسب ملت بیضاء دعوی
تولیهٔ عادل جائز و درست خواهد شد و خائن را معزول نموده
امر تولیه بدست عادل تفویض خواهد کرد * لما في الفصول العمادية
فالقاضي ان يعزل القيم الذي نصبه الواقف اذا كان
(اي العزل) خيرا للوقف وذكر رشيد الدين ان القاضي
لا يملك نصب الوصي والقيم اذا كان الوصي والقيم من جهة
الواقف والميت باقيا الا عند ظهور الخيانة انتهى * ازینجا
مفهوم میشود که اگر متولی خائن شود او را معزول نموده امر تولیهٔ
بکسی عادل بدهد گرچه صاحب اوقاف خائن را بر اموال وقف خود
متولی کرده باشد * ولما في العيني على الكنز ينزع الواقف
الذي اشترط الولاية لنفسه لو كان خائنا غير مامون على الوقف
كالوصي اذا كان غير مامون ينزع منه وان شرط الواقف
في كتابه ان لا ينزع يعني ان لا ينزعه القاضي ولا السلطان
لانه شرط مخالف لحكم الشرع فيبطل * ازین عبارت ظاهر
است که اگر متولی بانفسه بر اموال اوقاف خائن گردد امر تولیه

از و منتزع شود پس اگر متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه
بطریق اولی از و منتزع شود گرچه واقف در تولیه نامه عدم عزل
او نوشته دهد * و لما في رد المحتار وقال في الاسعاف ولا یولی
الا امین قادر بنفسه او بنائبه لان الولایة مقیدة بشرط
النظر و لیس من النظر تولیة الخائن انتهی * از عبارت
مرقومه جواز تولیۀ عادل و عدم جواز تولیۀ خائن مفهوم میشود و ایضا
منه في موضع آخر و لا یخفی ان تقلیم من ذکر (ای في باب
التولیة) مشروط بقیام الاهلیة فیه حتی لو کان خائنا یولی
اجنبی حیث لم یوجد فیه (اي في آل الواقف) اهل لانه اذا کان
الواقف نفسه یعزل بالخیانة فغیره اولی انتهی * پس از ینجا
بالتصریح معلوم میشود که اگر کسی از اولاد واقف صالح و قابل
تولیه بسبب فسق و خیانت خود نگردد امر تولیه بدیگری که عادل و صالح
باشد تفویض نموده آید چه حسب شرع شریف علت جواز تولیه عدم
خیانت است پس هرجا که خیانت متحقق باشد جواز تولیه غیر متحقق
واین ظاهر است * و لما في الهدایة ولو ان الواقف شرط ولایته
لنفسه وکان الواقف غیر مامون علی الوقف فللقاضی
ان ینتزعها من یده نظرا للفقراء انتهی * درینجا مصرح است
براینکه اگر واقف بنفسه برا موال اوقاف خود خائن گردد امر تولیه
از و منتزع شود پس هرگاه متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه

بطريق اولى از و منتزع شود پس حاصل عبارات مرقومة الصدر اينكه عادل بسبب عدالت خود مستحق توليه خواهد شد واگر كسى بسبب عدم آگاهى دلى خبرى ولايت توليه بدست خائن تفويض كرده باشد بايد كه او را معزول نموده امر توليه بدست عادل بدهد والله اعلم * تعالى *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

در صورتيكه زيد پسر عمر متوفى دعوى كند كه اين املاك وعقار ملك پدر من است بعده همه ورثه عمر باتفاق خودها اراضى مذكوره را تقسيم كرده گرفته بر حصص خودها قابض ومتصرف بوده انواع تصرفات شرعيه مثل بيع وهبه ورهن بعمل آورده باشند بعد مدت هشت سال باز زيد دعوى كند كه همه اراضى پدرم عمر وقف كرده مرا بر آن متولى ساخته پس دعوى وقف كه زيد مرقوم ميكند مسموع وصحيح خواهد شد يا نه

* الجواب *

دعوى وقف ولياقت صحت وسماعت ندارد * لما فى الهندية ادعى ان هذه الضيعة ملكى ورثته من ابى ثم ادعى ان ابى وقف على لا يسمع لمكان التناقض فيها ايضا اذا ادعى الدار ملكا لنفسه ثم ادعى انه وقفه فلان على مسجد كذا لا يسمع دعوى الوقف وفى فتاوى قاضيخان فى صفحة ٣٣٧ رجل باع ارضا ثم ادعى انه كان وقفها قبل البيع فان اراد تحليف المدعى عليه

يس له ذلك عند الكل لان التحليف بعد صحة الدعوي
دعواه لم تصح لمكان التناقض والله اعلم * للقاضي عبد الباري

* ما قولكم رح *

اندرينكه قدري زمين كه از سابق زمان مردگان مسلمين
دران مدفون ميشدند افتاده است بالفعل در بعض مقام علامت
گور نمايان است ودر بعض ديگر نه اهل قريه گواهي ميدهند كه مدت
پانزده سال است كه ما درين زمين مردگان را دفن كرده ايم در اينصورت
دران زمين بناي مكان يا مسجد جائز بود يا نه * الجواب *

ممنوع ومكروه است * لما في العالمگيرية ويكره ان يبني علي
القبر * پس اين قول صريح دال است بر ينكه عام است كه
بناي مسجد باشد يا مكان كه مقبره از قديم الازمان باشد يا نه
و با ينكه هموار شده باشد يا نه ونيز صاحب زاد الاخرة از ابراهيم
شاهي نقل ميكند واز خزانة الروايه كه بالاي قبر بناي مسجد و بيت
وغير آن مكروه است در تحفة الملوك وعيني شرح كنز الدقائق
مستخلص ودر بحر الرائق هم چنين است * وفي نصاب الاحتساب
مقبرة قد يمة لم يبق من اثار المقبرة شي ليس للناس
ان ينتفعوا بها لا بالبناء فيها ولا بارسال الدابة في
حشيشها وفي الحديث لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور
والمتخذين عليها المساجد والسراج رواه ابوداؤد

الترمذي والنسائي كذا في المشكوة والله اعلم *

* ما قولکم رح *

اگر کسی پیسه مروجه را که فی روپیه شانزده گنده مقرر است بکم ازان یعنی بحساب فی روپیه پانزده گنده مثلا فروخت نماید مشتری پیسه مذکوره قبض کردن و در ادای ثمن آن یکروپیه باشد یا بازانده عده یکماه یا کم و بیشتر ازان درمیان آید پس این چنین درست است یا نه بینوا توجروا * الجواب *

اگر هر دو جانب جنس واحد باشد البته این چنین بیع جائز خواهد شد * لما في الدر المختار في باب الربوا باع فلوسا بمثلها او بدراهم او دنانير فان نقد احدهما جاز وفي حاشية الطحاوي وهذا بناء على ان التقابض ليس بشرط في بيع الفلوس بمثلها او باحد النقدين * واضح باد که اگرچه در بيع فلوس بجنسها تقابض در مجلس عقد شرط نیست اما تعیین و نقد آن ضرور است و اجل و نسادر ان حرام است لما في النهاية وان وجد احد من علتي الربوا اي القدر والجنس حرام النساء وفي القهستاني وفيه اشارة الى انه لوكان كلاهما او احدهما غير معين لم يجز وكذا في النهاية فقط والله اعلم

* ما قولهم رح * اندینکه زید اراضی گزا را بتحدید حدود اربعه بدون ذکر طول و عرض نزد عمر بابیع بات نماید دین ببیع

صحیح است یانه و اگر مشتری اراضی محدوده را از گمان خود کم یابد او را خیار فسخ بیع یا اختیار گرفتن اراضی دیگر از املاک بائع یا کم کردن چیزی از ثمن مقرر است یانه بینوا توجروا *

* الجواب * بیع مذکور جائز است لما فی العالمگیریة رجل اشتری من آخر ساحة او ارضا و ذکر حدودها ولم یذکر ذرعها طولا ولا عرضا جاز وکذا فی البحر الرائق بعین عبارته * پس هرگاه بیع صحیح شد مشتری را بجز خیار رویت و خیار عیب خیار امر دیگر اصلا نیست لما فی الهداية اذا حصل الایجاب و القبول فلا خیار لاحد منهما الا من رویة و عیب وفی العالمگیریة اشتری ارضاً ثم امتنع من ایفاء الثمن وقال اشتریتها علی انها جریبان فاذا هی انقص وقال البائع بعتکها کما هی ما شرطت لك شیئاً کان القول قول البائع فی انکار الشرط مع یمینه * پس معلوم شد ازین عبارت که مشتری را گرفتن اراضی دیگر یا کم کردن قیمت مقرر نمیرسد چرا که درین صورت قول بائع معتبر است کما لا یخفی و اگر مشتری بعد قبض یا اقرار بقبض گوید که من تمیع حدود ا نرانه دیده ام مرا خیار رویت است قول وی مقبول نخواهد شد * فی العالمگیریة وان کان المشتری حدودا واقر المشتري بقبض الحدود المشتری ثم قال بعد

ذلک لہ را رجمیع الحدود لایقول قولہ واللہ اعلم * من بیاض
مولانا محمد رحیم مرحوم *

* ما قولکم رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکہ بیع بالوفا چیست وصورت آن چہ * الجواب *
صورتش آنکہ شخصی اشیای خود را بدیگری بفروشد باین شرط
کہ ہرگاہ بائع زر ثمن باز دہد مشتری اشیای مبیعہ را باز خواہد داد
یا شخصی عند الحاجت اشیای خود را نزد دیگری گرو دہد باین
شرط کہ ہرگاہ راہن مذکور زر وی ادا نماید اشیای وی باز خواہد
داد ورنہ شی مذکور از آن مرتہن گردد فی العالمگیریۃ صورتہ
ان یقول البائع للمشتری بعت منک ھذا العین بدین لک علی
انی متی قضیت الدین فہولی او یقول البائع بعتک ھذا علی انی متی
دفعت لک الثمن تدفع العین الیّ کذا فی البحر الرائق وایضا
فی الحموی وصورتہ کما فی جوھرۃ الفتاوی ان یقول البائع بعتہ
منک علی ان تبیعہ منی متی جئت بالثمن ھکذا فی کثیر من
کتب الفقہ * برعلمای ارباب فضل ہویدا باد کہ در بعضی از
کتب فقہ مرقوم است کہ انتفاع گرفتن مرتہن باذن راہن از
رہن مکروہ است ومراد ازان مکروہ تحریمی است کہ گفتہ اند
المطلق ینصرف الی الفرد الکامل واللہ اعلم *

* ما قولکم رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکه بیع بالوفا شرعا باطل و فاسد است یانه و ان رهن وحکمش چون حکم رهن است یانه واگر مشتری باجازت بائع انتفاع ازان بگیرد پس او ضامن منتفع به باشد یانه و بائع را بعد ادای زر ثمن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد یانه *

* الجواب * بیع بالوفا باطل وآن رهن است وحکمش چون حکم رهن است واگر مشتری باجازت بائع انتفاع ازان بگیرد پس او ضامن منتفع به است بائع را بعد ادای زر ثمن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد * لما فی الفن الثانی من الحموي في ضمن القاعدة الرابعة وفيه ثمانية اقوال كلها مرجوحة لكن في فتاوى الشيخ محمد الغزي ان اكثر المشائخ على ان حكمه حكم الرهن وفي جواهر الفتاوي ان هذا البيع باطل وهو رهن وحكمه حكم الرهن وهو الصحيح وايضا فی الهراجية بيع المعاملة وبيع الوفاء واحد وانه بيع فاسد لانه بيع بشرط لا يقتضيه العقد وانه يفيد الملك عند اتصال القبض به كسائر البيوع الفاسدة مذكورة في فتاوي ابی بكر بن الفضل وعن السيد الامام ابی شجاع القاضی الحسن الماتريدي والقاضی الامام علی السغدي ان بيع الوفاء رهن حقيقة ولا يطلق انتفاع للمشتري الا باذن البائع وهو ضامن لما اكل واستهلك وللبائع استرداده اذا قضى دينه متى شاء لانهم

يريدون به الرهن حقيقة الى آخره وايضا في الفصول العمادية في الفصل الثامن عشر ذكر الشيخ الامام الاجل النسفي رح في فتاواه ان البيع الذي تعارف اهل زماننا احتيالا للربوا وسموه بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له الانتفاع الا باذن مالكه وهو ضامن لما اكل من ثمره واستهلك من شجره والدين ساقط بهلاكه في يده اذا كان به وفاء بالدين ولا ضمان عليه في الزيادة اذا هلك من غير صنعه وللبائع استرداده اذا قضى دينه لا فرق عندنا بينه وبين الرهن في حكم من الاحكام لان المتعاقدين وان سماه البيع ولكن غرضهما الرهن والاستيفاء بالدين الى آخر قوله وكان السيد الامام ابو شجاع على هذا وحين قدم القاضي على السغدي من بخارا الى سمرقند استفتي في هذه المسئلة فكتب انه رهن وليس ببيع ففرح السيد بموافقته فتواه وحكي ان السيد الامام قال قلت للقاضي الامام الماتريدي قد فشت هذه البياعات بين الناس وفيه مفسدة عظيمة وفتواك انه رهن انا ايضا على ذلك فالصواب ان تجمع الائمة والمشائخ ويتفق على هذا ويظهر ذلك بين الناس وقال المعتبر اليوم فتوانا وقد ظهر ذلك بين الناس فمن خالفنا

فله البلية واوصى الصدر الامام عند وفاته وابنه السيد الامام محمد ان لا يخالف فتواه في ذلك ومضى والده على ذلك اه

وهكذا في الحاكميرية البيع الذي تعارف اهل زماننا احتيالا للربوا وسموه ببيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له الانتفاع الى آخر قوله ولا فرق بينه وبين الرهن في حكم من الاحكام كذا في الفصول العمادية وعليه فتوى السيد ابي شجاع السمرقندي وفتوى القاضي علي السغدي وكثير من الائمة على هذا كذا في المحيط * چه ميفرمايند رح *

هرگاه از فتواي مذكوره ظاهر شد كه بيع بالوفا باطل وفاسد است وآن رهن بجميع وجوه حكم رهن دارد پس اگر راهن مرتهن را بانتفاع از آن اجازت دهد انتفاع مذكور حلال خواهد شد يا حرام وربوا * الجواب * حرام وربوا است لما في الحموي انه لا يحل له ان ينتفع بشي منه وان اذن له الراهن لانه اذن في الربوا لانه يستوفي دينه فيكون المنفعة ربوا وفي الدر المختار انه يكره للمرتهن ان ينتفع بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف وعليه يحمل ما عن محمد بن اسلم رح من انه لا يحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعليله يفيد انها تحريمة فتامله وايضا فيه وقيل لا يحل

للمرتهن لانه ربوا وقيل ان شرطه كان ربوا والا لا ولما في النقشبندية عن النهاية العقود الفاسدة كلها ربوا *

* چه میفرمایند رح * اگر در رهن مدتی معین کرده شود رهن فاسد میشود یانه * الجواب * رهن فاسد میشود لما في الاشباه الاجل في الرهن يفسده ولما في الحموي تحت هذا القول لان حكمه حبس مستدام والتاجيل ينافيه والله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی اجمعین *

اندرینکه شخصی از اهل ثروت اولاد چند داشت از انجمله پسر کلان را بسبب نمیمت دائما مادر علاتیه اش دشمن جانی می انگاشت و نظر اشفاق پدری یکقلم بر وی نمی انداخت پس در آخر عمر تدبیری بهم رسانید که فرزند مذکور را بان فریب دهد و یکقلم از جایداد خود محروم گرداند یعنی جمیع اشیای منقوله وغیر منقوله خود را وقف نموده فرزندان وسط ثم اصغر را بران متولی گردانید و تولیت طفل اکبر را بالکلیه منع فرمود اما وقف مذکور بچند وجوه باطل و ناروا بود اما سیاتی * سوال اول * هرگاه وقف مذکور خالصة لله نشده بلکه فقط برای حرمان طفل اکبر و فریب دادن وی بمیان آورده پس وقف مذکور صحیح خواهد شد یانه * سوال دوم * هرگاه شرائط واقف نامه

در شریعت معتبر باشد اگر مخالف شرع بوجه من الوجوه نبود و معصیتی دران بعمل نیاورده باشد و محروم کردن فرزندی و فریب دادن وی در شریعت گناه و معصیت است یانه

* سوال سوم * برای تمام وکاملیت وقف تسلیم واقف جمیع اشیای وقف وکاغذات متعلقه آنرا بدست متولی وقبض وی آنهارا مشروط است یانه

* سوال چهارم * اگر اشیای وقف افراز وجدا نکند بلکه مشاع غیر معین بود وقف آن صحیح ودرست خواهد شد یانه

* سوال پنجم * آخر وقف را در چنین تقربا لله گردانیدن که گاهی آن قربت منقطع نگردد از جمله شرائط صحت وقف است یانه

* سوال ششم * اگر واقف گوید وقف کردم بر فرزندان خود فلان وفلان وقف صحیح ودرست خواهد شد یانه اجیبوا تثابوا *

* الجواب الاول * بر ظاهر است که هرگاه این وقف خالصة لله نشد شرعا جائز نخواهد شد * لما في الدر المختار وان يكون قربة في ذاته معلوما منجزا القول ولما في العالمكيرية ومنها ان يكون قربة في ذاته القول * وسبب وقف طلب قربت است یعنی نزدیکی جستن با خداوند تعالی * لما فيها ايضا واما سببه فطلب الزلفى هكذا في العناية

* جواب دوم * شرائط واقف تمه در شرع معتبر است لقولهم شرط الواقف

کفص الشارع بشرطیکه مخالف شریعت و معصیت نبود

لما في رد المحتار وان شرائط الواقف معتبرة اذا لم تخالف الشرع وهو مالك فله ان يجعل ماله حيث شاء ما لم يكن معصية القول * ولهذا که محروم کردن فرزندی و دادن کل مال واقندار مر فرزندان دیگر را گناه و معصیت است * لما يفهم مما في العالمكيرية رجل وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون آثما فيما صنع كذا في فتاوى قاضيخان

پس هرگاه شرائط واقف مذکور مشتمل بر خلاف شریعت و معصیت گردید شرائط وی معتبر نخواهد شد پس وقف مذکور ناقص و ناتمام خواهد گردید * اذا فات الشرط فات المشروط * هرگاه شرط وی تباه گردید مشروط که وقف است نیز تباه شد فی استماهو الظاهر

* جواب سوم * هرگاه واقف مذکور جمیع جایداد وکاغذات متعلقه وقف را بدست متولی نسپرده و متولی مذکور آنها را از وی قبض نگرفته وقف مذکور ناتمام است و غیر صحیح

لما في تنوير الابصار ولا يتم (الوقف) حتى يقبض وفي الدر المختار لم يقل للمتولي لان كل شيء بما يليق به ففي المسجد بالافراز وفي غيره بنصب المتولي وتسليمه اياه ابن كمال ولما في الكنز ولا يتم حتى يقبض وفي العيني اي لا يتم الوقف حتى يقبضه المتولي وهو قول محمد ره لان حق الله انما

يثبت فيه في ضمن التعليم الى العبد القول وكذا فى شرح الوقاية

* جواب چهارم * اشياى وقف وجايداد آن اكثر آنها مشاع قابل التقسيم است و غير معين آنها را افراز وجدا نكرده وقف نموده پس البته اين وقف صحيح نخواهد شد * لما فى الدر المختار ولا يتم الى قوله ويفرز فلا يجوز وقف مشاع يقسم القول وهكذا في الكنز * جواب پنجم * واز جملهٔ شرائط وقف آنست كه آخر وقف را بچنين تقربى مقرر كرده اند كه گاهى آن قربت منقطع نگردد و درين وقف منافع ومحاصل آنرا در غير تقرب مثلا در مشاهرهٔ مردمان وخرچ شادى اطفال وغير ذلك خوراكى ومشاهرهٔ اطفال كه آينده متولد خواهند شد گردانيده است واين امور از جملهٔ قربات نيست * ولما فى الدر المختار ويجعل آخره لجهة قربة لا تنقطع وفى الفتاوى العالمگيرية ومنها ان يجعل الاجرة لجهة لا تنقطع ابدا القول * جواب ششم * ظاهر است كه اين وقف بر اطفال ولواحق خود كرده است و وقفى كه بر اولاد خود يا شخصى معين الذات نموده شود صحيح نبود * لما في رد المحتار لو قال موقوفة على فقراء قرابتي او ولدي لا يصح لانهم ينقطعون فلا يتابل الوقف وبدون التابيد لا يصح الا ان يجعل آخره للفقراء فرق ابو يوسف بين قوله موقوفة وبين

قوله مرقومة على ولدي فمصرح الاول لا الثاني اه اي لان الثاني ذكر مقيدا بالموقوف عليه المعين وذلك ينافي التابيد حيث لم يصرح به ولا بما في معناه بخلاف ما اذا قال القول والله اعلم وعليه احكم وعليه اتوكل وبه استعين *

كتبه	صح	صح
المفتقر الى الله المعبود	سبحانه تعالى	محمد يعقوب غفر له
الحاني عبد الودود	مدرس دوم	مدرس سوم
المدرس الاول		

* ما قولهم رح * در بنا که بکرجا بر داده بود که خود در تحت نبیره گی وقف نمود باین شرط که بعد از من هر که از نسل من صاحب ورع وصلاح باشد همان کس متولی آن گردد بعد چندی بکر یک نبیره و یک نواسه گذاشته فوت نمود اکنون نبیره اش متولی گردید و نواسه را از ان بی بهره ساخت اما نواسه بظاهر حال مستحق تر از نبیره مینماید چه وی بصلاح و تقوی آراسته تر است و تولیت میخواهد پس شرعا کدام مستحق تولیت خواهد شد * الجواب * در صورت مرقومه مستحق تولیت نواسه اش خواهد شد که صاحب ورع و تقوی است از نبیره وی * فی الاشباه شرط الواقف یجب اتباعه لقولهم شرط الواقف کنص الشارع اي في وجوب العمل به

وفي العالمكيرية رجل قال ارضي صدقة موقوفة على ولدي ونسلي فالوقف صحيح يدخل فيه الذكور والاناث من ولده وولد ولده ومن قرب ولادته ومن بعدت ويستوي فيه ولد البنين والبنات وفي الدر المختار والنسل اسم للولد وولده ابدا ولو انثى وفي الحمادية ولو قال على اولادي واولادهم كان ذلك لكلهم يدخل فيه ولد الابن وولد البنت والصحيح ما قال هلال رح ان اسم الولد كما يتناول اولاد البنين يتناول اولاد البنات والله اعلم

* چه حکم است *

در اینکه زید از عمر گاو جفت یا اسپ برای وقتی معین عاریت گرفته بعمل خود آورده و برخلاف مرضی عمر بچراگاه در گذاشته پس نقصان گردید یا شیر دریده ضمان لازم خواهد شد یا نه یا زید از عمر جفتی گاو عاریت خواست و برای بردن جفت خسر بیخ اجازتش داد او برخلاف آن جفت نفیس برد و هلاک گردید تاوان آن بر عمر لازم خواهد شد یا نه

* الجواب *

در صورت اول ضمان بروی لازم خواهد آمد لما في العالمكيرية استعار دابة واستعملها الى الظهر ثم تركها في الجبانة فاكلها الذئب ضمن وايضا فيها لو استعار بقرا واستعمله ثم تركه في المسرح المرعى فضاع ان علم ان صاحبه يرضى بكون البقر في المسرح وحده لا يضمن وان لم يعلم بذلك ضمن ودر صورت

شاينه ثانيه وآن لازم خواهد شد * لما فيهما ايضا استعار رجل حمارا فقال لي حماران في الاصطبل خذ احدهما اي هما شئت فذهب باخذهما لا يضمن لو هلك ولو قال خذ احدهما فذهب بهما جميعا يضمن وكذا في خزانة المفتيين والقنية وغيرهما والله اعلم بالصواب *

(* چه ميفرمايند رحمكم الله تعالى *

در صورتيكه زيد در حالت صحت وثبات عقل از ميان اراضي مملوكه خود قسم سه داني در تحت مصالح مسجدي معين وقف نمود قبل از افراز آنقدر را از ما بقي فوت نمود پس اراضي موقوفه كه مشاع است وقف آن صحيح و جائز خواهد شد يا نه * الجواب *

وقف آنقدر بدون تقسيم و تعيين آن درست است * في العالمكيرية والمتاخرون افتوا بقول ابي يوسف ان وقف المشاع المحتمل للقسمة يجوز وهو المختار وفي الاشباه والفتوي على قول ابي يوسف فيما يتعلق بالوقف والقضاء وفي بحر الرائق بعين هذه العبارة وفي النقاية وصح عنده وقف المشاع وفي شرحه جامع الرموز ومشائخ بلخ اخذ وا بقول ابي يوسف ره وبه افتي المتاخرون كما في الخزانة وهو المختار عند المصنف وفي قاضيخان وقف احدهما نصيبه مشاعا جاز في قول ابي يوسف رح وبه اخذ مشائخ بلخ رح وفيه رفع الامر الى القاضي وقضى بجواز الوقف جاز لان قضاء القاضي في

المجتهد مرفع الخلاف والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه زيد از عمر پانصد روپيه بر مضاربت باين شرط گرفت كه نفع و نقصان بالمناصفه بود و بعد هر دو ماه عمر مذكور حساب بفهماند پس بر خلاف شرط زيد تا شش ماه حساب نفهمانيد بعد ازان گفت كه جمله زر شما تلف شده فقط پنجاه روپيه باقى مانده پس نقصان بتمامه بر ذمه عمر باشد من ازكجا تاوان دهم پس حسب شرع نقصان بر ذمه هر دو بالمناصفه خواهد شد يا بر ذمه زيد فقط بينوا توجروا

* الجواب *

ضمان تمام مال هالك بر ذمه زيد واجب خواهد شد و بر عمر هيچ لازم نمى آيد زيرا كه اين عقد مضاربت است و براى بطلان وانفساخ آن درينصورت دو سبب يافته ميشود يكى گذشتن مدت معينه كه دو ماه است بجهت آنكه مضاربت بعد انقضاى مدت مقرره باطل ميشود هم ازينكه مضارب يعنى عامل در راس المال تصرف كرده باشد يا نه * لما في الاشباه * المضاربة تقبل التقييد بالوقت فيبطل بمضيه تصرف اولا وفي الهداية وان وقت للمضاربة وقتاً بعينه يتقيد به حتى يبطل العقد بمضيه كذا في الكافي * چون عقد مضاربت بعد مرور مدت مقرره باطل گشت پس مضارب مثل اجنبى گرديد او را هيچ تصرف در راس المال نميرسد و هم در حكم امين باقى نماند پس

اینوقت اگر تلف گردد ضمان کل مال مالک بر ذمه اش واجب خواهد شد • دوم مخالفت زیرا که در یصورت زید اتباع و رعایت شرط که برو واجب بوده نمود بلکه مخالفت آن کرد و از شرائط ابقای مضاربت آنست که مضارب پیروی شرائط مالک بکند والا متعدی خواهد شد و بعد هلاک بروی ضمان واجب گردد * لما في الهندية الاصل ان رب المال متي شرط علي المضارب شرطاً في المضاربة ان كان شرطاً لرب المال فيه فائدة فانه يصح و يجب علي المضارب مراعاته و الوفاء به اذا لم يف به صار مخالفا و عاملا بغير امر وفي العيني علي الكنز و بالخلاف اي بمخالفة المضارب لما شرط رب المال غاصب لانه اذا خالف وقد تعدي في مال غيره فصار فاصحا فيضمن وفي الدر المختار ايضاً و غصب ان خالف وان اجاز رب المال بعده لصيرورته غاصبا بالمخالفة وفي العالمگيرية اذا خالف فهو غاصب وان اذن بعده * هرگاه مضارب يعني زيد بسبب مخالفت مالك در حكم غاصب گرديد پس بروی ضمان مثل ضمان غصب واجب خواهد شد يعني اگر عين منصوبه موجود بود آن واجب خواهد شد و تلف شده باشد قيمت لازم لما في القهستاني رحكمه اي الغصب الاثم اي استحقاق النار لمن علم ان الماخوذ مال الغير و رد العين قائمة

والغرم اي ضمان الدين للما الك مالكه بفعله او بفعل غيره اوباقه سماوية * پس خوب واضح شد كه همگي پانصد روپيه بر ذمه زيد لازم خواهد شد نه بر عمر والله اعلم بالصواب محمد يار *

* چه ميفرمايند رحمكم الله تعالى * ...

اندرينكه موازي دست بيگه زمين كه در آن زيد وعمر شريك بودند اتفاقا زيد مقروض گرديده ازان پانزده بيگه بغير بغير اجازت عمر پس درين صورت فروختن زيد پنج بيگه كه از حق شريك خود است وغيره درست است يا نه * بينوا توجروا *

* الجواب * زيد را اين امر مي رسد لما في السراجيه دار او ارض بين رجلين باع احدهما كله جاز في نصيبه وفي العالمگيرية ولا يجوز لاحدهما ان يتصرف في نصيب الاخر الا بامره وكل واحد منهما كالاجنبي في نصيب صاحبه وفي الفصول العمادية التركة اذا كانت غير مستغرقة بالدين والغرماء اثبت الدين على واحد من الورثة يبيع الحاضر نصيبه ويقضي ما يخصه وليس له ولاية بيع نصيب غيره ليقضي الدين لان ذلك ملك الوارث الاخر * وهرگاه فروختنش ناجائز شد خواه عين زمين يا قيمت آن حوالہ عمر نمايد يا بهر طوريكه تواند شريك خود را راضي نمايد * والله اعلم محمد يار *

* مادة العلماء مقولكم رح *

اندرینکه زید نزد عمر یک جفت گاو و دو بیگه زمین رهن داشته صد روپیه باین شرط قرض برد که تا وقتیکه زر شما ادا نکنم انتفاع ازینها بکنید یعنی خراج زمین سالانه ۱۰۰ روپیه است گرفته باشید و از جفت گاو قلبه رانی کرده باشید پس اینچنین عقد رهن و انتفاع ازان مرتهن را جائز است یا حرام * الجواب * عقد رهن مذکور جائز و انتفاع یعنی خراج زمین و قلبه رانی حرام و اگر بخوشنودی راهن بود مکروه تحریمی * لما فی الدر المختار ثم نقل عن التهذیب انه یکره للمرتهن ان ینتفع بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف وعلیه یحمل ما عن محمد بن اسلم ره من انه لا یحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعلیله یفید انها تحریمیة وایضا فی الاشباه والجواهر اباح الراهن للمرتهن اکل الثمار وسکنی الدار ولبن الشاة المرهونة فاکلها لم یضمن وله منعه ثم افاد فی الاشباه انه یکره للمرتهن الانتفاع بذلك وفی جامع الرموز ایضا انه یحرم الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فیکره کما فی المضمرات وغیره والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زن خود را یا دختر خود را چند زیورات از سیم و زر پوشاند ولفظ هبه و تملیك هیچ بر زبان نیاورد و تملیك زید

مراو شانرا متحقق نشده باشد پس اندر نخول مالکیت زن
یا دختر مذکوره در زیورات مزبوره ثابت خواهد شد یا نه
بینوا توجروا * الجواب * بدون تحقق تملیک زید
زیورات مذکوره را باو شان مالکیت او شان دران ثابت
نخواهد شد و بمجرد پوشانیدن تملیک متحقق نمی شود زیرا چه پوشانیدن
احتمال هبه و عاریت هر دو میدارد و عاریت ادنی است از هبه
است و وقت عدم ترجیح یکی از هر دو محمول بر عاریت که ادنی
است خواهد شد زیرا چه دران ملک مقرر نمیشود بخلاف هبه *
لما في الكفاية في باب العارية في شرح قول الهداية وتصح اى
العارية بقوله منحتك هذا الثوب وحملتك على هذه الدابة
الخ و يحتمل ان يكون المعنيان حقيقيا لهما وانما يترجح احدهما
لانه ادنى الامرين فيحمل على التيقن به ولما ذكره من العناية
لانه اقل ضررا على المعطى لانه يوجب رد المثل وما هو
اقل ضررا فهو الثابت يقينا ولى العالمكيرية ولو قال منحتك
هذا الطعام او هذه الدراهم وكل ما لا يمكن الانتفاع به مع
بقاء عينه يكون هبة فان اضافها الى ما يمكن الانتفاع به مع
قيام عينه حملناها على العارية لانها الادنى * و زیور از انجمله
است که با وجود قیام عین انتفاع و استعمال ان ممکن است

پس حمل نموده خواهد شد بر عاریت والله اعلم*

* چه میفرمایند علماء دین رحمکم الله تعالی *

امر اینکه تجارت فاوس بعوض روپیه بطریق درین دیار مروج است اول شخصی یکروپیه بدیگری دهد تا بعوض آن هفده آنه یا بست آنه فاوس بعد یکماه بگیرد اگر نوبت ماه دیگر افتد یک آنه یا چهار آنه بران افزاید یعنی بعد دو ماه ۲ بحر آنه یا بست وچهار آنه بگیرد وهم چنین بعد یکماه یک یک آنه یا چهار چهار آنه افزایش کند دوم شخصی یکروپیه بدیگری بدهد با عوض آن هفده آنه بگیرد باینطور که هر روز یک یک آنه بدهد تا بروز هفده هم هفده آنه تمام گردد یا بحساب دیگر هر روز قدری قدری فاوس بگیرد تا بروز معین مجموع آن فاوس معینه تمام وکمال استیفا شود اگر مطابق شرط مقرر ادای نکند وتاخیری دران رویدهد پس چیزی زائد بر مقدار مجموع افزایش نماید سوم شخصی یکروپیه بدیگری بدهد تا عوض آن بست آنه بمیعاد معین مثلا بعد یکماه یا دو ماه بست آنه بگیرد واگر بمیعاد معین ادا اتفاق نشود پس همانقدر بگیرند وزیاده بران چیزی نگیرد پس هر یک از عقدهای مذکوره بایع سلم است یا نه وشرعا جائز است یا نه بینوا توجروا * الجواب * اجوبه صور مذکوره موقوف بر تعریف عقد بایع سلم وشرائط آن است بدانکه

عقد سلم عبارت است از دادن ثمن نقد بعوض چیزی موعود * لما فی الکفایه هو اخذ عاجل باجل الی قوله تعجیل احد البدلین وتاجیل الاخر * و بیع سلم در فلوس جائز است لما فی الهدایه وغیرها و یجوز السلم فی الفلوس عددا * و برای صحت عقد سلم هفت شرط است و بر تقدیر وجود شرائط مذکوره در صحت عقد سلم در فلوس شکی نیست شرط اول آنکه مقدار راس المال یعنی ثمن معلوم باشد مثلا بگوید یکروپیه یا پنج روپیه دوم آنکه ثمن مقرر یعنی روپیه در مجلس عقد بائع بدهد و اگر در مجلس نه دهد عقد سلم باطل خواهد شد سوم آنکه مقدار مبیع معلوم باشد مثلا بگوید شصت آنه فلوس چهارم آنکه صفت مبیع معلوم باشد اگر مبیع مختلف الاجناس باشد مثلا بگوید که اینقدر فلوس از فلان جنس باشد اگر فلوس مختلف المالیه باشد و در رواج برابر و اگر یکی از روج باشد پس همان ازوج لازم خواهد شد پنجم آنکه تاریخ ادای آن مبیع مقرر کند مثلا بگوید که بتاریخ یکم شهر صفر سنه کذا فلوس مذکوره ادا نموده خواهد شد ششم آنکه مقام ادای فلوس بیان کند اگر در ادای آن مشقت و بار برداری لازم آید مثلا اگر فلوس بسیار باشد که حاجت بمزدوری افتد پس گوید که در فلان بازار خواهم داد و رنه در جای عقد ادا خواهم نمود هفتم آنکه فلوس مذکوره نزد قت

عقد تا وقت ادای آن در بازار ها یافته شود یعنی بی رواج نگردد لما فی الکنز وشرطه بیان الجنس والنوع والصفة والقدر والاجل واقله شهر وقدر راس المال فی المکیل والموزون والمعدود ومکان الایفاء فیما له حمل من الاشیاء وما لا حمل له یوفیه حیث شاء وقبض راس المال قبل الافتراق * پس ترا نیزهم شرط است که اگر بائع فلوس را تا روز میعاد ادا نکند ما ادا کردن نتواند پس چیزی زائد از مقدار مقرر که وقت عقد قرار یافته است نگیرد زیرا که قدر زائد بر مقدار مقرر بعوض زیادت مدت است و چیزی بعوض مدت گرفتن حرام است کما فی الهدایة فی باب الصلح فی الدین وذلك اعتیاض عن الاجل وهو حرام وفی الکفایة وهذا لان الاجل صفة کالجودة والاعتیاض عن الجودة لا یجوز فکذا عن الاجل القول پس بر تقدیر مشتری را اختیار است خواه روپیه هر قدر داده است واپس بگیرد یا انتظار کند وقتیکه بائع بدهد پس همانقدر فلوس که وقت عقد مقرر شده است بگیرد خلاصه آنکه بعوض روپیه چیزی دیگر گرفتن یا بعوض فلوس چیزی دیگر خریدن یا چیزی زائد از جنس راس المال یا از جنس مسلم فیه گرفتن درست نیست * لما فی الهدایة ولا یجوز التصرف فی راس المال والمسلم فیه قبل القبض اما الاول فلما فیه من.

تفويت القبض المستحق بالعقد واما الثاني فلان المسلم فيه
مبيع والتصرف في المبيع قبل القبض لا يجوز فان تقايلا السلم
لم يكن ان يشتري المسلم اليه براس المال شيئا حتى يقبضه
كله لقوله عم لا تاخذ الا سلمك او راس مالك اي عند
الفسخ * ونيز شرط است كه عقد سلم را حيله براى سودخوارى
نسازد مثلا مردمان سودخوار يكروپيه بوعده يكماه بدهند پس
يكروپيه چهار آنه يا كم و بيش بر حسب رواج نرخ بازار ميگيرند
و عقد سلم ميگويند ميگويا نند حرام است * كما في الهداية وشرحها
الكفاية ولو تبايعا فضة بفضة واخذ بها اقل وزنا ومع اقلها
شي آخر لم تبلغ قيمته باقي الفضة فمع الكراهة قوله مع الكراهة
انما كره لانه احتيال لسقوط الربوا اي لما خذ الزيادة
بالحيلة فيكره وفي العناية لان الكراهة انما هي للاحتيال
لسقوط ربوا الفضل وايضا في البحر الرائق الكراهية عند
الاطلاق منصرفة الى الكراهة التحريمية * وميعاد عقد سلم
كم از يكماه نباشد و زياده بران هر قدر كه مراضات عاقدين بران
گيرد درست است وهمين مفتى به است * لما في الدر المختار
وشرط اجل واقله في السلم شهر وبه يفتى واگر براى اداى
آن دو قسط مقرر كند نيز جائز است اما كم از يكماه نباشد * لما في
الدر المختار ولا باس بالسلم في نوع واحد على ان يكون

حلول بعضه في وقت وبعضه في وقت اخر * پس خوب ظاهر شد که صورت اولی جائز نیست بچند وجه اول آنکه در هر ماه یک یک آنه یا زیاده مقرر کردن حساب ربو است وفی الحقیقة حیله ربوخواری است وآن حرام کما مر دوم آنکه یک آنه یا زیاده در هر ماه افزودن عوض اجل است وآن حرام کما مر سوم آنکه در صورت مرقوم وقت عقد بست آنه مثلا بمیعاد یک ماه مقرر کرده پس بر تقدیر تاخیر چیزی زائد بر مقدار مقرر گرفتن حرام است وهمچنین در صورت دوم نیز جائز نیست بجهت وجوه ثلثه مذکوره ودرین صورت وجه چهارم نیز هست وان اینکه هر روز چیزی چیزی گرفتن در سلم حسب شرع جائز نیست واز رسومهای ربوا است اما صورت سوم پس بر تقدیر وجود شرائط مذکوره عقد سلم است وشرعا درست اما این قدر دانستنی است که در صورت سوم مقصود حرفه صرافی باشد واین معامله را پیشه خود ساخته باشد * والله تعالی اعلم وعلمه احکم لولا نا محمد وجیه وقل لخصنه ا

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید دعوی وقف اراضی کذا برای ذات خود یا که ادای شهادت برای ذات خود یا اولاد خود یا آبای خود یا برای اجنبی وذات خود نماید پس درین صورتها دعوی وی مسموع وشهادت وی مقبول خواهد شد یا نه اگر زید مذکور برای اثبات

وقفيت آن بحضور حاكم وقت سندي مرين بمواهير حكام سالف
در پيش كرده طالب قضا بوقفيت اراضي مذكوره نمايد حاكم
وقت را بمجرد ملاحظهٔ آن قضا بر وقفيت آن ميسر نيايد

الجواب دعوي وي غير مسموع وگواهي غير مقبول
خواهد شد وحاكم وقت را نميرسد كه بمجرد ملاحظهٔ سند بر وقفيت
اراضي مذكوره حكم نمايد * لما في الرسائل الزينية والفصول
العمادية قال في الخلاصة رجل ادعى ان هذه الارض وقف
عليه لا تسمع وانما تسمع الدعوى من المتولي وفي الفتاوي
قال تصح والفتوي على الاول الى قوله وفي جامع الفصولين
لا تسمع الدعوى من الموقوف عليه وايضا فيها قال في الظهيرية
من كتاب الوقف اذا شهد بالوقف على نفسه او على احد
من اولاده او اولاد اولاده وان سفلوا او ابائه وان علوا
لا تقبل شهادته وكذا اذا شهد بوقف على نفسه وعلى اجنبي
لا تقبل في حقه ولا في حق الاجنبي وايضا فيها ان المكتوب
لا يجوز العمل به وايضا في العالمگيرية رجل في ضيعة ادعى انها
وقف وجاء بصك فيه خطوط عدول وقضاة قد انقرضوا وطلب
من القاضي القضاء ليس للقاضي ان يقضي بذلك الصك
كذا في الخلاصة وكذلك لو كان لوح مضروب على باب
دار ينطق بالوقف لا يقضي بها والله اعلم مولانا محمد وجيه *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه زید چند ورثه واموال کذارا گذاشته فوت نمود بعده عمر یکی از ورثه وی گفت این اشیا که متروکه زید مورث من است ملک فلان و فلان شد مرا از ان علاقه نیست پس این ابرا صحیح است یانه * الجواب * ابرائیکه در کلام عمر واقع است باطل است چه آن ابرای عین بطریق انشا است وجمیع ابرای عین بطریق انشاء باطل است اما بودن عبارت مذکوره ابرا فلما فی الحموي والفاظ الابراء العام الی قوله ولا تعلق لي * واما بودن آن ابرای عین پس ظاهر است که لفظ ازان اشاره بسوی شی معین است که در اول کلام وی مذکور است واما بودن آن بطریق انشا پس ازینجهت است که لفظ مرا ازان علاقه نیست اگرچه احتمال انشا واخبار هردو دارد لیکن درین مقام اول متعین است چرا که ملکیت عمر بطریق شرکت درترکه زید ثابت است پس بعد ثبوت ملکیت از قول مزبور البته انشا است نه اخبار و آن باطل * فی البحر الرائق وان کان الابراء عن الاعیان علی وجه الانشاء فاما ان یکون عن العین او عن الدعوی بها فان کان عن العین فهو باطل وفي الحمادیة واذا کان للمیت دیون الی قوله ولو کانت عینا لا یصح وفي العنایة الابراء عن العین باطل وفي الدر المختار.

والابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه وان الوظفر حل له اخذها والله اعلم * من لا نا محمد وجيه *

* چه ميفرمايند در صورتيكه پدر دختر نابالغ خود را چيزى از زر و پوشانيده بدر مذكور تمليك نكرده باشد پس ملكيت دختر در زيور مزبور ثابت خواهد شد يا نه بينوا توجروا

* الجواب * بدون تحقق تمليك ملكيتش در ان ثابت شدنى نيست زيرا چه پوشانيدن احتمال هبه وعاريت هردو دارد وعاريت ادنى از هبه است ووقت عدم ترجيح يكى را از هردو محمول بر عاريت كه ادنى است خواهد شد * لما فى الكفاية وتصح اى العارية بقوله منحتك هذا الثوب وحملتك على هذه الدابة الخ ويحتمل ان يكون المعنيان حقيقيا لهما وانما يترجح احدهما لانه ادنى الامرين فيحمل على المتيقن به ولما يفهم من العناية لانه اقل ضررا على المعطى لانه يوجد رد المثل وما هو اقل ضررا فهو الثابت يقينا وفى المعاملگيرية ولو قال منحتك هذا الطعام او هذه الدراهم وكل ما لا يمكن الانتفاع به مع بقاء عينه يكون هبة فان اضافها الى ما يمكن الانتفاع به مع قيام عينه حملها على العارية لانها الادنى

والله اعلم مولوي محمد وحيد رح *

* چه ميفرمايند و حمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد يكزوجه وچند برادران وتركه گذار گذاشته فوت نمايد بعده برادران مذكورين بعضي از اعيان متروكه او كه كم از حصه آنها است از زوجه مذكوره گرفته براضات مصالح نمايد وباقي حصه خود را ترك نمايد پس ازين صلح كه بر بعض حقوق ايشان است دعوى باقي حصه ايشان صحيح است يا باطل واز ترك مذكور حق ايشان باطل خواهد شد يا نه وابراء مذكور باطل است يا چه * الجواب * دعوى باقي حصه ايشان درست است كما في السراجية ادعى ارضا فصالحه على البعض منها لم يبطل خصومته في الباقي وفي شرح الوقاية لو صالح على بعض دار يدعيها لم يصح الى قوله لان بعض الدار لا يصلح عوضا عن الكل وفي الهداية لو ادعى دارا فصالح على قطعة منها لم يصح الصلح لان ما قبضه من عين حقه وهو على دعواه في الباقي واز ترك مذكور حق ايشان باطل نخواهد شد لما في الفصول العمادي الوارث اذا قال تركت حقي لا يبطل حقه لان الملك لا يبطل بالترك وابراء مزبور باطل لما فيها ايضا قال واحد من الورثة برأت من تركة ابي الى قوله ولو كانت التركة عينا لا يصح وفي الدر المختار لا براء عن الاعيان

باطل معناه بطل الابراء عن دعوى الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه ولذا الوظف رحل له اخذ ها والله اعلم مولانا محمد وحيد رح *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه شخصي يكزن بنام هنده ويك پسر بنام زيد گذاشته فوت نمود بعده در باب متروكاش مابين اين هر دو نزاعي برخاست پس صلح نامه بر تنصيف تركه مابين ايشان باگواهي گواهان عدول نگاشته شد ومدت سي سال بران گذشت كه هريكي بر حصه خود خيال كار اندختي كه هريكي از حصه خود قدري فروخته اند بعده هنده چند ورثه داشته تركه حيات گذشت اكنون زيد ميگويد كه من از صلح نامه معاوضه فارغ ام اين همه متروكه پدرم است همه بمن خواهد رسيد پس درين صورت صلح نامه مذكوره ثابت خواهد ماند وحصه هنده بورثه اش خواهد رسيد يا صلح نامه باطل است وزيد مستحق همه خواهد شد بينوا توجروا * الجواب * صلح نامه مذكوره كه بگواهي گواهان مثبت ومؤكد شده است ثابت خواهد ماند كه بذريعه آن ثبوت ملك حاصل شده است * كما في الكفاية وجوازه ثبت بقوله تعالى الصلح خير ورده بالالف واللام فيقتضي ان يكون كل صلح خيرا وكل مشروع وقوله عم

كل صلح جائز فيما بين المسلمين الحديث وانعقد الاجماع على جوازه وحكمه وقوع البراءة عن دعوى المدعي وفي العالمكيرية في باب صلح الورثة ولو صالح عن نصيبه من العروض والعقار وعن بعض الاعيان دون البعض جاز واما حكمه فثبوت الملك عن المصالح عنه ان كان مما يحتمل التمليك كالمال * چون بان ثبوت ملك مرهريكيرا متحقق كرديد فسخ آن عقد درست نباشد ودرينجا مدت تمادي زمان از سي سال گذشته است وبعد مرور پانزده سال كدامي دعوى مسموع نميشود اگرچه ارث باشد * لما في رد المحتار في كتاب القضاء قال السيد الحموي في حاشية الاشباه اخبرني استاذي شيخ الاسلام الشهير بالمنقاري ان السلاطين الان يامرون قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوى بعد مضي خمس عشرة سنة سوى الوقف والارث ويخالفه ما في الخزانة الى قوله ومقتضاه ان الارث غير مستثنى فلا تسمع دعواه بعد هذه المدة وقد نقل في الحامدية عن المهمندار ايضا انه كتب على سوال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة سنة بلا عذر ان الدعوى لا تسمع الا بامر سلطاني ونقل ايضا مثله فتوى تركية عن المولى ابي السعود وتعريبها اذا تركت دعوى الارث بلا عذر شرعي خمس عشرة سنة فهل لا تسمع

الجواب لا تسمع الا اذا اعترف الخصم بالحق الى قوله وهذا الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نص حل بل بعدم سماع دعوي الارث والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعون *

اندرينكه زيد چند ورثه و اشياى كذارا گذاشته فوت نمايد پس عمر كه يكى از ورثه او است گويد كه بعد وفات زيد كه اين اشيا متروكه او بود ملك فلان وفلان شد مرا از آن علاقه نيست پس اين ابراء است يا نه * الجواب * ابراء ايكه دركلام عمرو واقع باطل است چه اين ابراء ابراى عين بطريق انشا است و جميع ابراى عين بطريق انشا باطل است اما بودن عبارت مذكوره ابراء * فاما في الحموي والفاظ الابراء العام الى قوله ولا تعلق لى * واما شدن آن ابراى عين پس ظاهر است كه لفظ ازان اشاره بشيئى معين است كه دراول كلام وى مذكور است يعنى اين اشيا اما كردن آن بطريق انشا پس ازين جهت كه لفظ مرا ازان علاقه نيست اگرچه احتمال انشا و اخبار هردو دارد ليكن درين مقام اول متعين است چرا كه ملكيت عمر بطريق شركت در تركه زيد ثابت است و پس ثبوت ملكيت قول مذكور البته انشا است نه اخبار و ابراى عين بطريق انشا باطل است * اما فى البحر الرائق فانكان

الابراء عن الاعيان على وجه الانشاء فاما ان يكون عن العين او عن الدعوى بها فان كان عن العين فهو باطل وفى العمادية واذا كان للميت ديون الى قوله ولو كانت عينا لا يصح وفى العناية الابراء عن العين باطل وفى الدر المختار الابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه ولذا لو ظفر حل له اخذها والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

* چه میفرمایند رحمهم الله تعالى *

اندرینکه زید عمر نواسهٔ خود را دو بیگه زمین تعلقه مهاوکر خود بذریعه هبه نامه هبه کرده اما عمر مذکور را برار اراضى مذكوره دخیل و قابض نگردانیده بلکه تا ده سال مدت حیات خود بر زمین مذکوره خود مثل سابق متصرف بوده و در سررشتهٔ زمیندارنه تبدیل نام و انتقالی کرده نه در مقصل پته و قبولیت و داخله بنام عمر گردانیده بلکه دیدسال قبل موت خود اراضى مذكوره را مادو زوجه پسر ش هبه نامه کرده داده پس هبهٔ سابقهٔ مذکوره بسبب عدم وجود قبض که شرط صحت هبه است ناجائز و غیر نافذ است یا نه

* الجواب *

هبه سابقه مذکوره غیر نافذ و ناجائز است * لما فى الهداية الهبة عقد مشروع تصح بالايجاب والقبول والقبض وفى السراجية رجل وهب لابنه وهو فى عياله يشترط قبض الاب وفى جامع الرموز

وتتم الهبة بالقبض في مجلسها ولو كان القبض بلا اذن صريح وتتم بالقبض بعد لو كان باذن صريح * و قبض كامل در امثال اضيافات تبديل نام وانتقال است و گردانیدن بنام موهوب له لما يستفاد من شرح الوقاية و تتم بالقبض الكامل اي تتم الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب فيه فالقبض الكامل في المنقول ما يناسبه وفي العقار ما يناسبه وفي الهداية في مقام آخر لا يجوز الهبة فيما يقسم الا محوزة مقسومة الى قوله ولنا ان القبض منصوص عليه في الهبة فيشترط كماله القول وفي الكفاية لان القبض عبارة عن الحيازة وهو ان يصير الشيء في حيز القابض والله اعلم *

* چه میفرمایند رح * در صورتیکه زید دو بایگه زمین مملوکه خود را بدختر نابالغه خود بعوض حصه ترکه اش که بعد وفات زید بدو خواهد رسید وان اکنون بدست زید است هبه بالعوض نمود وزید از جانب دختر تعویض آن قبول کرد و هبه نامه مشتمل کرد پس شرعا هبه بالعوض مرقومه درست خواهد شد یانه و بر تقدیر ثانی شرکا را ابران دعوی شفعه میرسد یانه * الجواب *

واضح است که هبه بالعوض در اصل است بیع است في الاشباه و ينعقد بلفظ الهبة مع ذكر البدل و این چنین بیع بچند وجوه باطل است اول آنکه مدار جواز بیع بر حصول

فائده متعاقدین است و درین عقد مرید را هیچ فائده نیست زیرا که
عوض به قبال وی به در ملک وی بوده است * فی العالمکیریة و هذا
الفائدة فهو بیع ما لا فائدة فیه و شراءه فاسد و لما فی العنایة لانه
لا یفید المولی شیئا لم یکن قبله لا ملک الرقبة و لا ملک التصرف *
دوم آنکه بیع عبارت است از مبادله مال بمال و درینجا از
احد الطرفین مال مفقود است زیرا چه هر دو عوض ملک بائع است پس
در حقیقت بائع ملک خود بیع کرد پس ماهیت بیع متحقق نگردید *
لما فیها ان البیع مبادلة مال بمال و هو انما یتحقق بمال غیره
لا بمال نفسه فلا یکون البیع موجودا * سوم آنکه حکم بیع آنست
که ثبوت ملک مشتری در مبیع و ملک بائع در ثمن متحقق شود
و ملک در بدل هبه پدر قبل از عقد مرقوم است و نسبت پدر که بائع
است حاصل بود پس حکم بیع متحقق نشد کما فی الهندیة اما
حکمه فثبوت الملک فی المبیع للمشتری و فی الثمن للبائع
اذا کان البیع باتاً * و هرگاه مدار ثبوت شفعه بر صحت بیع
است و آن درینجا مفقود پس دعوی شفعه هرگز شنی
موجوب نمی رسد * فی الهدایة الشفعة تجب بعقد البیع
و معناه بعده لانه هو السبب لان سببها الاتصال علی ما
بیناه و الوجه فیه ان الشفعة انما یجب اذا رغب البائع
عن المبیع فاذا لم یزل لا یجب الشفعة الی قوله و هذا زوال

حق البائع فلا يجب الشفعة في شراء فاسد والله اعلم *
مولانا محمد وجيه *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

دراينكه فرق درميان هبه بالعوض وبلاعوض چيست ورجوع از هبه يعني بازگرفتن شئ موهوب از موهوب له بعد دخل وقبض وي درهبه بلاعوض جائزاست يانه اگريكي از شركاي شئ اجمالي مجموع حصه خودرا بكسي هبه بالعوض نمايد درست باشد يانه نفاس مرض الموت است يانه اگر زني باوجود اولاد وآشياي ووراثت هر هبه بالعوض نمايد اين هبه درست باشد يانه *

بينوا توجروا ‌ ‌ ه الجواب * ‌ ‌ درميان هبه بالعوض وبلا عوض فرق متعدد است اول آنكه درهبه بلاعوض قبض شرط تمام هبه است نه درهبه بالعوض دوم آنكه درهبه بلاعوض شيوع مايقسم مانع قبض مشروط وثبوت ملك موهوب له است لما في الدر المختار والطحطاوي ودرهبه بالعوض چنين نيست سوم آنكه درهبه بلاعوض بشرط انتفاي موانع هفتگانه رجوع جائزاست نه در هبه بالعوض وغير ذلك ورجوع از هبه مكروه تحريمي است ونزد بعضي تنزيهي وآشياي هفتگانه مانع رجوع است يعني زيادت متصله درموهوب موت واهب يا موهوب له وآخذ عوض وبدر

شدن موهوب از ملک موهوب له وعلاقه زوجیت بودن
درمیان آن هردو وقت هبه وبودن موهوب له ذی رحم محرم
وهلاک موهوب * کما فی الدر المختار وحکمها ثبوت
الملک للموهوب له غیر لازم فله الرجوع والفسخ وفیه ایضا
صح الرجوع فیها بعد القبض واما قبله فلم تتم الهبة مع
انتفاء مانعه الاتی وان کره الرجوع تحریما وقیل تنزیها
ولو مع اسقاط حقه من الرجوع وفیه یمنع الرجوع فیها حروف
دمع خزقه ای الموانع السبعة الاتیة فالدال الزیادة
فی نفس العین الموهبة لزیادة القیمة المتصلة وان زالت
قبل الرجوع والمیم موت احد العاقدین العین العوض والخاء
خروج الهبة عن ملك الموهوب له والزاء الزوجیة وقت
الهبة فلو وهب لامرأة ثم نکحها یرجع ولو وهب لامرأته
لا کعکسه وفی الطحطاوی قوله کعکسه وهو ما اذا کان
الواهب الامرأة للرجل فیجری فیه حکم الصورتین انتهی
والقاف القرابة فلو وهب لذی رحم محرم منه نسبا ولو
ذمیا او مستأمنا لا یرجع والهاء هلاك العین الموهوبة
واین جائز نیست در هبه بالعوض * کما فی الدر المختار
والطحطاوی بعد ما بین احکام الهبة بشرط العوض وهذا
القول دلیل لکل ما ادعینا فی الهبة بالعوض واما اذا

قال وهبتك بكذا فهو بيع ابتداء وانتهاء قوله ابتداء
وانتهاء فيثبت لكل منهما الملك في حقه ولا يمتنعان من
التسليم ولا يشترط قبض ولا يضره شيوع * چهارم آنكه در هبه بالعوض
شرط خيار صحيح نيست * كما في الدر وحكمها
ثبوت الملك غير لازم ولهما الرجوع والفسخ وعدم صحة
شرط الخيار فيها ودر هبه بالعوض كه در حقيقت بيع است
شرط خيار صحيح است زيرا كه بيع است لما فيه في باب خيار الشرط ويصح
شرطه للمتبايعين معا ولاحدهما * پنجم آنكه هبه بالعوض
بسبب شروط فاسده باطل نميشود بلكه شرط خود باطل
ميشود وهبه صحيح ماند * كما فيه وحكمها انها لا تبطل
بالشروط الفاسدة فهبة عبد على ان يعتقه تصح
ويبطل الشرط * وهبه بالعوض بشروط فاسده باطل
ميشود لانه بيع والبيع يبطل بها كما لا يخفى
وهبه بالعوض با شريك خود در شيء اجمالي مشاع را جائز است
كما مر انفا ولا يضرها شيوع * حمل ونفاس زن مرض الموت
نيست شرعا چرا كه آن مرض است يا آفتي است غالبا در ان هلاكي
نبود * في جامع الرموز من غالب حاله الهلاك كمريض
عجز عن اقامة مصالحه خارج البيت ومثل من بارز
رجلا او قدم ليقتل لقصاص او رجم مريض مرض الموت *

و مرض که از ان صحت حاصل میشود حکم صحت دارد * في الدر مرض صح منه کالصحة و اگر زنی در حالت صحت جمیع آشیای خود را بشوهر هبه بالعوض نماید صحیح باشد چراکه در حالت صحت حق اولاد و ورثه با مال وی متعلق نمی شود کما مر و اگر در مرض الموت نموده باشد هبه بالعوض صحیح نباشد چراکه آن بیع است در حقیقت و بیع در مرض الموت از ورثه جائز نباشد * في الهداية بخلاف ما اذا باع المريض من الوارث بمثل قيمته حيث لا يجوز عنده لان حق بقية الورثة تعلق بعينه حتى كان لاحدهم الاستخلاص باداء قيمته اما حق الغرماء تعلق بالمالية وافترقا هذا والله اعلم * لمولانا محمد رحيم الله المرحوم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمکم الله تعالی اجمعین *

آنکه زینکه شخصی در حالت صحت و ثبات عقل پدر و پسران بالغ خود مکانی را هبه نمود و بقبضهٔ شان نداد بلکه واهب خود دران مقیم و متمکن ماند پس هبه صحیح خواهد شد یانه * الجواب * هبهٔ مذکوره جائز و مفید ملک برای موهوب لهما نخواهد شد زیرا که قبض از شرائط صحت هبه و متمم آنست و یافته نشد * في الدر المختار وشرائط صحتها في الموهوب ان يكون مقبوضاً ولما في الطحطاوی قوله على الطفل اخرج به الولد الكبير فان الهبة لا تتم

الا بقبضه ولو كان في عياله وقد ذكر في الهندية ولا يتم حكم
الهبة الا مقبوضة ويستوي فيه الاجنبي والولد اذا كان بالغا
هكذا في المحيط * واگر خانهٔ موهوب کبیر محتمل القسمة باشد یعنی
نفع آن در هر دو حال قبل تقسیم و بعد آن باقی ماند و تجزی موجب
نقصان مالیتش نگردد پس شیوع در انصورت نیز موجب عدم
جواز هبه است * في العالمگیریة ولا تصح في مشاع يقسم ويبقى
منتفعا به قبل القسمة وبعدها ماوردنا وفي قاضيخان مذكور است
لو وهب لابنه دارا والاب ساكن فيها لم يجز الهبة والله اعلم

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه زید در حالت صحت وثبات عقل اندکی از مال خود
بدختران داده باقی همه آشیا به پسر صغیر خود هبه نمود و قبض کنانیده
فوت شد پس همین هبه به تفضیل بعض ورثه بر بعض درست
خواهد شد یا نه و برین تقدیر دختران بعد موت واهب هبه تعرض
ودعوی بر آشیای موهوبه پسر میرسد یا نه * الجواب *
هبه صحیح است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد نمود اما پدر بسبب
تفضیل بعض فرزندان بزه کار خواهد شد * قاضیخان رجل
وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون اثما
فيما صنع في الدر ولو وهب في صحته كل المال للولد جاز
واثم وفي القنية ويجوز ان يعطي البعض دون البعض

ذكما لكنه ترك الانصاف وان كان بعضهم فاجرا او فاسقا والبعض فقيها عابدا * هرگاه واهب بعض اولاد را بالكليه محروم كردن تواند پس بطريق اولی بعض را كم از حقش دادن خواهد توانست اما گناه گار خواهد شد و تعامل كروه في شرح مسلم للنووي ينبغي ان يسوي بين اولاده في الهبة الى قوله فلو فضل بعضهم او وهب بعضهم دون بعضهم فمذهب الشافعي ومالك وابي حنيفة رح انه مكروه وليس بحرام والهبة صحيحة * پس دختران را هيچ دعوی در اموال موهوبۀ پسر صغير نمی رسد. پس مالك پسر مذكور متحقق گرديد و دو مانع رجوع عن الهبه يافته شد اول موت واهب * قال في الهداية او يموت احد المتعاقدين الى قوله واذا مات الواهب فوارثه اجنبي عن العقد القول * ديگر قرابت محرمه في الهداية وان وهب هبة لذي رحم محرم منه لم يرجع فيها القوله عم اذا كانت الهبة لذي رحم محرم لم يرجع فيها والله اعلم * مولانا محمد رحيمه *

* ما قولكم رح *

اندرين صورت كه اگر شخصی در حالت صحت و ثبات عقل جميع املاك خود را بفرزندان خود به بعضی زياده به بعضی كم هبه سازد ويا به محرومی بعض اولاد كل املاك را بيك فرزند هبه نمايد پس بسبب محروم

کردن بعض اولاد یا زیادتی وکمی در حقوق اوشان شخص مذکور گناه گار خواهد شد یانه وهبه مذکوره را عند المرافعه حکام جائز خواهند داشت یانه * الجواب * اگرچه هبه مذکوره که به تفضیل بعض ولد بر بعض یا بمجرد می بعض شده است مکروه و موجب اثم است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد داشت زیرا چه این چنین هبه نزد امام ابو حنیفه محمد و مالک رح صحیح است * کما فی فتاوی قاضیخان رجل وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون اثما فيما صنع وفي الدر المختار ولو وهب في صحته كل المال للولد جاز واثم وقال النووي في شرح المسلم ينبغي ان يسوي بين اولاده في الهبة الى قوله فلو فضل بعضهم دون بعض فمذهب الشافعي ومالك وابي حنيفة رح انه مكروه وليس بحرام والهبة صحيحة وفي القنية يجوز ان يعطي البعض دون البعض حكما لكنه ترك الانصاف وايضا في موضع منها فان وهب ماله كله للابن قال محمد رح هو آثم فان رسول الله صلعم قال في مثل هذه الصورة اتق الله قال محمد رح واجيزه قضاء وايضا قال النووي في شرح هذا الحديث ان هبة بعض الاولاد دون بعض صحيحة والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه شخصی مدیون غیر محجور در حالت اهابت نو در

بمجلس عقد نکاح خودش حسب طلب وکیل منکوحه اراضیات
موروثه و مکسوبه خود را باسم واری محالات مع رقم و غیره بعوض
ده هزار روپیه مهر معجلش هبه بالعوض نمود پس هبه مذکوره نافذ
و جائز و فی الحقیقت بیع است یا نه و شی موهوب بدون
اشتراط قبض در ملک موهوب له خواهد آمد یا چه یا شخص
مذکور بمجرد مدیونی خودش محجور و ممنوع التصرف خواهد شد
پس هبه اش صحیح و نافذ نباشد بر تقدیر جواز هبه و ثبوت
ملک حاکم را فروختن اراضیات هبه و مملوکه زوجه برای
ادای دیگر دیون شوهر بتصور عدم جواز بیع اول میرسد یا نه
بینوا توجروا * الجواب * هبه مذکوره جائز و فی
الحقیقت بیع است * لما فی الحمادیة و اجمعوا علی انه لو قال
وهبت هذا لك بكذا انه بيع و ايضا فيها من كشف المكتوم
و لو قال وهبت هذه بكذا فهو جائز بالاجماع و انه بيع
من الابتداء القول * و اراضی هبه مذکوره بمجرد حصول
ایجاب و قبول بملک موهوب لها یعنی زوجه مذکوره متصل
خواهد شد * لما فی الاشباه المبیع یملکه المشتری بالایجاب
والقبول و هکذا فی الکفایة و موقوف بر قبض نخواهد بود
لما مر و لما فی العنایة و اما من جهة الموهوب له فلان الملك
لا یثبت بالقبول بدون القبض بخلاف البیع و ایضا فیها

و قال مالك رح يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالبيع
بمجرد مديونی کسی محجور و ممتنع التصرف نمی گردد * لما فی الهداية
قال ابو حنيفة رح لا احجر فی الدين واذا وجبت
ديون علی رجل وطلب غرماؤه حبسه والحجر عليه لم احجر
عليه وهكذا فی العناية * پس هرگاه تصرف مديون غير
محجور جائز و نافذ باشد هبهٔ مذکوره بلاريب صحيح و نافذ خواهد
شد پس اراضی مذکوره ملك زوجهٔ مزبوره گرديد من بعده
حاکم را نمی رسد که برای ادای دیگر دین شوهر اراضی مذکوره
را بفروشد پس بايد شناخت اين تصرف است در ملك غير بلا
اذن و برضای وی و آن هر آينه خلاف شرع و کتاب است *
کما فی العناية التصرف فی ملك الغير بغير الاذن غير
صحيح وهكذا فی الجلپی و فی الهداية لانه تجارة بلا تراض
فيكون باطلا بالنص وهو قوله تع اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ
تَرَاضٍ و حکم حاکم که مخالف کتاب يا سنت يا اجماع است نزد
حاکم ديگر قابل امضا و اثبات نيست * لما فی الهداية واذا
رفع الی القاضی حکم حاکم امضاه الا ان يخالف
الكتاب او السنة او الاجماع والله اعلم *

---

* ما قولكم رح *

اندرینکه شخصی اراضی مملوکهٔ خود را که مشاع قابل قسمت است نصفش بزوجهٔ خود هبه بالعوض کرد و نصف دیگر به پسر متبنای خود هبه نمود پس شرعا هبه شئ مشاع درست باشد یانه و بر تقدیر ثانی عند القبض ملک ثابت خواهد شد یانه و هبه بالعوض که با زوجه کرده است صحیح است یانه * الجواب *

هبه شئ مشاع قابل القسمة بلا افراز و قسمت درست نیست و عند القبض ملک فاسد ثابت میشود * لما فی العالمگیریة هبة المشاع فیما یحتمل القسمة لا تجوز سواء کانت من شریکه او من غیر شریکه ولو قبضها هل تفید الملک قال حسام الدین رح فی کتاب الواقعات ان المختار انه لا تفید الملک وذکر فی موضع آخر انه تفید الملک ملکا فاسدا وبه یفتی ولما فی مختصر الوقایة ولا تصح فی شئ مشاع تقسم فان قسم وسلم صح و هبه بالعوض که با زوجه کرده است درین صورت باطل و ناروا است* لما فیه وهی بشرط العوض هبة ابتداء فشرط قبضهما وتبطل بالشیوع و بیع انتهاء فیرد بالعیب وخیار الرؤیة وتثبت الشفعة * پس بسبب مشروطیت قبض هبه بالعوض باطل شد چراکه درین صورت بسبب شیوع قبض ممکن نشد والله اعلم*

* ما قولکم رح * اندرینکه عزیز نامی در حالت صحت جمیع اراضی حصهٔ مملوکهٔ خود به برادر عینی خود منشی مخلوق الرحمن بعوض

کذا بحضور شهود عدول هبه بالعوض نموده مشتری مذکور را بران
دخیل و قابض گردانیده پس فرار اکان شتافت مشتری مذکور
مدت حیات خود یعنی تا شانزده سال بران دخیل و قابض بوده
انواع تصرفات شرعیه مثل بیع و غیره می نمود پس بعد هژده سال
بائع مذکور وفات یافت و از حین وفات مشتری متصرف مذکور
تا این زمان جایداد مذکور در دخل و تصرف ورثاء مشتری مذکور
بوده است پس اینچنین هبه بالعوض شرعا بیع است یانه و بر تقدیر
اول بیع مذکور فائده ملک مشتری خواهد داد یانه و برادر علاتی
بائع مذکور مسمی خواجه علی نامی بعد مدت متمادی چهل سال دعوی
مینماید که هبه مذکوره صحیح نبوده است جایداد مذکور میراث مایان
است این دعوی باطل و ناروا است یانه و بعد مدت متمادی
بست و پنج سال از حین وفات عزیز مذکور که با مانعی دعوی
وراثت گاهی پیش نیاورده اکنون مدعی مذکور را میرسد
که دعوی وراثت دران نماید یانه اجیبوا تثابوا * الجواب *
هبه بالعوض مذکوره در حقیقت بیع صحیح است لما فی الدر المختار
لو قال وهبت منک بکذا فهو بیع ابتداء و انتهاء فی الحمادیة
واجمعوا علی انه لو قال وهبت منک بکذا انه بیع *
هرگاه حقیقة بیع شد حکم بیع که ثبوت ملک مشتری است البته
متحقق خواهد شد لما فی الطحطاوی تحت قوله ابتداء

انتهاء فيثبت لكل منهما الملك في حقه ولا يمنعان من التمليك
ولا يشترط قبض ولا يضره شيوع في الاشباه المبيع يملكه المشتري
بالايجاب والقبول وفي العناية واما من جهة الموهوب له
(في الهبة بلا عوض) فلان الملك لا يثبت بالقبول بل من القبض
بخلاف البيع (اي كالهبة بالعوض) وفيها ايضا قال مالك ره
يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالبيع * وچون ثبوت ملك
براى مشترى متحقق گرديد فسخ آن عقد هرگز درست نباشد ودر اينجا
مدت متمادى چهل سال منقضى گرديده دعوى مدعى مذكور خواه
دعوى ابطال هبه مذكوره باشد يا دعوى ارث هرگز درست نباشد
چراكه بعد گذشتن سى وسه سال كدامى دعوى شرعا مسموع
نميشود * لما في رد المحتار اذا ترك الدعوى ثلثا وثلثين سنة
ولم يكن مانع من الدعوي ثم ادعى لا تسمع دعواه لان ترك
الدعوى مع التمكن يدل على عدم الحق ظاهرا اه * بلكه در مقام
ديگر از ان نوشته كه بعد گذشتن پانزده سال بغير كدامى مانع دعوى
كدامى دعوى خواه دعوى ارث باشد يا ديگر هرگز مسموع نميگردد *
لما فيه قال السيد الحموى في حاشية الاشباه اخبرني استاذي
شيخ الاسلام يحيى افندى الشهير بالمنقاري ان السلاطين
الان يامرون قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوى
بعد مضي خمس عشرة سنة سوى الوقف والارث الى قوله

فتقتضاه ان الارث غير مستثنى فلا تسمع دعواه بعد هذه المدة

وقد نقل في الحمادية عن المهمنداري ايضا انه كتب على سوال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة سنة بلا عذر ان الدعوى لا تسمع الا بامر سلطاني نقل ايضا مثله فتوى تركية عن المولى ابي السعود وتعريبها اذا تركت دعوى الارث بلا عذر خمس عشرة سنة فهل لا تسمع *

* الجواب * لا تسمع الا اذا اعترف الخصم بالحق

ونقل مثله شيخ مشائخنا التركمانى عن فتاوى على افندي مفتي الروم وهذا الذي رايناه عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نهي جديد بعدم سماع دعوى الارث * پس ازين روايات خوب واضح گرديد که منشي خواجه على را هرگز نمیرسد که بر جايداد مذکور دعوي وراثت نمايد چرا که پانزده سال چه بلکه بست پنجسال بعد وفات عزیز متوفى گذشته پس دعواش باطل وقابل شنيدني نيست وجايداد مذکور حق ورثهٔ مشتري مرحوم ومغفور است *

والله اعلم وحكمه اسلم * چه میفرمايند رح *

اندرينکه زيد عمر را بچهٔ گاو میش خود که هنوز در شکم مادرش گاو میش وی است يا اثمار درخت خود که هنوز بار نياورده به بخشد وقبض وجود آنها بقبض فرمايد اين هبه شرعا جائز باشد يا نه و وقت وجود آنها بقبض مالک خواهد شد يا نه * * الجواب *

هبهٔ مذکوره جائز و نافذ نخواهد شد زیراکه هبه معدوم فی الحال کرده باشد

في قاضيخان رجل وهب لاخر ما في بطن غنمه وامره بقبضه

اذا وضعت لا تصح وان قبض بعد الوضع لانها هبة المعدوم

وفي العالمكيرية شرطها ان يكون موجودا وقت الهبة

فلا يجوز ما ليس بموجود وقت العقد في الدر المختار وهبة

لا يصح اصلا لانه معدوم في الهداية والمعدوم ليس بمحل

فوقع العقد باطلا فلا ينعقد * و هرگاه هبه مذکوره فاسد شد فائده مالکیت

موهوب له نخواهد داد و بقبض مالک نخواهد شد * في العناية من

وهب شقصا مشاعا فالهبة فاسدة اي لا يثبت الملك على ما تقدم

وفي الكفاية ومن وهب شقصا مشاعا فالهبة فاسدة اي لا يثبت

حكما وهو الملك وان اتصل به القبض مشاعا القول في الجلبية

قوله لا يصح الهبة الا محوزا الى قوله معناه لا يثبت الملك

القول والله اعلم * * ما قولكم رح *

اندرينكه هنده از متروکهٔ شوهر که رقم سه آنه از حصهٔ

زمینداری یافته بود بدون تقسیم و افرازش از حصص دیگران

به برادرزادهٔ خود در حالت صحت هبه نمود و پتهٔ رعایا بنام

موهوب له گردانید و ما حصلش را خود متصرف بود بعده چند ورثه

گذاشته فوت نمود درینصورت صرف از نوشتن پته بنام موهوب له

قبض کامل ثابت خواهد شد یا نه و بدون تحقق قبض کامل هبه مذکوره

باطل است یا نه * الجواب * فقط از نویسانیدن بنام موهوب له قبض کامل نمیشود زیرا چه قبض کامل در شئ مشاع بدون تقسیم و افراز ممکن نیست و در هبه قبض کامل شرط است * لما فی الهدایة لا یجوز الهبة فیما یقسم الا محوزة مقسومة الی قوله ولنا ان القبض منصوص علیه فی الهبة فیشترط کماله والمشاع لا یقبله وفی الکفایة لان القبض عبارة عن الحیازة وهو ان یصیر الشئ فی حیز القابض والمشاع فی حیزه من وجه دون وجه لانه فی یده من وجه وفی شریکه من وجه فتمام الحیازة بالقسمة * و هرگاه تا مدت حیات واهب مرقومه قبض متحقق نشد هبه باطل خواهد شد چه هبه مرض موت که در بعضی احکام حکم وصیت که دران قبض شرط نیست دارد بسبب عدم تحقق قبض تا حال حیات واهب باطل میشود پس هبه در حالت صحت که اصلا مشابهت با وصیت ندارد بطریق اولی باطل خواهد شد * لما فی الحمادیة وهب فی مرض الموت ولم یسلمه حتی مات تبطل الهبة لان الهبة فی مرض الموت وان کانت وصیة لکنها هبة حقیقة فیفتقر الی القبض ولم یوجد وفی السراجیة اذا وهب فی مرض الموت ولم یسلمه حتی مات بطل الهبة وفی العالمگیریة ولا یجوز هبة المریض ولا صدقته الا مقبوضة فاذا قبضت صارت من الثلث واذا مات الواهب قبل التسلیم بطل *

وچون هبه مردود باطل شد اشیای مذکوره در ملک واهب باقی ماند پس بسبب موت وی بملک وارثان منتقل خواهد شد وبحسب فرائض تقسیم خواهد یافت * لما فی الهدایة فی فصل الشهادة علی الارث یکتفی بالشهادة علی قیام ملک المورث وقت الموت لثبوت الانتقال ضرورة والله اعلم * امولانا محمد وجیه المرحوم * * ماقولکم رح

که زید در حالت صحت بعض مال خود پسر کلانش با وجود پسران دیگر هبه نموده تسلیم نمود وپسرش دران مجلس قبض هم کرد این هبه جائز وتام خواهد شد یا چه * الجواب *

هبه پدر به پسر خود در کل اموال جائز است ودر بعض اموال بطریق اولی جائز خواهد شد * لما فی قاضیخان رجل وهب فی صحته کل المال للولد جاز فی القضاء وفی العالمگیریة قال لابنه * این مال ترا کردم او قال بنام تو کردم او آن تو کردم او تکلم بکلام یجری مجراه فانه تملیک من الابن وفی فتاوی سراجیة رجل وهب لابنه وهو فی عیاله یشترط قبض الابن پس هرگاه هبه جائز شد وتسلیم پدر وقبض پسر دران مجلس یافته شد بلاشبه نافذ وتام خواهد شد * فی الهدایة الهبة عقد مشروع تصح بالایجاب والقبول والقبض وفی جامع الرموز وتتم الهبة بالقبض فی مجلسهما ولو کان القبض بلا اذن صریح

وتتم بالقبض بعده لو كان باذن صريح وفي شرح الوقاية
وتتم بالقبض الكامل اي تتم الهبة بالقبض الكامل الممكن
في الموهوب له فالقبض الكامل في المنقول ما يناسبه وفي
العقار ما يناسبه والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اگر زيد هبهٔ شئ مشترك مشاع بشريك جائز است
يا نه هبهٔ فاسد بعد تسليم وقبض مفيد ملك است يا نه
* الجواب * صحيح است لما في الحمادية ولو وهب النصف
من شريكه من دار لم يجز وقيل يجوز وهو المختار
وفي الدر المختار وقيل يجوز لشريكه وهو المختار
اگرچه اين چنين هبه نزد امام اعظم رح فاسد است اما مفيد ملك
است نزد علماى ثلثه رح * في الحمادية هبة المشاع فيما يقسم
صحيحة عندهما وفاسدة عند ابي حنيفة رح غير باطلة
حتى تفيد الملك عند القبض وهو المختار وفي الدرر
الغرر عن الفصولين الهبة الفاسدة تفيد الملك بالقبض
وبه يفتى ومثله في البزازية والله اعلم من بياض
مولانا محمد وجيه * * ما قولكم رح *

اگر زيد شخصي يك بيگه زمين كه منافع آن معلوم است يك ساله

اجاره داد و اجرت آن سه من شالی یا گندم یا شعیر مقرر نمود شرعا در ست خواهد شد یا نه وبدل اجاره همان سه من از شالی وغیره دادن جائز باشد یا نه بینوا توجروا *

* الجواب * این عقد اجاره بلا ریب جائز است که نفع واجرت آن معلوم است * لما فی الهدایة لا یصح (الاجارة) حتی تکون المنافع معلومة والاجرة معلومة (لقوله عم من استاجر اجیرا فلیعلم اجره) فانه کما یدل بعبارته علی کون معلومیة الاجرة شرطا یدل بدلالته علی اشتراط معلومیة المنافع لان المعقود علیه فی الاجارة هو المنافع وهو الاصل والمعقود به وهو الاجرة ولان الجهالة فی المعقود علیه وبدله تفضی الی المنازعة کجهالة الثمن والمثمن فی البیع * ودر عقد اجاره هرچه باشد از نقدیات مثل روپیه و پیسه یا از کیلیات مثل شالی و از موزونات مثل گندم وشکر وامثال آنها اجرت مقرر کردنش جائز است * لما فیها ایضا ما جاز ان یکون ثمنا فی البیع جاز ان یکون اجرة فی الاجارة لان الاجرة ثمن المنفعة فیعتبر بثمن المبیع) وما لا یصلح ثمنا یصلح اجرةً ایضًا الحاصل ان النسبة بین الثمن والاجرة اعم واخص مطلقا ای کلما یصلح ثمنا یصلح اجرة ولیس کلما یصلح اجرة یصلح ثمنا

كالاعيان فبانة يصلح اجرة لا يصلح ثمنا * پس معلوم شد كه اجرت اجاره شالی مقرر كردن جائز بلا ريب است . بشرطيكه آن شالی از خارج آن زمين بودن مشروط نبود و اين صورت اجارهٔ است كه آنرا اهل قريه تهنگا باگی گويند والله تعالی اعلم العالم *

* ما حكمكم رح * اندرينكه زيد نزد عمر دو فرد شال و چند اشرفی امانت و وديعت داشته بسلهم رفت بعد مراجعت وی عمر انكار وديعت مذكوره كند و از گواهی چند كس ثابت شد كه بعضی را از آشيای مذكوره عمر مذكور تصرف كرده و بعضی ازان نزد وی موجود است پس شرعا ضمان شئ بدست تهلاكه و رد كردن بقيه بر عمر واجب است يانه * الجواب * واجب است لما فی الدر المختار لو منعه الوديعة بعد طلبه بنفسه قادرا علی تسليمها ضمن وكذا يعلم من جامع الرموز فان حبسها بعد طلب ربها قادرا علی التسليم او جحدها الی قوله ضمن ای المستودع فی هذه الصور الست لانه غاصب فيها * پس هرگاه شرعا عمر مذكور غاصب قرار يافت رد كردن آشيای موجوده بر و واجب * فی العالمگيرية و يجب علی الغاصب رد عينه علی المالك و فی الهداية و علی الغاصب رد العين المغصوبة معناه ما دام قائما لقوله عم علی اليد ما اخذت حتی ترد والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

در صورتیکه زید وفات یابد و چند ورثه و ترکه گذارد از اجناس مختلفه گذارد بعده ورثه باهم صلح و اتفاق نموده برضای خودها آشیای متروکه را به تفاضل و تناقص تقسیم نمایند یعنی برخلاف حصص خودها که از روی فرائض می یافتند بزیادتی و کمی موافق قسمت قسمت نمودند و باقباض خودها درآوردند بعد زان یکی از ورثه اظهار غبن دارا ده فسخ قسمت میکند پس قسمت مذکوره صحیح خواهد ماند یانه و بر تقدیر اول کسیرا فسخ قسمت مذکوره میرسد یانه * الجواب * قسمت مذکوره صحیح است * لما في الهداية في فصل كيفية القسمة لان القسمة على التفاضل جائزة بالتراضي و کسیرا حق فسخ نیست * لما في البداية ولو اختلفا في التقسيم لم يلتفت اليه لانه دعوى الغبن ولا معتبر به في البيع فكذا في القسمة لوجود التراضي * اما در كفاية گفته که صحیح آنست که فسخ قسمت میرسد * حكي عن الفقيه ابي جعفر الهندواني انه كان يقول فصائل ان يقول لا تسمع هذه الدعوى الى قوله ولقائل ان يقول يسمع هذه الدعوى الى قوله وفي فتاوي قاضي خان جعل القول الاخير اولى وقال الشيخ الامام ابو بكر محمد بن فضل يسمع دعواه الغلط والغبن اي

تعدل ما قسمت الشركة بالتراضي وله ان يبطل القسمة كما لو كانت القسمة بقضاء القاضي وهو الصحيح و در قاضي خان تصحيح قول ثاني نموده و در حموي تصحيح قاضي خان مقدم بر تصحيح ديگران نموده * حيث قال كلام قاضيخان مقدم لانه اهل الترجيح وايضا في مقام آخر اقول تصحيح قاضي خان مقدم على تصحيح غيره كما نص على ذلك علامة قاسم في القنية ارضا مشتركة واقر كل واحد منهما انه لا دعوي له على صاحبه وزرع نصيبه ثم اراد احدهما الفسخ بالغبن فله ذلك اذا كان الغبن فاحشا عند بعض المشائخ وفي جامع الفتوي في القسمة ولو كانت القسمة بقضاء القاضي فظهر غبن فاحش في نصيب احدهما تفسخ لان تصرفه مقيد بالعدل القول والله اعلم مولوي محمد وتيه *

* چه ميفرمايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه در ديار هند و بنگاله اكثر مردمان كلاه نحاس كه ظاهرا تان آن از ابريشم باشد و بافت آن كرباس و پات بود و بر حاشيه آن بقدر دو انگشت يا سه ليص يا بيان از زر و نقره پيوسته بود بر هر مي تهنه پوشيدن آن جائز باشد يا ممنوع و حرام و مكروه * الجواب * جائز و درست بود * كما في السراجية يكره ان يلبس الذكور قلنسوة من الحرير

او الذهب والفضة او الكرباس الذي خيط عليه ابريشم كثيرا وشيء من الذهب او الفضة اكثر من قدر اربع اصابع ولا باس بان يكون على طرف القلنسوة قدر اربع اصابع من ذلك وكذا على طرف العمامة وكذا في الجبة ولما في الهداية ولا بأس بمسمار الذهب يجعل في حجر الفص اي في نقبه لانه تابع كالعلم في الثوب فلا يعد لابسا له وفي القنية علم من الذهب كالمنسوج يجوز فيه قدر اربع اصابع للرجال وكذا في القلنسوة في ظاهر المذهب يجوز قدر اربع اصابع وهكذا في اكثر كتب الفقه * ومراد از چهار انگشت مذكور چهار انگشت حضرت عمر بن الخطاب رض باشد كما لا يخفى ذلك على من طالع مطولات الفقه وهرگاه پوشیدن كالاه مذكور جائز گردید پس نماز از ان بلا كراهت جائز خواهد شد والله اعلم لفاضل *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد چند بيگه زمين نزد عمر گرو داشته مبالغ كذا قرض گرفت پس در اداى خراج آن مابين هردو اختلاف افتاد پس شرعا اداى خراج بر ذمه كدام لازم است *

* الجواب * درينصورت اداى خراج بر ذمه زيد راهن لازم و واجب است عام است ازينكه قيمت

رهن از دین فاضل باشد یا نه زیرا چه رهن ملک راهن است
پس مؤنت و اجرت بقای رهن بر ذمهٔ راهن لازم خواهد شد
لما في القهستاني وعلى الراهن وان لم يكن في الرهن فضل
مؤن تبقيته اي ما يحتاج اليه في نفس الرهن كالطعام
والشراب الى قوله وعليه العشر والخراج وفي الدر المختار
ونفقة الرهن والخراج والعشر على الراهن والاصل فيه
ان كل ما يحتاج اليه لمصلحة الرهن بنفسه وتبقيته فعلى
الراهن وفي الهداية وكذلك اجرة الراعي ونفقه الرهن
على الراهن والاصل ان ما يحتاج اليه لمصلحة الرهن او
تبقيته فهو على الراهن سواء كان في الرهن فضل او لم يكن
لان العين باق على ملكه وكذلك منافعه مملوكة له فيكون
اصلاحه وتبقيته عليه كما انه مؤنة ملكه كما في الوديعة
القول والله اعلم

* حه ميفر ما يند رح *

اندرینکه زید چند کانی زمین و گاو مادهٔ شیرده وغیر ذلک
گرو داشته مبلغ کذا قرض گرفت و گفت تا وقتیکه زرت ادا
نکنم زمین مذکور در کشتکاری خود داشته ازان انتفاع کن
و شیر گاو مذکوره بخور پس مرتهن را این چنین نفع گرفتن
اندر رهن اگر چه راهن بان اجازت داده باشد و راضی بود
جائز است یا نه * الجواب * این چنین انتفاع حرام

است * لما في الدر المختار انه يكره للمرتهن ان ينتفع بالرهن وان اذن له الرا هن قال المصنف وعليه يحمل ما من محمد بن اسلم رح من انه لا يحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعليله يفيد انها تحريمة في الاذن باه اباح الراهن للمرتهن اكل الثمار وسكني الدار او لبن الشاة المرهونة فاكلها لم يضمن وله منعه ثم افاد انه يكره للمرتهن الانتفاع بذلك وفي جامع الرموز انه يحرم الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فيكره * والله اعلم بالعالم *

* ما قولهم رح * اندرينكه هنده از جانب دختر صغيره خود تصفيه كدامي معامله از شركاى ديگر نمود و صلحنامه ساخت و بسبب آن نقصان حق صغيره مذكوره گرديد اگر بعد بلوغ بنقصان خود مطلع گرديده از صلح نامه مرقومه والده خود اعراض نموده مدعي حق خود باشد پس شرعا صلح نامه باطل و حقش بدو خواهد رسيد يانه بينوا توجروا * الجواب * مادررا ولايت تصرف در مال صغير و صغيره نيست مگر بقدر ضرورت هرگاه كه پدر نبوده باشد و آنها در پرورش مادر خود باشند مادر را فقط خريد و فروخت آشياى خورد و پوش آنها ميرسد زائد ازان بغير حاجت درست نيست بلكه شرعا تاوان

آن بر مادر واجب * فی الهدایة للام الولایة فیما یرجع الی حفظه و حفظ ماله و ایضا فیما ثمه بخلاف الام زکل من یعولها غیرها حیث لا یملکون الا بعد موت الاب او غیبته غیبة منقطعه لان تصرف مولاء للضرورة و مع حضور الاب لا ضرورة فی الکفایة بخلاف غیر الاب من الاقارب لانه لا ولایة لهم اصلا فی التصرف * پس هرگاه مادر را بیع و شرا بطریق تجارت در مال صغیر جائز نیست که محتمل نفع است بلکه صلح از حق صغیر که مبنای آن برحط و کم کردن حق او است بطریق اولی جائز نخواهد شد و اینجا نقصان حق وی عیان است فی الکفایة لان الصلح مبنی علی الحط والمسامحة * هرگاه صلح مذکور درست نشد پس صغیر را بعد بلوغ درستد یا بسبب اختیار خواهد شد که از صلح نامه اعراض نموده حق خود تمام و کمال طلب نماید * لما هو الظاهر والله اعلم *

* چه میفرمایند زح * اندرینکه در مزاج شخصی علت اندوه فوت پسرش خبطی و جنونی راه یافته مسلوب الحواس گردیده است از آنکه سکوت ورزیده و گفتگو و معامله و علاقه خانه داری یکسر ترک کرده سلب عقل است اگر در انقالات جمیع آستبای خود به دختران خویش ها بخویش دیگر

بذریعه وثیقه بهبه دهد حکم آن چه * الجواب * حسب اظهار مستفتی نظر بر اقوال و افعال او شرعاً مجنون است زیرا که تعریف مجنون * وهو اختلال العقل بحیث یمنع جریان الافعال والاقوال علی نهج العقل الا نادراً کما فی التوضیح برو صادق می آید و تصرفات مجنون شرعاً معتبر نیست * فی الهدایة الاسباب الموجبة للحجر ثلثة الصغر والرق والجنون الی قوله ولا یجوز تصرف المجنون المغلوب بحال لان المجنون لا تجامعه الاهلیة فلا یجوز تصرفه بحال وفیها ایضا والصبي والمجنون لا یصح عقودهما ولا اقرارهما لما بینا ولا یقع طلاقهما ولا اعتاقهما وفیها فی المزارعة لان عقدهما لا یصح الا من الاهل وفي الدر المختار الحجر وهو منع نفاذ تصرف وسببه صغر وجنون القول وفي قاضیخان والصبي والمجنون یکون محجوراً بغیر حجر وفي جامع الرموز الحجر وهو منع نفاذ القول وسببه الصغر والجنون الی قوله فالمراد بالمجنون الذي لا یفیق اصلا والله اعلم * چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید زمین کذارا بقیمت پنجاه روپیه بدست عمر فروختن مقرر نمود و منجمله ثمن آن هفت روپیه بیعانه بدین شرط گرفته بود که هرگاه عمر باقی همه زر ادای نماید قباله نوشته دهد و تسلیم

مبیع نماید و ثمن نیاورد پس این چنین بیع غیر صحیح است یا نه

* الجواب * در صورت مذکوره اجل ایفای ثمن و تعلیم مبیع مجهول است بجهالت اینها بیع ناجائز میباشد * فی الهدایة ولا بد ان یکون الاجل معلوما لان الجهالة فیه مانعة من التسلیم الواجب بالعقد فهذا یطالبه به فی قریب المدة وهذا یعلم فی بعید ما ذکر انفی الرد المختار والعالمگیریة وغیرهما والله اعلم تعالی *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زنی اجنبیه را گاهگاهی مادر یا خاله یا دختر خوانده بود یا هنده مردی اجنبی را پدر یا پسر یا عم خوانده پس شرعا نکاح فیمابین اوشان جائز و نافذ خواهد شد یا نه * الجواب * جائز و نافذ خواهد شد که کدامی مانع جواز نکاح نیست وازین گفتن و خواندن در حکم مادر یا دختر یا پسر و پدر هرگز نمی شود وازینجا است که رسول خدا ﷺ زن زید بن حارثه متبنی خود را بعد طلاقش بزنی خود آورده * فی الجلالین وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ جمع دعي وهو من يدعي لغير ابيه ابنا له اَبْنَاءَكُمْ حقيقة ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ اي اليهود والمنافقين لما تزوج النبي صلعم زَيْنَبَ بنت جحش التي كانت امراة زيد بن حارثة الذي تبناه النبي صلعم قالوا تزوج محمد

امراة ابنه او اخت بهم الله في ذلك * و نیز از جمله محرمات چهارده گانه که در فتوای صفحه ۵ مذکور است نیست و نیز مانعی از کدامی جهت دران متصور نیست پس بلا شک نکاح جائز خواهد شد * کما لا یخفی علی من له بصیرة ما فی الفقه والله اعلم *

* ما حکمکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

اندرینکه مسمی زید خادمه داشت هنده نام از بطن وی فرزندی چند زائید از انجمله عمرو بکر اند اما هنده را بنوعی از انواع انکحه هرگز نیاورده بود پس هرگاه بلا نکاح از بطن هنده فرزندان زائیدند لا محاله زنازاده باشند پس زنازادگان از زانی یعنی زید و ارث خواهند شد یا نه و استحقاق ارث شرعا بکدام کدام اسباب حاصل میشود بینوا توجروا * الجواب * عمرو بکر هرگز از زید وارث نخواهند شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است به سه اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم ولا * لما فی الدر المختار ویستحق الارث برحم ونکاح صحیح و ولاء وفی رد المحتار تحت قوله برحم الخ او بواحد ثلثة یعنی ان کل واحد منها علة للاستحقاق بمعنی انه لا یلزم اجتماع الثلثة او بعضها فلا ینافی حصول الاستحقاق باثنین منها کزوجة هی بنت عم او معتقة فیرث منها الزوج النصف

بالزوجية والباقي بالتعصيب او الولاء فافهم * درينجا پای هم ازین جهه موجود نیست و نیز هرگاه که بنکاح فاسد و باطل هم استحقاق ارث حاصل نمی شود * لما فيه ايضا ونكاح صحيح فلا توارث بفاسد ولا باطل احماعا وايضا فيه في مقام اخر لان النكاح الفاسد لا يوجب التوارث بين المسلمين وقوله فلا توارث بفاسد الخ هو ما فقد شرطا من شروط الصحة كشهود ولا باطل كنكاح المتعة والموقت وان جهلت المدة او طالت في الاصح * پس درينجا كه نكاح فاسد و باطل هم موجود نیست بطریق اولی استحقاق ارث نخواهد شد كما هو الظاهر و زنا زاده از مادر خود وارث میشود فقط نه از زانی که اوپدر است * لما في الدر المختار ويرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط وفي العيني لان نسبه من جهة الاب منقطع فلا يرث به ومن جهة الام ثابت فيرث بها امه واخوته من الام بالفرض لا غير القول * پس ظاهر است كه عمر و بكر كه از زنا متولد اند كه مادر او شانرا بعقد نكاح نیاورده بود نه بنكاح صحيح نه فاسد نه باطل هرگز از متروكه زيد وارث نخواهند شد والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آنکه رینکه زید در کابین زوجه خود نوشته داد که اگر زن دیگر را نکاح کنم بلا اجازت منکوحه ام بر زن ثانیه سه طلاق واقع خواهد شد

پس وید زن دیگر را بلا اجازت وی بنکاح خود در آورد بر ثانیه
مذکوره سه طلاق واقع خواهد شد یا نه بر تقدیر اول زید با زن
ثانیه بصورت زن و شوئی گذران کردن برای وی حرام است
یا نه و بر تقدیر حرمت مسلمانان را با وی مجالست و مواکلت
سزاوار بود یا چه * الجواب * حسب اظهار مظهر
اگر زید بلا اجازت زن اول زن دیگر را نکاح کرده باشد بر ثانیه طلاق
ثلثه واقع خواهد شد * لما فی جامع الرموز والثالث ان
تزوجت امراة او كل امراة تدخل في نكاحي او تصير حلالا
لي او كل امراة اتزوجها او يزوجها غيري لاجلي
فاجيزه فهي طالق ثلثا ففي مثل هذه الصورة لو وجد الشرط
وقع الطلاق هكذا في الهداية واذا اضاف الطلاق الى
النكاح وقع عقيب النكاح مثل ان يقول لامراة ان تزوجتك
فانت طالق او كل امراة اتزوجها فهي طالق * پس
هرگاه بمجرد نکاح زن ثانیه مطلقه شد زن اجنبیه گردید پس
لامحاله زناشوئی با وی حرام خواهد شد و فرزند متولد از ان ولد
الزنا پس زید مذکور مرتکب فعل حرام باشد پس مسلمانان
را با وی مجالست و مواکلت سزاوار نبود * في السراجية
لا ينبغي للناس ان ياكلوا من اطعمة الظلمة لتقبيح الامر
عليهم وزجرهم عما يرتكبون هكذا في اكثر كتب الفقه

والله اعلم بالصواب

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه زيد زوجهٔ خود را بلا خور و پوشش گذاشته سفر

دیار بعیده اختیار نموده زائد از چهار سال مفقود الخبر ماند پس

زوجه اش بسبب نبودن کسی متکفل حال بلا نفقه تکلیف شاق

برخود آسان نموده پس بعد چهار سال اقبال شوهر دیگر کردن

او را میرسد یا نه و مر حنفی را میرسد که بر قول امام مالک

رح فتوی دهد وقت ضرورت * الجواب * بعد چهار

سال زن زید اقبال شوهر دیگر نمودن میتواند و وقت شدت

ضرورت حنفی را میرسد که بر قول امام مالک رح فتوی دهد *

في الدر المختار لا يفرق بينه وبينها ولو بعد مضى اربع

سنين خلافا لمالك رح وفي الطحطاوي قوله خلافا لمالك

رح به قال الشافعي في قول واحمد في رواية رض عنهم قال

القهستاني لو افتى بقول مالك في موضع الضرورة ينبغي ان

لا بأس به ابو السعود فقول العلامة عبد البر بعد ذكر ابن وهبان

الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفي في ذكر ذلك فهذه

اولى ليس باولى اهـ ده في شرح الملتقى اي لما افاده القهستاني

من ان الحنفي يفتى به في موضع الضرورة وفي جامع الرموز

وقال مالك والاوزاعي الى اربع سنين فينكح عرسه بعد

هذا كما في النظم فلو افتى به في موضع الضرورة ينبغي ان

لا بأس به القول والله اعلم مولوي عطاء الرحمن

خليلي ره * چه ميفرمايند رحمكم الله تعالي *

اندرينكه همسايگان زيد و هنده كه از مدت زن وشوئي ميكنند دعوي ميكنند كه زيد زن خودرا طلاق نامه داده است زيد و هنده انكار اين معني مي نمايند وسه گواهان اند مختلف الاقوال يكي ميگويد كه طلاقنامه ديگري نوشته واز قلم همسوش دستخط كرده وزيد را بان علمي نيست ديگري ميگويد باكراه وجبر در طلاقنامه دستخط كرده هم چنان ديگري گفت گفت زيد طلاق نامه دادم انشاء الله تعالى پس شرعا طلاق واقع خواهد شد يانه * الجواب *

چون گواهان مختلف گواهي دادند گواهي اوشان باطل باشد * لما في الهداية الشهادة اذا وافقت الدعوى قبلت وان خالفها لم تقبل ونيز در سپردن طلاقنامه فقط يا دستخط كردن دران طلاق واقع نمي شود بغير تلفظ لفظ طلاق صراحة يا كناية * في الدر المختار هو رفع قيد النكاح في الحلال او المال بلفظ مخصوص ودر صورت استثنا يعني انشاء الله گفتن طلاق واقع نميشود * كما في قاضيخان ولو قال لامرأته انت طالق انشاء الله تعالى وهو لا يعرف معنى قوله انشاء الله تعالى لا يقع الطلاق لان الطلاق مع الاستثناء باطل وعلم الجزأ وجهله سواء * علاوه آنكه اگر طلاق نامه بدست خود نوشته باشد

ما هم طلاق واقع نخواهد شد حتی که لفظ طلاق بر زبان نراند
في قاضيخان رجل اكره بالضرب والحبس على ان يكتب طلاق
امرأته فلانة بن فلان فكتب امرأته فلانة بنت فلان طالق
لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة باعتبار الحاجة
ولا حاجة هنا وفي رد المحتار وفي البحر الرائق ان المراد
الاكراه على التلفظ بالطلاق فلو اكره على ان يكتب طلاق امرأته
فكتب لا تطلق الخ والله اعلم صححه المولوي وجيه ره * .

* يا سادات العلماء ومفتي الشريعة الغراء رح *

چه میفرمایند درینکه زید در مرض موت با وصف بودن دختر و
مادر و ورثه دیگر بذریعه وصیت نامه دستخطی خود از جمله املاک
خود قیمتی دو هزار پانصد روپیه دو خواهر زادیان خود که کم
از ثلث مال است وصیت کرده وفات یافت پس وصیت
مذکوره جایز و نافذ خواهد شد یا نه و خواهرزادیان وارث اند یا اجنبی
و بر تقدیر اجنبی بودن ایشان وصیت مذکوره بلا اجازت ورثه
نافذ باشد یا چه

* الجواب *

وصیت نافذ و
جائز است * في العالمگیریة مریض اوصی وهو لا یقدر علی
الکلام لضعفه فاشار برأسه ویعلم منه انه یعقل ان فهم
منه الاشارة جاز و الا فلا هذا اذا مات قبل ان یقدر علی النطق

پس هرگاه وصیت مریض لاچار باشاره جائز شد در صورتیکه بذریعهٔ وثیقهٔ دستخطی خود کرده بطریق اولی جائز خواهد شد
و خواهرزادیان در حکم اجنبی اند زیرا که انها از ذوی الارحام اند
لما فی الشریفیة وهم (ای ذووا الارحام) اولاد الاخوات
وبنات الاخوة مطلقا * وذوی الارحام با دختر و مادر که از
اصحاب فروض اند محروم میباشند * فی العالمگیریة وانما
یرث ذووا الارحام اذا لم یکن احد من اصحاب الفرایض
و هرگاه خواهرزادیان با ایشان اجنبی شدند لا ریب وصیت
مذکوره بلا اجازت ورثه درست خواهد شد * فی جامع الرموز
وصحت بالثلث والاقل للاجنبی غیر الوارث وان لم یرض به
الورثة وفی العالمگیریة تصح الوصیة للاجنبی من غیر اجازة
الورثة ولا تجوز بما زاد علی الثلث الا ان یجوّزة الورثة
بعد موته وفی الدرر وتجوز بالثلث للاجنبی عند عدم
المانع وان لم یجز الوارث ذلك والله اعلم *

*چه میفرمایند رح * اندرینکه تصرفات مریض که عبارت از هبه و اعتاق و محاباة وغیرها باشد در مرض موت
وصیت است یا نه و بر تقدیر اول اگر در مرض موت بیکی از
از ورثه هبه کند هبه مذکوره وصیت خواهد شد یا نه و حکم وصیت بروجاری خواهد شد یا نه واگر ورثهٔ دیگر وصیت موصی جایز ندارند نافذ

خواهد شد یا نه * الجواب * تصرفات مریض

در مرض موت وصیت است لما في المختصر وشرحه واعتاقه

ومحاباته وهبته وضمانه وصيته اي كالوصية في انه من الثلث

بعد ... مذکوره وصیت خواهد شد و حکم وصیت خواهد داشت یعنی از

ثلث جاری کرده خواهد شد واگر ورثهٔ دیگر بدان ناراض باشد

و جایز ندارد نافذ نخواهد شد * لما فيه ايضا ولا يصح بشيء لوارثه

اي الموصي لحديث مقبول عند الجميع الى قوله الا باجازة ورثته

اي ورثة الموصي الوصية باكثر من الثلث للاجنبي و بشيء

للوارث وفي السراجية الوصية للوارث لا تجوز الا باجازة

الورثة بعد الموت والله اعلم * لعالم *

* ما قولكم رحمكم الله تع * اندرینکه هنده

در حین حیات خود اینگونه وصیت زبانی نماید که پسر نابالغم زید

تا وقتیکه بالغ نشود بحفاظتش عمرو وصی خواهد بود و مقدمات یکه اکنون

در عدالت مرجوع است تدبیرات و اخراجات آن وصی مذکور

از نزد خود نماید پس از وصالات اراضی ما خواهد گرفت اگر وصالات

ان کفایت نکند او را اختیار است که مقدار حق خود از عین

اراضی مذکوره بگیرد و وصی مذکور برد برای وصیه قبول نمود پس

این وصیت زبانی درست باشد یا نه اگر باشد و نابالغ مذکور

نخواهد که وصی مذکور را عزل نموده دیگر برا وصی مقرر نماید او را

میرسد یا نه و وصی را اختیار است که برای استیفای حق خود اراضی مذکوره را حبس نماید یا نه * الجواب * این وصیت زبانی هرگاه جایز و نافذ است زیرا چه وصی بروی موصیه قبول نموده اسعه لما في الهداية ومن اوصى الى رجل فقبل الوصي في وجه الموصي وردها في غير وجهه فليس يرد لان الميت مضى بسبيله معتمدا عليه * پس هرگاه این وصیت صحیح و نافذ شد زید را اختیار عزل وصی یا قائم نخواهد بود * لما فيها ولو كان قادرا على التصرف امينا فيه ليس للقاضي ان يخرجه الى قوله وكذا اذا شكى الورثة او بعضهم الوصي الى القاضي فانه لا ينبغي له ان يعزله حتى تبدو له خيانة لانه استفاد الولاية من الميت ولما فيها وان كانوا صغارا كلهم فالوصية جائزة الى قوله فان الصغار وان كانوا املا كا ليس لهم ولاية المنع انتهى * پس هرگاه عزل وصی جایز نشد وصی مذکور اراضی مذکوره را حبس کردن میتواند مادامیکه حق خود تمام نگیرد چنانکه موصیه در وصیت خود شرط نموده بود * لما يفهم من الهداية وان امر القاضي الوصي ببيعه الى قوله قالوا ويجوز ان يقال يرجع بالمائة التي غرمها ايضا لحقه في امر الميت والله اعلم * لعالم *

* ما نحکمون رح * زید عمر را در اموال اولاد صغار خود وصی کند و بعد موت زید عمر مال یتیم را برای خود بخرد

یا مال خود را بوی بفروشم و در ان نفع است مر یتیم را این معامله جائز باشد یانه * الجواب * جائز است

لما فی الاشباه بیع الوصی من الیتیم او شراؤه لنفسه وفیه نفع للصبی جائز وایضا فیه وصی القاضی کوصی المیت الا فی مسائل الاولی لوصی المیت ان یبیع من نفسه ویشتری لنفسه اذا کان فیه نفع ظاهر عند ابی حنیفة رح وفی العالمگیریة ولو اشتری الوصی مال الیتیم لنفسه جاز فی قول ابی حنیفة رح اذا کان خیرا للیتیم والله اعلم * لمولانا محمد رحیم المرحوم *

* ما حکمکم رحمکم الله تع * اندرینکه زید پیش از موت خود عمرو را در اموال اولاد صغار خود وصی کرد پس وصی را میرسد که اموال خود را به یتیمان بفروشم یا اموال اوشان را بیع وشرا نماید تفصیل حکم آن چیست * الجواب * میرسد

لما فی الاشباه وبیع الوصی من الیتیم او شراؤه لنفسه وفیه نفع للصبی جائز وایضا فیه وصی القاضی کوصی المیت الا فی مسائل الاولی لوصی المیت ان یبیع من نفسه ویشتری لنفسه اذا کان فیه نفع ظاهر عند ابی حنیفة رح * وفی العالمگیریة ولو اشتری الوصی مال الیتیم لنفسه جاز فی قول ابی حنیفة اذا کان خیرا للیتیم والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندرینکه شخصی

قدری اراضی خود بطور رهن بتعیین میعاد چند سال ببیع بالوفا
نموده بقبضه مشتری داد ومشتری هم از ابتدای قبض تصرف
مالکانه نموده میاید پس درینصورت تصرفش جائز ودرست است
یانه بینوا توجروا * الجواب * درصورت مسئوله
تصرف مالکانه که عبارت از انتفاع است موافق قول راجح
درحق مشتری جائز ودرست است مگر او را نمیرسد که اراضی
مذکوره را بفروشد یا بگرو دارد یا بکسی هبه نماید زیرا که بیع مذکور در
حقیقت مرکب از بیع صحیح ورهن وبیع فاسد است پس باعتبار
بیع صحیح حکمش جواز انتفاع وتصرف مالکانه است وباعتبار
بیع فاسد حکمش جواز فسخ از هر دو جانب وباعتبار رهن حکمش
عدم جواز بیع ورهن من الغیر وسقوط دین بهلاک مبیع * لما فی
الدر المختار وقیل بیع یفید الانتفاع به وفی اقالة شرح
المجمع عن النهایة وعلیه الفتوی انتهی ولما فی رد المحتار تحت
قوله وقیل بیع الخ هذا محتمل لاحد قولین الاول انه بیع صحیح
مفید لبعض احکامه من حل الانتفاع به الا انه لا یملک بیعه قال
الزیلعی فی الاکراه وعلیه الفتوی الثانی القول الجامع لبعض
المحققین انه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملک کل
منهما الفسخ صحیح فی حق بعض الاحکام کحل الانزال
ومنافع البیع ورهن فی حق البعض حتی لم یملک المشتری بیعه

من آخر ولا رهنه وسقط الدين بهلاكه فهو مركب من العقود الثلثة كالزرافة فيها صفة البعير والبقر والنمر وجوزنا حاجة الناس اليه بشرط سلامة البدلين لصاحبهما قال في البحر وينبغي ان لا يعدل في الافتاء عن القول الجامع وفي النهر والعمل في ديارنا على ما رجحه الزيلعي الخ ولما في فصول العمادي نقلا عن مجموع النوازل قال نجم الدين النسفي ره واتفق مشايخنا في هذا الزمان على صحته بيعا على ما كان عليه بعض السلف لانهما (اي البيع والمشتري) تلفظا بلفظ البيع من غير ذكر شرط فيه (اي في صلب العقد) والعبرة للملفوظ دون المقصود فان من تزوج امرأة ومن نيته ان يطلقها بعد ما جامعها صح العقد انتهى ولما فيه في موضع آخر نقلا عن فوائد بعض المتأخرين وذكر في فوائد بعض المتأخرين ره استفتى الصدر الشهيد تاج الاسلام احمد بن عبد العزيز والقاضي الامام صدر الائمة احمد بن محمد والشيخ الامام ظهير الدين الحسن بن علي بن عبد العزيز المرغيناني والشيخ الامام علاء الدين عمر بن عثمان السمرقندي المعروف بيد سمرقند رح * اند رينكه مردى ملكى خريد از ديگرى بشرط آنكه هر وقتيكه اين بائع بها بوى باز دهد مشترى مبيع باز دهد بايد ان شرط كه چون بها باز دهد فلا بيع بينهما وقبض كردند

[illegible] مشتری شود یا نه کتب برهان الدین صاحب المحیط من ابیه الامام تاج الدین شود (ای در جواز انتفاع) والله اعلم وهکذا اجاب ظهیر الدین وصدر الائمة و اجاب علاء الدین هم شود در حق انتفاع * والله اعلم انتهی

ثم اعلم ان المراد بالشرط ان لا یکون فی صلب العقد (ای ما بین الایجاب والقبول للنهی الوارد فیه نهی النبی صلعم عن بیع وشرط) ای فی صلب العقد لان المفسد هو الشرط الذی یکون قبل العقد او بعده * یعنی شرطیکه قبل عقد یا بعد عقد نموده شود غیر مضر است لما فی الفصول العمادی ولو تبایعا ثم قال احدهما لصاحبه چون سیم بر تو بیارم مبیع بمن باز ده وقال الآخر نعم لا یفسد البیع اما اذا قال فی البیع (ای فی صلب العقد) الخ یفسد العقد انتهی ولما فیه فی موضع اخر ولو تواضعا قبل البیع ثم تبایعا خالیا عن الشرط جاز البیع عند ابی حنیفة ره * پس از عبارات مرقومة الصدر ظاهر و هویدا گردید که مشتری بیع بالوفا را مرسر که بدون اجازت بائع از ان مبیع انتفاع گیرد لیکن باید که میان ایجاب و قبول شرط رد مبیع نکند که آن مفسد بیع است اما اگر قبل عقد یا بعد آن کند مضرتی نباشد که آن مفسد بیع نه هکذا احکام الکتاب والله اعلم بالصواب لمولوی عبد الباری صاحب مد ظله *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعين *

اندرينكه شخصي نفسي را بعقد نكاح خود در آورده بكابين نامه نوشته داد و زباني هم اقرار نمود كه اگر شرطي از شرائط مندرجه بالا بعرض خلاف آيد خاتون موصوفه را اختيار كلي خواهد بود كه هرگاه خواهد نفس خود را سه طلاق داده شوهر ديگر قبول نمايد و خاتون موصوفه نيز شرط مذكور را قبول نمود پس بر تقدير وجود شرط كه عبارت از وقوع خلاف است جزاء آن مترتب خواهد شد يا نه و بر تقدير اول اختيار مذكور مقيد بالمجلس خواهد شد يا نه بينوا توجروا *

* الجواب * بر تقدير وجود شرط جزاء آن كه عبارت از حصول اختيار كلي مر خاتون موصوفه راست بلا شك و ريب مترتب خواهد شد * لان الشرط اذا وجد يترتب عليه الجزاء لما في فصول العمادي في صفحة ۵۱۹ نقلا عن مجموع النوازل لو قال للصكاك اكتب لها خط الامر على اني متى سافرت بغير اذنها فهي تطلق نفسها واحدة كلما شاءت فقالت لا اريد الواحدة وطلبت الثلث وابى الزوج ولم يتفقا وحرحا يصير الامر بيدها في تطليقة واحدة انتهى وفيه ايضا في صفحة ۵۰۷ جعل امر امرأته بيدها ان تزوج عليها امرأة ثم انها ادعت على الزوج انك تزوجت على فلانة وفلانة حاضرة تقــــول زوجت

لفهمي منه وشمل الشهود على النكاح يصيرا لامر بيدها ولما في الحمادية في صفحة ١٥٧ ومنه (اي من الفصول العمادي) مردى بسفر مي رفت زن را گفت كه اگر يك ماه از رفتن من برآيد ومن بر تو نيامده باشم يا نفقهٔ من بر تو رسيده باشد امر تو بدست تو نهادم تا هر وقت كه بايدت پاى خود گشاده كنى پيش از گذشتن ماه نفقه رسيد اما مرد نيامده امر بدست زن بود * لانه تعلق بالشرطين فقد وجد احدهما دون الاخر (ووجود احد الشرطين كاف لترتب الجزاء كما لا يخفى) ولما يفهم من موضع آخر منه وفي فوائد المشائخ ره لو قالت لزوجها * هرگاه كه يكماه از من غائب شوى كه تن تو ونفقه تو بمن نرسد امر من بدست من او قالت من از تو بيك طلاق مرد گفت هم چنين وغائب شد * قالوا يقع الطلاق ويصير الامر بيدها قلت يقصد اذا مضى شهر ولم يصل اليها من نفسه ولا نفقته اه ولما في ابراهيم شاهي في صفحة ٩٣ نقلا من الخلاصة ولو جعل امرها بيدها على انه متى غاب ستة اشهر ولم تصل نفقته اليها فهي تطلق نفسها فبعث اليها خمسين درهما قال ان لم يكن هذه قدر نفقة هذه المدة صار الامر بيدها انتهى وفيه ايضا صفحة ٩٤ نقلا من الدنيا ري لو قال لامرأته ان ضربتك بغير جناية فامرك بيدك فخرجت من البيت بغير

اذن الزوج فصر بها يصير الامر بيدها فقال بعض المشائخ
رح ان اوفاها المؤجل لا يصير امرها بيدها وان لم يوفها
يصير وكان ظهير الدين المرغيناني رح يفتي بان الامر لا
يصير بيدها من غير تفصيل والاول اصح فانه ذكر القدوري
ره ليس للزوج ان يمنعها من السفر والخروج من منزله حتى
يوفيها جميع المهر ٥ * واختيار مذكور مقيد بالمجلس نخواهد شد
بلكه اورا ميرسد هر وقت كه خواهد نفس خود را طلاق دهد خواه
در همان مجلس علم باشد يا بعد آن لما في الجامع الصغير ولو كان
معلقا بشرط يصير الامر في يده (اي المفوض اليه) اذا وجد
الشرط فاذا وجد الشرط ان كان الامر المعلق مطلقا يصير
الامر في يده في مجلس علمه والقبول في ذلك المجلس
ليس بشرط لكن يرتد بالرد انتهى * وخلاصه عبارات مرقومه
بالا اينكه اگر كدامى شرط از شرائط مندرجه بالا اختلاف بعرض
خلاف آيد مسماة مزبوره را ميرسد كه بعد علم بخلاف آن نفس
خود را طلاق داده شوهر ديگر قبول نمايد هرگاه كه خواهد خواه در
مجلس علم باشد يا بعد آن والله اعلم لمولوي عبد الباري صاحب *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى * در صورتيكه زني
از مذهب روافض كه سب شيخين رضي الله عنهما ولعن
ايشان مينمايند اموال كذاوره چنداز اهل سنت وجماعت

لذا اشته وفات یافت پس زن مذکوره کافره و مرتده است یانه
و بر تقدیر اول جمیع ترکه اش یعنی کسبیکه قبل ارتداد حاصل
نموده باشد یا بعد آن همگی درمیان ورثه مسلمین سنیین حسب
قرایض تقسیم خواهد یافت یانه * الجواب * مرتده است
لما فی العالمگیریة الرافضی اذا کان یسب الشیخین ویلعنهما
العیاذ بالله فهو کافر الی قوله احکامهم احکام المرتدین
فی الهدایة صاحب الهوی ان کان یکفر فیه و بمنزلة المرتد *
و تمامی اکساب مرتده فیما بین ورثه مسلمین منقسم خواهد شد
فی الشریفیة وکسب المرتدة جمیعا اکتسبته فی اسلامها او فی
ردتها لورثتها المسلمین بلا خلاف بین أصحابنا وفی
الدر المختار واکسابها مطلقا لورثتها هکذا فی جمیع کتب
الفقه والله اعلم * المولوی محمد وجیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای راسخین و فضلای کاملین رح *
درصورتیکه هنده زوج و ام ویک اخ اخیافی ویک اخت
اخیافیه ویک اخ عینی ویک اخت عینیه و ترکه کذا را گذاشته
فوت نمود پس متروکه اش فیما بین ورثه مذکورین بچه طور
تقسیم خواهد یافت * الجواب *

* بهذه الصورة *

مسئله ۶

هنده

میت

زوج	ام	اخ لام	اخت لام	اخ لاب وام	اخت لاب وام
۳	۱	۱	م		م

بر تقدیر صدق صورت مرقومة الصدر وانحصار ورثه فیما ذکر بعد ادای ما یتقدم جمیع متروکهٔ هنده بر شش سهام منقسم گردیده منجمله آن بزوج سه بهره و بهر یکی از ام واخ لام واخت لام یک یک حصه میرسد واخ عینی واخت عینیه محروم محض اند والله اعلم *

مولوی محمد وجیه مرحوم * * چه میفرمایند رح *

اندرینکه هنده یک نبیرهٔ برادر علاتی شوهر و یک زوجهٔ نواسه و اشیای کذا را گذاشته فوت نماید پس متروکاتش بکدام خواهد رسید یا در بیت المال داده خواهد شد * الجواب *

* بهذه الصورة *

مسئله ۱

هنده

میت

زید نبیرهٔ برادر علاتی شوهر	جمیله زوجهٔ نواسه
۱	م

بر تقدیر صدق صورت مرقومه وعدم وجود اقرب الناس الیها غیرهما بعد ادای ما تقدم علی الارث جمیع ترکهٔ هنده متوفاة بزید مذکور میرسد * لما فی السراجیة والشریفیة ففیه معتبر فیهم قوة القرابة ثم ولد العصبة * ودر اینجا در عدم قوت قرابت

هر دو برابر اند اما زید مذکور ولد عصبه شوهرش است وجمیله بیگانه وابعد * فهو احق منهما لما یفهم مما فی رد المحتار وقیل ان لم یترك الا بنت المعتق یدفع المال الیها الا ارثا بل لانها اقرب وكذا الفاضل من نصیب احد الزوجین یدفع الیه بالرد وكذا یدفع الی الابن والبنت من الرضاع وبه یفتی لعدم بیت المال وهكذا فی الطحطاوی والله خبیر * وچون دران دیار باوجود بودن سلاطین سلام برخیانت شان نظر كرده بر عدم بیت المال حکم نموده اند پس درین دیار که سلطان سلام هم نیست چگونه باقرب الناس داده نشود * صیانة عن اضاعة المال والله اعلم * چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اندرینکه هنده یک نبیره برادر علاتی شوهر و یک زوجه نواسه فقط وآشیای کذا را گذاشته فوت نمود پس ترکه اش بکدام ازین هر دو خواهد رسید * الجواب * بهذه الصورة

مسئله

هنده

میت

نبیره برادر علاتی شوهر زید	زوجه نواسه جمیله
ا	م

بر تقدیر صدق صورت مرقومه وعدم وجود اقرب الناس الیها غیرهما علی وجه الدهر بعد ادای ما تقدم علی الارث جمیع متروکه هنده بزید میرسد لما فی الشریفیة فیعتبر فیهم قوة القرابة ثم ولد العصبة

و دراینجا در عدم قوت قرابت هردو برابر اند اما زید ولد عصبهٔ
شوهرش است و جمیله زوجهٔ پسر دخترش است نه ولد عصبه
نه از ذوی الارحام وی نه سوا حق منها * لما یفهم مما فی
ردّ المختار وقیل اذا لم یترک الا بنت المعتق یدفع المال
الیها لا ارثا بل لانها اقرب وکذا الفاضل عن نصیب
احد الزوجین یدفع الیه بالرد وکذا یدفع الی الابن
والبنت من الرضاع وبه یفتی لعدم بیت المال وهکذا
فی الطحطاوی والذخیرة * چون دران زمان باوجود بودن
سلطان مسلم بر خیانت ایشان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم
فرموده اند پس درین زمان ومکان که سلطان غیر مسلم است
بلا شک باقرب الناس الیها که زید است جمیع مال داده خواهد شد
صیانة من اضاعة المال والله اعلم * مولوی محمد وجیه ره *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه دین مقدم باشد
بر ارث وتقسیم یانه وشئ موقوف موروث میشود یا چه *

* الجواب * دین مقدم میباشد بر ارث وتقسیم
لما فی السراجیة الاول یبدأ بتکفینه وتجهیزه بلا تبذیر
ولا تقتیر ثم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله الی قوله
ثم یقسم الباقی القول ولما فی الدر المختار ثم تقدم دیونه
التی لها مطالب من جهة العباد وشئ موقوف موروث نمی

تواند شد لما فيه عنده هما موجبهما على ملك الله تعالى وصرف منفعتها على كل من احب ولو غنيا فيلزم فلا يجوز ابطاله ولا يورث عنه وعليه الفتوى وفي الچلپي فاذا صح الوقف فلا يملك ولا يملك لقوله عم لعمر رض حين اراد ان يتصدق بارض له تدعى ثمغ تصدق باصلها ولا تباع ولا توهب ولا تورث والله اعلم *

* ما قولكم رح *

اندرينكه ذبح حيوان در زير و بالاى حلق روا باشد يانه

* الجواب * ذبح در جميع حلق خواه در زير يا وسط يا بالاى حلق باشد درست است * في الجامع الصغير لا باس بالذبح في الحلق كله وسطه واعلاه واسفله وفي قاضيخان محل الذكوة في المقدور ذبحه اهليا كان او وحشيا الحلق كله والله اعلم لعالم *

* چه ميفرمايند رح *

اندرينكه شخصى باگاو ماده يا ماده اسپ يا گوسپند وطى نمود سزاى وى چيست وحيوانات مذكوره چه حكم دارد

* الجواب * بروطى كننده اينها تعزير است نه حد * لما في العناية من وطئ بهيمة فلا حد عليه الا انه يعزر لما بينا انه ارتكب جريمة وليس فيها حد مقدر * ودر حق حيوانات مذكوره مستحب است كه ذبح نموده بسوزانند * لما في الذر المختار ولا يحد بوطئ بهيمة بل يعزر وتذبح ثم تحرق

ويكره الانتفاع بها حيّة وميّتة وكذا في العناية ايضا والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اگر رتبهٔ قدموسی والدين واوستاد درست است يانه * الجواب * درست است درحق والده حديث وارد است * اما في الدرالمختار من قبل رجل امه فكانه قبل عتبة الجنة وهكذا في الكفاية ودرجهٔ والد در تعظيم مقدم بر مادر است لما في العالمگيرية قال مشائخنا رح الاب مقدم على الام في الاحترام والام في حل الخدمة وحق اوستاد مقدم برحق مادر وپدر وساير مسلمين است لما فيها ايضا تقدم حق معلمه على حق ابويه وسائر المسلمين پس قدموسی پدر واوستاد بطريق اولی جائز خواهد شد اما بايد كه بطور سجده وانحنا نبوده باشد كه در شرع حرام است لما في العالمگيرية الانحناء للسلطان اولغيره مكروه لانه يشبه فعل المجوس وفي مقام آخر ولا تجوز السجود الا لله تعالى والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح * اگر رتبهٔ زنی را الضيه چند ورثه از سنت وجماعت واموال كذا راگذاشته فوت نمود پس تركهٔ اش درميان ورثهٔ مذكورين عصب فرائض تقسيم خواهد يافت يانه * الجواب * تقسيم خواهد يافت

واینچنین اختلاف مذهب مانع ارث نیست * لما فی الشریفیة
بخلاف اهل الهواء فانهم معترفون بالانبیاء والکتب
ومختلفون في تاویل الکتاب والسنة وذلك لا یوجب اختلاف
الملة وهکذا فی الدر شرحه والله اعلم * لمولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

دروغ گفتن وگوایدن وشهادت دروغ دادن ودهانیدن
چه حکم دارد * الجواب * دروغ گفتن معصیت
است مگر بمقام چند خاص زیرا چه شرعا ممنوع است
لما فی العالمگیریة والکذب محظور الا فی القتال الی قوله وفي
دفع الظالم عن الظلم وگوایدن دروغ همین حکم دارد
کما لا یخفی وشهادت دروغ گناه کبیره است لما فی الفتاوي
الزینیة فی بیان الکبائر من المعاصی وشهادة الزور القول
وگواهی دروغ دهانیدن نیز کبیره است لما فیها ایضا في بیان
الکبائر والاعانة علی المعاصی والحث علیها القول والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

شخصی ترجمهٔ قرآن مجید وچند رسالهٔ هندی فقط خوانده باشد
مر اورا در مجالس وعظ ونصیحت کردن میرسد یا نه وشرائط امر
بالمعروف ونهی عن المنکر چیست * الجواب *
اگر از وعظ معنی لغوی مراد است پس هر کس را میرسد که

بقدر استعداد خود بکارهای نیک فرماید و از بدیها منع کند * لقوله تعالی یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر الآیة ولقوله علیه السلام من رای منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه الحدیث واگر معنی اصطلاحی که در جمع کثیر و جم غفیر مسائل مشکله و غوامض کلام الله بیان نمودن و سیر رسول مقبول و صحابه و تابعین رض بمعرض تبیان آوردن است اراده کرده باشد پس دو سه رسائل هندی و ترجمه قرآن شریف خوانده جرأت برین امر خطیر نمودن هرگز جائز نیست چرا که مشروط است که واعظ مکلف و عادل و محدث و مفسر و عالم باخبار و آثار و سیر صحابه و غیرهم بوده باشد * لما فی قول الجمیل لمولانا شاه ولی الله المحدث الدهلوی رح حیث قال واما المذکر فلا بد ان یکون مکلفا عدلا کما اشترطوا فی راوی الحدیث والشاهد محدثا مفسرا عالما بجملة کافیة من اخبار الصالحین وسیرتهم وفی البیضاوی لان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر من فروض الکفایة ولانه لا یصلح لکل احد اذ للمتصدی له شروط لا یشترک فیها جمیع الامة کالعلم بالاحکام ومراتب الاحتساب وکیفیة اقامتها والتمکن من القیام بها واز شخص مذکور این همه شرائط منتفی است پس وعظ که مشروط باین شرائط است نیز منتفی خواهد شد وانتفاء الشرط یستلزم

انتفاء المشروط كما في العناية وغيرها والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه ماهى سپايش كه جمهور آنرا ماهى مينخوانند و در انواع ماهى ميشمارند مباح و حلال است يا حرام و مكروه * الجواب *

مباح و حلال است چه از انواع ماهى است * في الدر المختار ولا يحل حيوان مائى الا السمك الذي مات بآفة وفيه ايضا حل الجراد وان مات حتف انفه بخلاف السمك وانواع السمك بلا ذكوة القول وفي رد المحتار وهو مشهور مؤيد بالاجماع فيجوز تخصيص الكتاب به وهو قوله تع حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ واتفقوا على ان حل السمك ثبت بمطلق قوله تع وتاكلون منه لحما طريا وما هذا انواع السمك نحو انسان البحر وخنزيره خبيث وفي الهداية ولا يوكل من حيوان الماء الا السمك ويكره اكل الطافي منه ولا باس باكل الجريث والمارماهي وانواع السمك والجراد بلا ذكوة وفي التهذيب يوكل ما يعيش في الماء حرام الا السمك ويحل فيه جميع انواعه *

وبعضى آنرا حرام و مكروه گويند بتعليل آنكه مشابهت بماهى ندارد و اين تعليل ناقص است بانكه تسميه باسم سمك كافى چراكه مارماهى نيز مشابهت بماهى ندارد باوجود آن حلال يقين است علاوه آنكه در اباحت آن دو فائده معتد بها است اول آنكه در

اباحت آن تیسیر و آسانی است برای عامه خلق الله هر که خواهد خورد و هر که خواهد ترک کند بسبب تنفر طبع پس برای وی مکروه طبعی باشد نه مکروه شرعی که منقسم بر تحریمی و تنزیهی است * قال رسول الله صلعم انما بعثتم میسرین لا معسرین خیر دینکم ایسره وافضل امتی الذین یعملون بالرخص کذا فی العقد الفرید الشرنبلالی وفی القنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اسهل علیهم * دوم آنکه در اباحت آن توسیع رزق بندگان خدا است و در تحریم آن عسر و تضییق بندگان خدا و آن ممنوع و غیر مرضی شارع است علاوه آنکه حرام گفتن چیزی که مباح میتوان گفت حکمی است شنیع و امر یست عظیم * قال الله تعالی وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ قال الله تعالی لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ والله اعلم * مولانا عبد العلی المدوی مد ظله *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه زید و عمر باهم مصاحبت مصارعت و زور آزمائی مینمایند در اوقاتیکه مخل برای عبادة خمسه و طاعت خدای نباشد اگر به نیت محض بدن و ازدیاد قوت بود بقصد آنکه اگر احیانا اتفاق جهاد با مشرکین گردد بکار آید جائز و مباح بود یا نه

* الجواب * لهویکه مفید و معین جهاد بود جائز است بشرطیکه از عبادة و طاعت باز ندارد *

قال تع يا أيها الذين آمنوا لا تلهكم أموالكم وأولادكم عن ذكر الله الآية وفي الهداية قال عم لهو المؤمن باطل الا الثلث تأديبه لفرسه ومناضلته عن قوسه وملاعبته مع اهله * پس از مناضله وتأديب الفرس مستفاد ميشود كه لهو يكه بقصد قوت جهاد واعانت آن بود جائز ومباح بود وملاعبت زيد وعمرو در بنيت اوشان است اگر به نيت جهاد وكار خدا بوده اباحت وجواز آن شك نيست والله اعلم لعالمه *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى * درصورتيكه زيد مجهول النسب هنده صغيره معروفة النسب را بولايت پسر عمش عمر نكاح نمود پس شرعا مجهول النسب كفو براى معروفة النسب ميشود يا نه وبرتقدير عدم كفاءت اگر پسر عم ولى شده نكاح نافذ منعقد خواهد شد يا نه * الجواب * كفو نباشد في العالمكيرية سئل شيخ الاسلام عن مجهول النسب هل هو كفؤ لامرأة معروفة النسب قال لا كذا في المحيط با عدم كفاءت پسر عم ولى تزويج وى نشد في اسعد لمعاني العالمكيرية اما غير الاب والجد فليس لولي من غير كفؤ ودر عدم كفاءة نحن وولايتش نكاح با زيد منعقد نميشود * في قاضيخان وكذا لو انعدمت الكفاءة بسبب آخر لا ينعقد نكاح غير الاب والجد والله اعلم مولانا عبد الحي *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * درينكه از بطن هنده منكوحهٔ زيد كه نكاحش از اقرار زيد وگواهى گواهان ثابت است عمر متولد گرديد پس شرعا بادعوت زيد نسب عمر از وى ثابت واز نفى وى منتفى خواهد شد يا نه وبعد وفات وى وارث خواهد شد يا نه

* الجواب * نسب ثابت خواهد شد واز نفى وى منتفى نميگردد * في شرح الوقاية اعلم ان الفراش اما ضعيف او متوسط او قوي فالضعيف هي الامة فلا يثبت نسب ولد ما الا بدعوة سيدها فاذا ادعى صارت ام ولد وهي الفراش المتوسط فيثبت نسب ولدها بلا دعوة لكنه ينتفي بنفيه والفراش القوي هي المنكوحة فيثبت نسب ولدها بلا دعوة ولا ينتفي بالنفي بل يجب اللعان وفي العالمگيرية رجل له امرأة فجاءت بولد فنفاه وقال هذا الولد ليس مني او قال هذا الولد من الزنا وسقط اللعان بوجه من الوجوه فانه لا ينتفي النسب سواء وجب عليه الحد او لم يجب * وبرتقدير ثبوت نسب عمر وارث خواهد شد از پدر خود بعد وفاتش كما لا يخفى والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه زيد زنى را براى شادى نمودن خواستگارى ميكند عمر كه از قوم زن مخطوبه است وبوكالت واصلاح امر شادى سعى مينمود زيد اورا مبلغ كذا داد يا بطور رسوم نذرانه كه متعارف است با با بسبب و با

محنت داد و او گرفت پس این زر رشوت خواهد شد یا اجرت
و حکم آن چه * الجواب * داد و ستد این زر چند قسم
می باشد و حکم هر یک علیحده اول آنکه اگر آن شخص از اهل
قدرت است و مخاطب مرد و گفت این شیء برای تو اجرت اصلاح
است پس اجرت خواهد شد نه هبه نه رشوت لاجرم از آن رجوع
جائز نبود * فی رد المحتار * وان اعطی الی رجل شیئا لاصلاح
مصالح المصادرة ان کان من قوم الخطیبة او غیرهم الذین
یقدرون علی الاصلاح والفساد وقال هو اجرة لك علی الاصلاح
لا یرجع * دوم آنکه با قادر بود لیکن مخاطب او را گفت
این زر برای تو اجرت سکوت و عدم فساد است پس
اجرت نخواهد شد چه اجرت بمقابله عمل باشد سکوت
و عدم فساد عمل نیست لیکن رشوت خواهد شد لهذا
استردادش بروی واجب گردد لما فیها وان قال علی عدم
الفساد والسکوت یرجع لانه رشوة والاجرة انما تکون فی
مقابلة العمل والسکوت لیس بعمل * سوم آنکه او قادر است
و مخاطب آنرا اجرت قرار نداده پس رشوت خواهد شد و
استردادش لازم فیه ایضا وان لم یقل هو اجرة یرجع
چهارم آنکه او قادر نیست و مخاطب بدو گفت این زر برای تو عطیه
است یا اجرت آمد و شد یا کلام یا رسالة است ما بین من و مخاطب به

پس اجرت خواهد شد و نه هبه و نه رشوت پس رجوع باشد

لما فهمه وان كان ممن لا يتهادون على ذلك انقال هو عطية او

اجرة الك على الذهاب والاياب او الكلام او الرسالة بينهن

وبينها لا يرجع * بحكم آنكه او قادر نيست و خاطب بود و هيچ نگفت

پس هبه خواهد شد نه رشوت نه اجرت پس رجوع ميرسد اگر موانع

رجوع يافته نشود فوه وان لم يقل شيئا منها يكون هبة له الرجوع

فيها ان لم يوجد ما يمنع الرجوع پس معلوم شد كه نذرانه متعارفه

كه خاطب بمرد مخطوبه ميدهد و هيچ نگويد جائز بود والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح * اندرينكه زيد دختر عمر را خطبه نمود

و چيزى از زيورات يا پارچه جات يا ماكولات فرستاد و اتفاق

تزويج نشد پس حسب شرع زيد آن اشيا از عمر واپس

خواهد گرفت يا چه * الجواب * اگر اشياى مذكوره را

بطور مهر انه فرستاده باشد مهر خواهد شد و اگر بطور هبه هبه *

في الدر المختار خطب بنت رجل وبعث اليها اشياء ولم يزوجها

ابوها فما بعث للمهر يسترد عينه قائما فقط وان تغير بالاستعمال

او قيمته هالكا لانه معاوضة ولم تتم فجاز الاسترداد وكذا

يسترد ما بعث هدية وهو قائم دون الهالك والمستهلك لانه

فيه معنى الهبة وفي الخانية رجل خطب ابنة رجل فقال اب

البنت بلى ان كنت تنقل المهر الى ستة اشهر او الى سنة ازوجها منك ثم الرجل بعد ذلك بعث هدايا الى بيت الاب ولم يقدر على ان ينقد المهر فلم يزوج منه هل له ان يسترد ما بعث قالوا ما بعث للمهر وهو قائم او هالك يسترد وكذا كل ما بعث هدية وهو قائم فاما الهالك والمستهلك فلا شيء له في ذلك * پس حسب عرف ديار زيورات وآشياى ديگر كه ميفرستند اگر از مهر نه باشد پس بر تقدير تصرف شدن آنها استرداد شان واجب نبود والله تعالى اعلم * هاتان لمولوي بشارة الله *

* چه ميفرمايند رح * در صورتيكه زيد از جمله اموال پسران صغير خود بمردمان قرض دهد ومديون انكار اداى آن نمايد وصورت يافتن اموال مقروضه از دائنان نباشد پس درينصورت ضمان آشياء مرقومه بزيد خواهد شد يانه * الجواب *

خواهد شد * لما في الهداية في كتاب القضاء وان اقرض الوصي ضمن الى قوله والاب بمنزلة الوصي في اصح الروايتين وهكذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم * چه ميفرمايند *

درصورتيكه زيد در اموال اولاد صغار خود اقرار بحق ديگران نمايد صحيح است يانه وبر تقدير ثاني اموال مرقومه بزيد مرقوم داده خواهد شد يا از وگرفته خواهد شد * الجواب * صحيح نيست

داز و گرفته خواهد شد لما في الهداية في باب الوكالة بالخصومة

والقبض * والاب والوصی اذا اقر لا یصح ولا یدفع المال الیه فی العنایة لا یصح ولا یدفع المال الیهما لانهما خرجا من الولایة والوصایة فی حق ذلک المال باقرارهما وفی الکفایة ولا یصح اقرارهما لان ولایتهما نظریة * والله اعلم * ماتان من بیاض مولانا محمد وجیه رح * چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

درصورتیکه صبین نابالغ بودن زینب و هند دختر ایشان زید فوت کرده و مادر آنها کلثوم زوجهٔ زید متوفی باتفاق بعضی شرکا مصالحه نموده بعضی اشیا را از کل متروکه خارج کرده در میان خود گرفته و از طرف نابالغان مذکورین نیز بران صلحنامه دستخط نموده بعده مابقی متروکه را در میان جمیع شرکا برحسب فرائض تقسیم کرده گرفتند پس درینصورت از مصالحه نمودن کلثوم باتفاق بعضی شرکا و دستخط نمودن و منظوری او بران صلحنامه ولایةً از طرف نابالغان مصالحهٔ مذکوره در حق نابالغان مذکورین لازم خواهد شد یا نه و بر تقدیر عدم لزوم اگر نابالغان مرقومین بعد بلوغ خواهند که صلحنامهٔ مذکوره را فسخ نمایند میتوانند یا نه *

* الجواب * مصالحه کردن مسماة مذکوره و دستخط کردن او بر صلحنامه از طرف نابالغان در حق نابالغان مرقومین لازم نخواهد شد چراکه مادر را بر مال نابالغان هیچ ولایت نیست * لما فی شرح الوقایة ولا الام مع ماله لمفقد ما الی قوله لانه

ليس للام ولاية التصرف في مال الابن * ولما في الكفاية وفي الذخيرة ثم ذكر هٰهنا ان الاب يملك بيع منقول ابنه الكبير الغائب والام لا تملك وايضا فيها بخلاف غير الاب من الاقارب لانه لا ولاية لهم اصلا في التصرف حالة الصغر ولا في الحفظ حالة الكبر وفي الاشباه الولي قد يكون وليا في المال والنكاح وهو الاب والجد وقد يكون وليا في النكاح فقط وهو سائر العصبات والام وذووا الارحام * پس تصرفها در در مال نابالغان بطور مصالحه كه در معنی مبادله است هرگز جائز نخواهد شد بلكه در صورت مرقومه مصالحه مذكوره در حق جميع مصالحين ديگر كه نابالغانند نيز جائز نخواهد شد * لما في الهداية ولو اصطلحوا فاقتسموا جاز الا اذا كان فيهم صغير فيحتاج الى امر القاضي لانه لا ولاية لهم عليه القول * والله اعلم مولانا محمد وجيه رح

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آنكه نماز نفل بجماعت جائز است يا نه . * الجواب *

نماز نفل بجماعت بلا تداعي يعني بغير اذان واقامت وبلا دعوت معروفه بالاتفاق جائز بلا كراهت است ونماز نفل بجماعت بتداعي يعني باذان واقامت يا دعوت معروفه جائز بكراهت تنزيهيه است ودر اجتماع بيش از چهار كس اختلاف علما است . بعض قائل بجواز مع الكراهة اند وبعض قائل بجواز بلا كراهت *

في الدر المختار ولا يصلي الوتر ولا التطوع بجماعة خارج رمضان
اي يكره ذلك لو على سبيل التداعي بان يقتدي اربعة بواحد
كما في الدرر ولا خلاف في صحة الاقتداء اذ لا مانع وفي رد المحتار
تحت قوله اي يكره ذلك لو على سبيل التداعي وقلت ويؤيده
ايضا ما في البدائع من قوله ان الجماعة في التطوع ليست
بسنة الا في قيام رمضان اه فان نفي السنة لا يستلزم الكراهة
نعم ان كان مع المواظبة كان بدعة فيكره القول وفيه ايضا تحت
قوله اربعة بواحد اما اقتداء واحد بواحد او اثنين بواحد
فلا يكره وثلثة بواحد فيه خلاف وفي الفتاوي العالمكيرية
التطوع بالجماعة اذا كان على سبيل التداعي يكره وفي الاصل
للصدر الشهيد اما اذا صلوا بجماعة بغير اذان واقامة في
ناحية المسجد لا يكره وقال شمس الائمة الحلوائي ان كان سوى
الامام ثلثة لا يكره بالاتفاق وفي الاربع اختلف المشائخ والاصح
انه يكره وفي مفتوح الاوراد للعلامة الفهامة فتح محمد المحدث
مراد آبادي عبارته هكذا * ذكر چهارديم دربيان تحقيق آنكه
نماز نفل بجماعت چه حكم دارد از مسائل مهمه يكى انست كه
جماعت نفل مكروه است يا نه اين مسئله تفصيلى دارد كه درين
مختصر گنجايش آن نيست ليكن قدرى كه ضرور است معلوم
نموده ميشود بايد دانست كه در بحر الرائق درباب جماعت ميگويد

التطوع بالجماعة لهذا كان على سبيل التداعي يكره هذا در اول

واز کتب احادیث صحاح و بخاری و مسلم و غیرها ثابت است

که حضرت صلعم چند بار نفل را با جماعت گذارده اخیاری با جماعت

زائد از چهار و پنج کسان از صحابه و ... حکم از ان بابا تداعی

وفي السراجية ان امامة النبي صلعم في ليلة المعراج للملئكة

وارواح الانبياء هند بيت المقدس كانت في النافلة " في الجهد

نفل با جماعت قایل باشد یا کثیر در مساجد بالجهر مکروه نباشد

اگر بالاذان واقامت باشد * وفي الجواهر الجلالية عن كتاب

نزهة الاصولية " ان الجماعة بالتطوع في الايام والليالي

المباركات لا يكره بل يستحب لقوله عم عليكم بالجماعة " فان

يد الله على الجماعة " وان الشيطان ذئب الانسان تاخذ الشاة

القاصية " والله اعلم * ما قولهم رح * اذ رینکه عوام را

از نماز قدر و شب برات و غیرها از نوافل منع کرده خواهد شد یا نه

* الجواب * عوام را برای قلت رغبت ایشان در

خیر است از نماز قدر و لیلة البرات و غیرها منع کرده نخواهد شد

في الدر المختار واما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا

لقلة رغبتهم في الخيرات " وفي حاشيته بخطه " وكذا الصلواة

الرغائب وبراءة وقد رلان عليا رض راى رجلا يصلي بعد العيد

فقيل اما تمنعه يا امير المؤمنين فقال اخاف ان ادخل

تحت الوعيد قال تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى
والله اعلم هانان لمولانا عبدالعلي الحنفي مد ظلمه *

* ماقولكم علماء الدين رح *

آنکه زيد پسر خود عمر را از اعمال مفروضه واعمال مشروعه
منع کند و در امور واجبات ملحدانه طعنه زند وگويد خدا روزی هر روزه
عطا نموده هرگز بروزه و فاقه حکم نفرمايد وخدا باين نشست وبرخواست
نماز خوشنود نخواهد شد في الجمله عمر را با مثال اين کلمات از
عبادات باز ميدارد و بجا ديگر سکونت کردن هم نديهد پس عمر
مرقوم را که صالح و پرهيزگار است ميرسد که درين امور
اطاعت والدش نکرده بجای ديگر مسکن و ماوای خود سازد يا چه

* الجواب * اطاعت نخواهد کرد * لما في البيضاوي في
سورة لقمان قوله وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا
عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ
الْمَصِيرُ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا
تُطِعْهُمَا في ذلك * وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا اي صحابا معروفا
يرتضيه الشرع ويقتضيه الكرم وقال البيضاوي ايضا في سورة
عنكبوت في تفسير هذه الآية فانه لا طاعة لمخلوق في معصية
الخالق انتهى وفي تفسير نيشا پوري ثم وصى الله الانسان بشكر
انعام الوالدين وبطاعتهما وانكان كافرين الا ان يدعواه

الى الاشراك ما بعده وهذه جملة معترضة يدرط باعتبار لفظهما مرضان احدهما ان طاعة الوالدين تالية بعبادة الله والثاني تاكيد كون الاشراك امرا منكرا حتى انه يلزم فيه مخالفة من يجب طاعته ومعنى قوله معروفا اصحابا او مصاحبا معروفا على ما يقتضيه العرف والشرع وقوله وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ اشارة اخرى الى انهما لو لم يكونا منيبين الى الرب لم يتبع سبيلهما في الدين وان لزم طاعتهما في باب حسن الصحبة والعشرة * ومي‌پرسد كه بجاى ديگر مكان خود كرده درانجا بماند زيراچه پسر را بعد عقل و بلوغ روا است كه جداگانه سكونت نمايد پس بطريق اولى خواهر رسيد مرا قدير بيكه او چنين مقامست نمايد * لما في الدر المختار لا خيار للولد عندنا مطلقا ذكرا او انثى فلما هذا قبل البلوغ اما بعده فيخير بين ابويه وان اراد الانفراد فله ذلك الى قوله والغلام اذا عقل واستغنى برأيه فليس للاب ضمه الى نفسه الا اذا لم يكن مأمونا على نفسه فله ضمه لدفع الفتنة والعار وفي خزانة المفتين والغلام اذا بلغ فله ان يتفرد بالسكن الا اذا كان مفسدا يخاف عليه الفساد فللاب ضمه والله اعلم * لمولانا محمد وجيه *

* چه ميفرمايند دراين * ... در بيان انواع صدقه چند است و مستحق هر هر كدام كدام ميشود و زوجه و غلام و نوكر و پدر خود را

وادن میتواند یا نه و آشیای نذر خود نذر کننده خوردن میتواند یا چه

* الجواب * صدقه بر دو نوع است واجبه و نافله

اول چون زکوة و کفارهٔ حلف و کفارهٔ صوم و دیگر کفارات منذورات نذر خدای تعالی آنها محض حق فقرا و محتاجین است وگرفتن آنها بنی هاشم غیر محتاج و توانگران و خود متصدق و پدران و پسران وی و کسانیکه نفقهٔ آنها بر متصدق واجب است چون زوجهٔ وی و غلام و نوکر و کنیز و غیره هم حرام است و هر قدر بایشان خواهد داد بر ذمه متصدق باقی خواهد ماند و ناذر را نمیرسد که ازین بخورد * فی العالمگیریة لیس لصاحب النذر ان یاکل منها شیئا ولا ان یطعم من الاغنیاء سواء کان الناذر غنیا او فقیرًا لان سبیلها التصدق ولیس للمتصدق ان یاکل صدقته ولا ان یطعم الاغنیاء وایضا فیها لا یجوز الدفع لعبده ومکاتبه ومدبره وام ولده وفی السراجیة ولوادی الی بنی هاشم لا یجوز وفی قاضیخان ولا یجوز دفع الزکوة الی اولاده من قبل الذکور والاناث وان سفلوا ولا الی والدیه واجداده وجداته وان علوا من قبل الاباء والامهات * دوم صدقهٔ نافله که گرفتن و خوردن آن بنی هاشم و اغنیا را حلال است اما باغنیا دادن ثواب کمتر است

بہ نسبت دادن بفقراء لما فی التحفة شرح الدر المختار
بان فی التصدق علی الغنی نوع قربة دون قربة الفقراء *
و خوردن خود متصدق نیز جایز است اما ثواب آن قدر یا و عائد
نخواهد شد همچنین از دادن بپدران و پسران وی آن قدر ثواب
بمتصدق عائد نخواهد شد اگرچه ثواب صلهٔ رحم و خدمت والدین
خواهد یافت والله اعلم * * چه میفرمایند رح *
اندرینکه جماعتی بعد انفراغ از نماز جمعه بعذر بارش آب باارادهٔ
ذکر تسبیح وغیره در مسجد بنشستند درین اثنا عالمی متقی داخل
مسجد گردید و شخصی از ان میان برای تعظیم و تسلیم او بایستاده
بروی سلام گفت پس سلام و قیامش در مسجد حسب شرع
متین درست و نافذ خواهد شد یا نه بینوا توجروا * الجواب *
سلام و قیام وی برای تعظیم شرعا درست و جائز است بلکه مستحب
است * لما فی در المختار وفی الوهبانية يجوز بل يندب القيام
تعظيما للقادم كما يجوز القيام ولو للقاري بين يدی العالم
وفی رد المحتار قوله بل يندب القيام للقادم الخ ای اذا كان
ممن يستحق التعظيم قال فی القنية قيام الجالس فی المسجد
لمن دخل عليه تعظيما وقيام قاري القرآن لمن يجيئ تعظيما
لا يكره اذا كان ممن يستحق التعظيم وفي مشكل الآثار القيام
لغيره ليس بمكروه لعينه انما المكروه محبة القيام لمن يقام

له فان قيام لمن لا يقام له لا يكره قال ابن وهبان اقول وفي عصرنا ينبغي ان يستحب ذلك اى القيام لما يورث تركه من الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتيد فيه القيام وفى القنية ولا يكره قيام الجالس فى المسجد لمن دخل عليه تعظيما له وفى القهستانى وذكر فى الزاهدى لا يكره ان يقوم لآخر فى المسجد تعظيما له * وهرگاه قيام براى تعظيم وتكريم مستحق آن درست شد سلام بطريق اولى بر سبيل استحباب جائز خواهد گشت زيراكه سلام هديه وتحيه زائرين است * لما فى القنية السلام تحية الزائرين * والله اعلم * لمولوي عبد الباري *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه شخصى انتقال كرد وپسرش روزى طعام كثير براى ثواب رسانى وى تيار نمود وقبيله واقارب وديگر جم غفير را از اغنياى اهل اسلام بذريعهٔ رقعهٔ دعوت كرد هكذا بتاريخ فلان بتقريب مغفرت والدم مرحوم قدرى طعام مرتب شده نيست رجا كه آن صاحبان وقت هشت ساعت امروز بغاجز خانه قدم رنجه فرموده باتناول ماحضر حقير را ممنون بى پايان فرمايند * الداعى فلان *

پس اين همه اعمال جائز ودرست است يا بدعت ونيز اغنياى اهل اسلام وفضلا وصلحاى اين طبقهٔ عاليه را اجابت آن دعوت وخوردن از ان مباح وحلال است يا مكروه وحرام بينوا توجروا *

* الجواب * دانستنی است اگر بیز بان مذکور این دعوت بروز چهارم وفات یا بعد آن کرد و مقصودش ادای رسم و نامآوری نباشد و نیز دران اثاث حق کدامی وارث یا دائن یا موصی له بالثلث نبود و محتاجان را نیز دعوت کرده باشد پس اینهمه افعال جائز است و مخالف شرع نی و ثواب بمیت خواهد رسید لیکن کم از تصدق بمحتاجان زیرا که اصل ضیافت و صدقه برای موتی مشروع است و صدقه نافله باغنیا هم روا کدامی منکر درین باب نیست * ومن انکر فعلیه البیان و در زاد الآخرة از شرح برزخ و لآلی فاخره فی تذکرة الآخرة منقول است اهل مصیبت را اتخاذ طعام برای فقرا تا سه روز و خوردن ایشان ازان مکروه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اغنیا و خوردن ایشان آنرا تا سه روز مکروه است و بعد زان عام است ازینکه برای ارواح موتی باشد یا بطور ضیافت و خوردن آن غنی و فقیر را برابر است آنکه دعوت کرده شوند یا بایشان فرستاده آید مکروه نبود چه در تصدق باغنیا نیز ثواب است الا کمتر از تصدق بفقرا * وفي جامع الرموز وموق الكلام مشير الى جواز صرف صدقة التطوع الى الغني كما في المضمرات وفي الطحطاوي و قيد بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي كما في البحر اما قوله عم لا تحل الصدقة لغني * مراد ازان زکوة است چنانکه

محدث دہلوی تصریح کردہ است واجابت چنین دعوت واجتماع غنی و فقیر و خوردن از ان مباح بال مندوب است چنانکہ از شرح برزخ ثابت شد ۰۰ وفی العالمگیریة واختلف فی اجابة الدعوة قال بعضهم واجبة لا یسع ترکها وقالت العامة هی سنة والافضل ان یجیب اذا کان ولیمة والا فهو مخیر والاجابة افضل لان فیه ادخال السرور فی قلب المؤمن * وگریزبان مذکور قبل روز چهارم ضیافت کردہ اهل العالشیں نامشروع و مکروہ بود وحکم اجابت اغنیا نیز همین است چنانکہ سابقاً ثابت شد و فی السراجیة لا یباح الضیافة عند ثلثة ایام فی المصیبة و در زاد الاخرة از بحر الرائق وغیرہ منقول است اتخاذ ضیافت در سه روز ایام مصیبت مکروہ است زیرا کہ ایام مصیبت ایام حزن و تاسف است پس امریکہ از لوازم سرور باشد ار تکابش دران لائق نبود اما اگر طعام برای فقیر پزند نیکو باشد بشرطیکہ ورثه بالغ و غنی حاضر باشند وگرنه از ترکهٔ میت نگیرند و نیز در انست از خزانة المفتیین اجابت طعامیکہ برای میت آمادہ کنند مکروہ است * لقوله عم ان الله ورسوله بریان من الذین یاکلون من طعام المیت قبل ثلثة ایام * وفی العالمگیریة ولا یباح اتخاذ الضیافة ثلثة ایام فی ایام المصیبة واذا اتخذ لا باس بالاکل منه * ازین عبارت مفهوم شد کہ این کراهت

تنزیهی است ودر قاضیخان است * ویکره اتخاذ الضیافة فی ایام المصیبة لانها ایام تاسف فلا یلیق بها ما یکون للسرور * پس بمقتضای این عبارت تا بقای مصیبت وحزن باید که ضیافت اهل میت مکروه بود مقید به سه روز نباشد گو بمراد ازان ایام است که شارع آنرا اعتبار کرده وان سه روز تعزیت وحداد است در حق غیر زوجه پس باید که در رقعهٔ دعوت لفظ چهارم یا چهلم نه نوشته آید چرا که امثال این الفاظ دلالت می کنند که میزبان پیروی رسوم است ودیمهٔ آن بدعت است والله تعالی اعلم * لنمو لانا الهداد وقد اختصرنا *

---

* چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین رحمهم الله تعالی * اندرینکه اگر مسلمی کسب قصابی کند جائز است یا مکروه وبر تقدیر اول خوردن طعام درخانهٔ وا جابت دعوتش سنت است یا چه بینوا توجروا

* الجواب * آن کسب بدون شک و بلا ریب جائز ومباح است وهیچ دلیلی وروایتی بر حرمت وکراهت او یافته نمی شود * فی السراجیة یهودی استاجر مسلما لیحمل له خمرا جاز ودر فتاوی قاضیخان مذکور است * ذمی استاجر مسلما لیحمل له خمرا جاز فی قول ابی حنیفة رحمه کما یجوز اجارتها الکناس * الی قوله * ان استاجر الذمی مسلما لحمل میتة عن الطریق او جلد میتة الی موضع الدباغة جاز فی قولهم انتهی *

پس چون در شرع شریف ثابت شد که حمل شی نجس و حرام
جائز است پس بطریق اولی کسب قصابی جائز است زیرا که
دران معامله با حلال و طیب است وکسب حلال مطلقا ممدوح است
فی المشکوة قال قال رسول الله صلعم طلب کسب الحلال فریضة
بعد الفریضة انتهی وایضا عن رافع بن خدیج قال قیل یا رسول
الله ای الکسب اطیب قال عمل الرجل بیده وکل بیع مبرور
انتهی وفی الحدیث الکاسب حبیب الرحمن انتهی * امر اکل و
شرب وخوردن طعام در خانه قصاب بلا کراهت جائز و درست است
وحاضر شدن بضیافت او مسنون وترک اجابت دعوت بلا عذر
موجب معصیت است * لما فی العالمگیریة فی الجزء الرابع لو دعی
الی دعوة قالوا یجب ان یجیبه الی ذلک وانما یجب علیه ان
یجیبه اذا لم یکن هناک معصیة ولا بدعة وان لم یجبه کان
عاصیا انتهی ولما روی عن النبی صلعم من رغب عن سنتی فلیس
منی والله اعلم * لمولوی عبد الباری *

* ماقولکم رحمکم الله تعالی * اندرینکه در زمین ملک
هند شخصی زمینی غصب کرده بر آن متسلط گردید مالک زمین
بسبب قانون نصاری که بعد از دوازده سال استغاثه ممنوع
است وشنوا نمی شود از مرافعه عاجز شده شخصی دیگر باوجود علم
غصب زمین مغصوبه را از غاصب اجاره گرفتن می تواند یانه

بینوا توجروا * الجواب * اجاره گرفتن زمین مغصوبه را از غاصب برای شخص مذکور که ظالم و یقین غصب دارد و مالک واقعی آن زمین را می شناسد جائز و روا نیست زیرا که حق مالک زمین بسبب امتداد زمان ساقط * لما فی الاشباه والنظائر الحق لا یسقط بتقادم الزمان قذفا او قصاصا او لعانا او حقا للعبد کذا فی لعان الجوهرة انتهی * و در عقد اجاره از غاصب که ظالم و اثم است اعانت بر اثم اوست و آن ممنوع است گفت خدای تعالی * لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ هذا ما خطر بالبال فی جواب هذا السوال والله اعلم * لمولانا امداد صاحب * چه میفرمایند رح *

شخصی که بعارض جذام و برص مبتلی باشد امامت او شرعا جائز و درست است یانه بینوا توجروا * الجواب *

آثار برص و جذام اگر در اعضای او شائع گردد ظاهر و هویدا شود البته امامتش مکروه تنزیهی باشد زیرا که مردمان از و متنفر خواهند بود و آن نفرت موجب قلت جماعت خواهد گردید حال آنکه تکثیر مطلوب است * لما فی الدر المختار وکذا تکره خلف امرد وسفیه ومفلوج وابرص شاع برصه انتهی صاحب رد المحتار در زیر شرح کذا تکره گفت الظاهر انها تنزیهة ایضا او نیز در تحت شاع برصه گفت والظاهر ان العلة النفرة ولذا قید الا برص بالشیوع لیکون ظاهرا و صاحب

تملت الحقائق شارح كنز الدقائق در ذيل كراهت امامت گفت والابرص الذي شاع برصه على اعضائه والسفيه والامرد وكذا في فتاوى الاسلام والجذوم (الى قوله) كذا في شرح الفتاوى المختارة انتهى والله اعلم ما تان لمولانا محمد الهداد صاحب *

* مسئلة *

ذكر الزاهدي في شرح القدوري عن بدر الطاهر قال وردت فتوى في زمن الصدر الماضي برهان الائمة انا لا نجد وقت العشاء في بلد تنا هل علينا صلوته فكتب ليس عليكم صلوة العشاء وبه افتى ظهير الدين المرغيناني قال مولانا فخر الدين البديع نجم الائمة البخاري وبلغنا انه وردت فتوى بلاد يطلع الفجر فيها قبل غيوبة الشفق في اقصر ليالي السنة على شمس الائمة الحلواني فافتى بقضاء العشاء ثم وردت بخوارزم على الشيخ سيف السنة البقالي فافتى بعدم الوجوب فبلغ جوابه الحلواني فارسل من يسأله في مجلسه بجامع خوارزم ما تقول فيمن اسقط من الصلوات الخمس واحدة هل يكفر فسأله واحس به الشيخ فقال ما تقول فيمن قطع يداه مع المرافق اورجلاه مع الكعبين كم فرائض وضوءه فقال ثلث لغوات محل الرابع فقال فكذالك الصلوة الخامسة لبلدة

الحلوائي جوابه لنا متضمنه وواقعة دية قال الكفوي في اعلام الاخبار اظن ان هذه الحكاية وقعت بين البقالي وبرهان الدين الكبير وهو افتى بوجوب صلوة العشاء على اهل هذه البلاد وكما ذكر سابقا في ترجمته نقلا عن الظهيرية لا بغي الحلوائي والبقالي لانهما ليسا بمعاصرين كما نص عليه تلميذ الزمخشري ثم قال الكفوي ويحتمل ان يكون بقاليا اخبر غيره هذا ما نقلناه من هذا البقالي انتهى * من بياض مولانا الهداد صاحب *

* ما قولهم رح *

اندرينكه معاويه رض از صحابه اند يا نه وسنى اگر او را بسبب وقوع محاربه ومنازعه ما بين حضرت علي رض وى طعن وتشنيع نمايد واز اطلاق لفظ حضرت نسبت وى انكار نمايد حكم وى چه وتفضيل علي رض بر اصحاب ثلثه ديگر درست است يا نه وحكم مفضل چه بينوا توجروا * *الجواب*

معاويه رض از صحابه اند جلال الدين سيوطي در تاريخ الخلفاء گفته * وكان احد الكتاب لرسول الله صلعم وروى له عن النبي صلعم مائة حديث وثلثة وستون حديثا روي عنه من الصحابة ابن عباس وابن عمر وابن الزبير وابو الدرداء وجرير البجلي والنعمان بن البشير وغيرهم رض عنهم

کاتب وحی بودن و روایت حدیث کردن و کرام صحابه از و روایت حدیث نمودن جز شان صحابه نمی تواند شد و نیز ترمذی آورده است فرمود رسول ﷺ برای معاویه * اللهم اجعله هادیا مهدیا * و نیز احمد در مسند خود آورده که گفت عرباض بن ساریه * سمعت رسول الله ﷺ یقول اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب * و شک نیست درینکه دعای رسول مقبول است و نیز معاویه تا دیر باز در صحبت پیغمبر خدا بوده و صحابی آنست که زمانی یا ساعتی درک صحبت حضرت نبوت کرده و بس پس چون ظاهر شد که معاویه بیشک صحابی اند پس طعن وی و لفظ حضرت ناگفتن که احیانا بنام صحابه گفته می شود بدعت و فسق است * لما فی شرح العقائد للنسفی ویکف عن ذکر الصحابة رض الا بخیر لما ورد من الاحادیث الصحاح فی مناقبهم ووجوب الکف عن الطعن فیهم کقوله لا تسبوا اصحابی فلوان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه ولقوله عم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم الحدیث * اما طعن کردن و دشنام دادن صحابی را پس اگر مخالف ادله قطعیه و نصوص شرعیه باشد مثل قذف عایشه رض و مانند آن کفر است و مرتکب آن کافر و اگر این چنین نباشد بدعت و فسق است و قائل آن مبتدع

وفاسق * لما فيه ايضا وما وقع بينهم من المنازعات والمحاربات
فله محامل وتاويلات فسبهم والطعن فيهم ان كان مما
يخالف الادلة القطعية فكفر كقذف عايشة رض والا فبدعة
وفسق * وتفضيل حضرت علي رض بر ثلاثه اولى جائز نيست *
لما فيه ايضا وافضل البشر بعد نبينا ابوبكر ثم عمر الفاروق
ثم عثمان ذو النورين ثم علي المرتضى رض عنهم وعلى هذا وجدنا
السلف والظاهر انه لو لم يكن لهم دليل على ذلك لما حكموا
بذلك وخلافت شان نيز باين ترتيب بوده است * لما فيه
وخلافتهم اي نيابتهم عن الرسول في اقامة الدين
بحيث يجب على كافة الامم الاتباع على هذا الترتيب
في الجملة * سلف كرام باين ترتيب اجماع كرده اند
وتفضيل شيخين يعني ابوبكر وعمر رض ومحبت ختنين يعني عثمان
وعلي رض از علامات سنت وجماعت گردانيده اند واجماع امت
امت محمد مصطفى ﷺ بر خطا نباشد * لقوله عم لا تجتمع امتي على
ضلالة * پس خرق اجماع وتفضيل علي رض بر خلفاى ديگر علامت
رفض است وگمراهى رافضى مثل وى مثل نصارى است كه عيسى
عم خود را بنده خدا و رسول وى ظاهر نمود نصارى بفرط محبت او را
پسر خدا گفتند وگمراه ومردود بارگاه ايزدى شدند هم چنين علي
رض بر روس اشهاد بر دست ابوبكر وعمر بيعت كردند اگر

خلافت حق خود دانستی هرگز نکردی و منازعت کردی چنانکه در آن خلافت معاویه کردند * اخرج البزار وابو یعلی والحاکم عن علی رض قال دعانی رسول الله صلعم فقال ان فیك مثلا من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه فی المنزل الذی لیس به الا وانه یهلك فی اثنان محب مفرط یفرطنی بما لیس فی ومبغض یحمله شنانی علی ان یبهتنی والله اعلم *

* ما قولکم رح * اندرینکه از بندوق اگر باشر از طه رمی و تسمیه جانوریرا باچهره سربی شکار نموده شود و قبل ذبح بمیرد و از گلوله سربی مجروح گردیده دم مسفوح اخراج یافته باشد حلال خواهد شد یا حرام یا مکروه اجیبوا تثابوا *

* الجواب * جانور شکاری از گلوله سربی بابندوق وامثال آن خواه آن جانور بجرح بمیرد یا بلاجرح در شرع حرام است * لما صرح فی الطحطاوی والحاصل انه اذا کان القتل بالثقل لا یحل وان وجد الدماء کما اشار الیه فی الدرر وهو مجمل ما اجاب به الشیخ زین حین سئل عمن یصطاد الطیور بالبندق الرصاص والطین هل یحل اکلها ام لا اجاب لا یحل اکلها قال صاحب رد المحتار ولا یخفی ان الجرح بالرصاص انما هو بالاحراق والثقل بواسطة اندفاعه

العنيف اذ ليس له حد فلا يحل وبه افتى ابن نجيم وفي الهداية ولا يوكل ما اصابته البندقة فمات بها وفي العالمكيرية لا يوكل ما اصابته البندقة لو مات وفي التنوير او قتله معراض بعرضه او بندقة ثقيلة ذات حدة الى قوله حرم قال العلامة النووي في شرح المسلم قال اجماعهم لا يحل صيد البندقة مطلقا بخلاف المعراض لانه كله رض ووقذ * وحكم شكار گاو له طين كه بذريعه كمان انداز ند حكم شكار بندوق است يعني بلا ذبح حرام باشد مطلقا والله اعلم * لشيخنا مولانا عبد الحي ره *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هنده عاقله بالغه جهت هبه كردن چند قطعه اراضي مملوكه مقبوضه خود اجدي را از اقرباي خود وكيل ومختار ساخت پس وكيل مذكور هبه نمود وموهوب له هم قبض كرد پس شرعا اين چنين هبه بالوكالة جائز ونافذ است يانه وبعد قبض در اراضي مذكوره ملك موهوب له ثابت خواهد شد يانه * الجواب * اينچنين هبه بالوكالة جائز است چه انسان هر كاريكه بنفسه كردن ميتواند آنرا بذريعه وكيل ومختار هم كردن ميتواند پس در اراضي موهوبه بعد قبض ملك موهوب له ثابت خواهد شد * في الهداية كل عقد جاز ان يعقده الانسان بنفسه جاز ان يوكل به غيره لان الانسان قد يعجز عن المباشرة بنفسه على اعتبار

بعض الاحوال فيحتاج الی ان یوکل به غیره القول وفی جامع الرموز ای صح المتوکیل بکل عقد یعقده ای یحصله الانسان بنفسه الی قوله کالبیع والهبة والصدقة والودیعة وغیرها والله اعلم * ما قولکم رح * درصوریکه زید دو اموال پسر آن نابالغ خود و تصرفات بیجا و اخراجات بیفائده نماید که دران ضرر و نقصان صغیر بسیار است پس قاضی را میرسد که اموال مذکوره را از زید ستانیده نزد شخصی معتمر امین بطور امانت داردیا چه * الجواب * بلی لما فی العالمگیریة ولوکان اب الصغیر مبذرا متلفا لمال الصغیر ینصب وصیا یحفظ ماله وفیها ایضا للقاضی ان یاخذ ماله من والده اذا کان سرفا ویضعه عند عدل الی ان یبلغ وفی الدرالمختار وله اخذ المال من اب مبذر ووضعه عند عدل قنیة والله اعلم من بیاض مولوی محمد وجیه * چه حکم است * درینکه وارثی میخواهد که از ترکهٔ مورث مدیون چیزی معین خود بگیرد و دین ویرا از مال خود اداے نماید میرسد یا نه * الجواب * اگر دین مستغرق ترکه نیست پس این امر باجازت بقیهٔ ورثه جائز است و اگر مستغرق است باجازت غرما جائز فی الفصول واذا کان فی الترکة دین واخذ احد من الورثة عینا من اعیان الترکة لنفسه لیودی الدین الذی علی المیت من ماله

بقسمة ورضي به باقي الورثة فان لم يكن الدين مستغرقا
للتركة جاز ويكون هذا من باقي الورثة بيعا لانصابهم ولهم
ذلك اذا لم يكن الدين مستغرقا للتركة فاما اذا كان
الدين مستغرقا للتركة فليس لهم هذه الولاية الا برضاء الغرماء
والله اعلم مولانا محمد وجيه *

بعون الله القادر القوي الهاد * وبطفيل النبي صلى الله عليه
وسلم وعلى آله واصحابه الامجاد * تمام شد کتاب فضیلت
نصاب مثال عنقا نایاب مرغوب و مطلوب هر شیب و شباب *
موسوم بالقاب واقعات دودوی و مجموع الفتاوی مولفه
حضرت فیضدرجت جناب مستطاب امام العلامة العظام *
المجتهد الخضم الفهامة الهمام * الشهیر بالفواحی والحدود *
اعنی جناب حضرت مولانا عبد الودود صاحب دام ظلهم العالی *
و به تصحیح و تنقیح جناب فضیلت مآب * الفاضل الاعظم
الامجد * الاریب الاکرم الاوحد * اعنی جناب مولوی
عبد الباری صاحب دام فیضهم * بتاریخ هشتم ماه عید الاضحی
سنه ۱۲۹۳ هجری مطابق بست و پنجم دسمبر سنه ۱۸۷۶ع *

* بمطبع برکتی حلیه انطباع پوشید *

فهرست جلد ثانی واقعات درودی مشتمل بر فتاوای معاملات و چیزی از بقیه اعتقادیات و مسائل شتی — صفحه

فتوی * با کنیز بدون نکاح حاشت وطی کرده از آن فرزندی زاید
حکم غصب و ادیشه وی چه ... صفحه ۵۳

فتوی * زید مدیون غیر محجور به اراضی خود را بمهر زوجه هبه بالعوض
نموده بود غیرهای دیگر را در آن تعارض میرسد یا نه صفحه ۵۴

فتوی * هم اگر صغیره منکوحه صغیره بود اگر او در وصی با انکاح ...
ولی انکاح صغیره میتواند شد صفحه ۵۶

فتوی * سه برادران طعام از کسب خود بعضی کم بعضی زیاده
جایداد خریدند اصحاب کمی حصه زیادت دیگر خواهد یافت یا نه صفحه ۶۰

فتوی * جمیع املاک خود را وقف زبانی نمود صحیح خواهد شد یا نه صفحه ۶۶

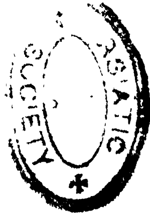
فتوی * بیع یا رهن اراضی وقف جائز است یا نه صفحه ۶۷

فتوی * باین شرط جایداد خود را وقف نمود که بعد موت من نواسه ام
زید متولی باشد بعد وی هر که از اقربای من اهل و صالح بود صفحه ۶۸

فتوی * مکان دو منزله ساخته بالائی را برای مسجد و زیرین را
برای مصالح مسجد وقف نمود غیر ذلک حکم آن چه صفحه ۶۹

فتوی * مقبره قدیم مسلمانان بسبب تقادم زمان و ...
وقفیت آن و شهود آن یافته نمیشود که او کذا حکم آن چه صفحه ۷۰

فتوی * زید عمرو را برای تیاری مسجد و تالاب و پل و غیره متولی
گردانید اما متولی بر خلاف شرط واقف ... نماید آیا
معزول کردن غیر ... یا نه صفحه ۷۳


ASIATIC
SOCIETY